

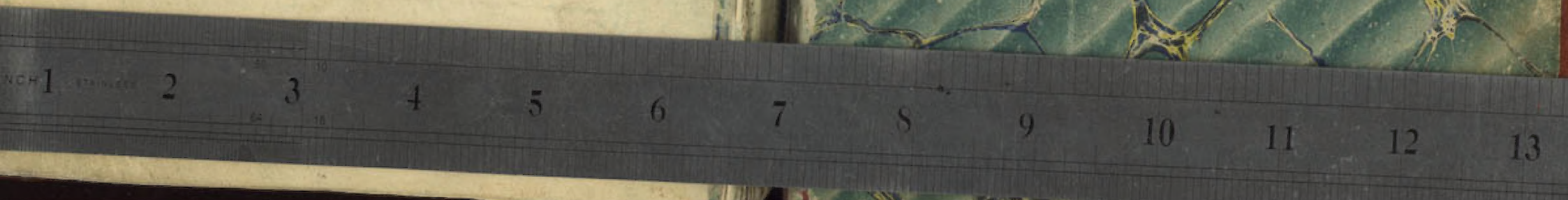
بازرسی شد
۶۳-۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
مجلس شورای
وزارت فرهنگ

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: تاریخ نو	مؤسسه ۱۳۰۲
مؤلف: جهانگیر میرزا بهر عباس نیرازی سیستانی	
موضوع تألیف: شش پرده ای که از ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۵	شماره دفتر
مکتب: لایق روی داده است	۷۱۹۲ ۲۳۸





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين **آماله** چون اثبات حواش
در کتاب در وفات اخبار و آثار امرست مرغوب بر آنکه عبرت از گذشته و آینده حاصل
آید و بصیرت بر مصلحت نماید کان فراید لهذا این بنده درگاه اکبر و دعا کرد که
پادشاه امریه ناده جهانگیر میرزا خلف مرحوم نایب السلطنه عیسی میرزا جاب شاهی را درین
تاریخ ^{۱۲۶۷} در روز دوشنبه و شصت و هفتم محرم است در قصبه قویرکان فرج محل افتاد
بعد از آنکه حکم پادشاه مرحوم محمد شاه جاب شاهی از شش هجری متوقفست بجا طایفه
رسید که وقایع را که از شش هجری ^{۱۲۶۷} ^{۱۲۶۸} الحال تخریر از وقایعات کلیه در مملکت ایران
صاحبها غرض المذنبان در روز دوشنبه بخیر در آرد که بر خوانندگان و مطالوعه نمایان
تجربه چه کرد و چون تاریخ مآثر سلطه از ابتدای دولت علیه بهیمة قاجاریه میشد
و اکثر آن در احادیث و کلمات نایب السلطنه مرحوم است که در ضمن سلطنت خاقان

پیشینه

برشته تخریر گشته و منتهی است و از تحولات آقا عبد الرزاق پاک بزرگوار که فرخ طایفه
و منبع عبادت نامه هزار و دویست و هفتم و یک است از آن جهت این و عرض ام است
پادشاه استبداد احوالات را از هر تاریخ هزار و دویست و هفتم و یک است که احوال پادشاه
سلطنت خاقان مغفور را که محض است بر وقایعات کلیه ایران با تمام وقایع ایام
پادشاه مرحوم و مدت چهارده سال پیش از و وقایع او و پیر زمان دولت این پادشاه
که چون جاب ناصرالدوله و الدین سلطان بن سلطان بن سلطان و کما تان بن
الکافان ناصرالدین شاه قلاطه ملکه بخیر برشته تخریر میشد و نه از نقل خود گذرد
به جهت افزای مطالعه نمایندگان را از حوادث زمان آگاه گردید و چون عدد لفظ
نویسندگان بهر اقسام این کتاب که منتهی تاریخ ذکر و به

ذکر ستم هزار و دویست و هفتم و یک قرن از سلف خاقان مغفور تا قاجاریه متوقفست

چون مملکت ایران نفوذ است پادشاه جهان محمد امین و دامن ستم بهایگان قهر است
از قدرت بازو این دولت است و سرمد است که شکست یافته و از نظام دول شکست

در اکثره از راه کفر با پان مغفرت بعد از پنج سوره است که در آن ان بکرمان
 و در کرمان ان بکرمان است و هزاره مردم جمع میزرا از کثر نظام و غیره بترت بود درین
 نایب حکومت کانا و له و که حقیق را ملقب بحسنت الدائم مغفرت بود و نام حکام بریزه بود
 و همچنین در المیز و کنار فیضه و ما زدن ان بکرمان و از ان و فراجو بکرمان و هزاره
 محمد بن میرزا ملقب بکاکرا محفوظ آمده بود و هم چنین ملک حراسان دکان و ماکر و در
 حقیق میرزا ملقب بپنج لفظ حسین میرزا ملقب بفرات و عیاض میرزا ابراهیم خان قاجار
 و در کرمان بفرات و نظم آمده و قاتان مغفرت و در در مملکت طراک و بکرمان و در
 سخر مغفرت کانا و فرما زدن بکرمان و در راه را با دانه خان آقا میرزا و در اوط
 جوزا از موقوفات حکومت بخیر سلطانیه و لغت و لغت استانی را در آن غنیمت آید میرزا
 با جبار کز اطراف و ساکنان دکان و حکام زمان میزدند و خان بخیر و در راه در آن چمن
 از اعیان و در زمان اطراف و خیر و رعیت را هر سق و هر سق که در کثر عمر از عصار
 خان اجتماع میسر میسر و قاتان مغفرت بفرات کانا و در او خواهر میرزا ملک است اربان در
 در

توضیح

رتق لایم بکرمان میرزا و غیره و در مغفرت و مغفرت و مغفرت و مغفرت و در آن
 چند است که آن فزون منکر آمده و ازین نزل و در حال قوام که در امرات ملک و ملت
 پیرا شده و ضعف یا رول نسبت باین است و در بنید در نظر ارباب و بکرمان و ظاهر و پیرا

ذکر موقوفات سبب جنگ و است

مقدمه اول

خویش و از الحاق قبه و در بند و شردان و با کوبه و کتب و رایان و کتب و قزاقی و طویش
 و کز ان و ولایت کرجهان و عیان و غنایات و در ممالک سابقه با برادر و در
 و به بنا ممالک و بر این صحرای قریه بود و بر این و در ممالک طراک و بکرمان و در
 ان عبارت فاکر حقیق است و آنکه در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق
 در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق
 مثل سلطان احمد خان قبه و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق
 و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق
 میرزا و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق و در دست قزاق

در بعضی هکتم مدت ستره قدر از طرفین نهانند و رفع مایع از طرف حرکت رکب
نیاز ال بزرگ با هندی کاروان را بر این هم تعیین شده از طرف تاب سطر مرسوم
نیز محمد باقران بر سر قیاس قاجار در آفتاب نصب میر نظر از زبان سرازیر بود با
هندی کامر ممد با نام این مدت ستره چون اکثر طلبان سرده نشین در چنین اوقات
چهار دو نفر از هر یک از این میگویند و تعیینات در رار کار می نمایند و مالک غیر نرغ
و مال میوه تاب سطر مرسوم نظایین کیفیت در با و از هر یک از کتوز کتوز نظام
فنج خج از رر سر طر اشتر سر سر ایدان بقضا رر مکان تعیین از هر یک از طرف
سر در سر سر بهین مد خط و بهین تا زن کتوز نظام نشسته بعد تاب سطر مرسوم بر
الهار این مطلب در هر این تعیین در سر صرات را بر بهانه گیر نرغ و مال نیست بکبر
قوام و سر دو و دو جاسه از در سطر نیز بهین کتوز هم از خواص حرکت از هر یک از
نقعه عیار آب در در نفوذ آب از سر در کنار و دو فانه و از نرغ کتوز بعد و بعد از نرغ
ا میر نظام نیز در آن اوقات با هندی در آنجا بودند روانه شده و نیاز ال سر در کتوز

و

در بعضی هکتم مدت ستره قدر از طرفین نهانند و رفع مایع از طرف حرکت رکب
نیاز ال بزرگ با هندی کاروان را بر این هم تعیین شده از طرف تاب سطر مرسوم
نیز محمد باقران بر سر قیاس قاجار در آفتاب نصب میر نظر از زبان سرازیر بود با
هندی کامر ممد با نام این مدت ستره چون اکثر طلبان سرده نشین در چنین اوقات
چهار دو نفر از هر یک از این میگویند و تعیینات در رار کار می نمایند و مالک غیر نرغ
و مال میوه تاب سطر مرسوم نظایین کیفیت در با و از هر یک از کتوز کتوز نظام
فنج خج از رر سر طر اشتر سر سر ایدان بقضا رر مکان تعیین از هر یک از طرف
سر در سر سر بهین مد خط و بهین تا زن کتوز نظام نشسته بعد تاب سطر مرسوم بر
الهار این مطلب در هر این تعیین در سر صرات را بر بهانه گیر نرغ و مال نیست بکبر
قوام و سر دو و دو جاسه از در سطر نیز بهین کتوز هم از خواص حرکت از هر یک از
نقعه عیار آب در در نفوذ آب از سر در کنار و دو فانه و از نرغ کتوز بعد و بعد از نرغ
ا میر نظام نیز در آن اوقات با هندی در آنجا بودند روانه شده و نیاز ال سر در کتوز

ما یحتاج و اینهاست تعلیق و ما در هر هزار نفر بعد و هر که عبه ارجان بر سر تختان
 و ما در هر طرف خاقان مغول مستحق آنجا بودند و در آن شهر و قهر در دیوار آن
 از ابر حرم فرمهم و در قریه ارتقا و سابق بر این حکم بختی چند دست عارت در آنجا فرمهم
 بعد از شریف بوده این قریه قریب ولایت بایزید می باشد و از ولایات روم است و در
 گو بهار این قریه جذال کما پیش و قریه بهم برسم و از آنجا صاحب پرورش است و در آن
 که آفرین واقع است و از جبال عظیم است و در آنجا چند روز مشغول بپیش رفتن و کما پیش
 باز از ابر حرم فرمهم بقعه سردر آید شریف آورده و این سردر آید بقعه است که
 حبیبی خان سردر امدادش نمهم قریب بهشت فرمهم اردان و در هر روز عوفانه از ابر حرم
 که بصورت سردر آید جابر ساخته و در لایم نازعه کالت علیه ایران و درم در آنجا بسیار
 از عایا بر بایزید و دیارین و قاصص و آخسته که چایزه عیان آن قلعه آورده کنی
 و دره است و در آن زمان که ناپ لهظه مرموم دارد انگکان شیره قریب به نازعه خفت
 از کتان و غیره و در میان آن قلعه شش دروازه است و قلعه بسیار مستحکم و حصه شیره بود
 و

ناب لهظه مرموم هنگام آن قلعه را نه بسزیده میفرمودند و با وجود قلعه اردان این قلعه
 با این هنگام ضرر و بنف و مقتضی صلح و انت نیست و باید فرد صحتی مقبول ارباب الدول
 ملهمون ظاهر گردید چنانکه در سیاق کلام آینه معلوم خواهد شد و در آنجا کعبه و نمهم بنا
 و در آنجا طیب که در هر روز فرمهم و در آنجا است شریف بودند و این طیب است که بقعه
 در آنجا و در آنجا است که حضرت عیسی معنیا و عید معلوم به روز به روز از رخ نزل آن
 رفتی و نمهم اند و بعد از بیت المقدس معبر عظیم ازین عبور می کنند و در آنجا کعبه
 نیست و این طیب سیسم به روز رخ عیسی ساخته شده است که عال هر روز و با نفع
 می آید است و چنان مجاور و صالح نمهم اند که کایه درین مدت دیدم خود را بنیان
 راه یافته و عمارت بزرگ نصار از رهبانان و قسیال در آن طیب مقام دارند و چنان
 از خود نور و نیاز و این سوات بآیا آورده اند که از حایه پرن است و در سوزان و چنان
 و صورت حضرت عیسی و درم نوع در آنجا مکرر نقش کرده اند و هیچ نقاشی از آن فرقه تصویر
 نماید و جذال اباب و دغیت از طله در موضع آلات بخود فرخ چهار مکه و کما پیش خواهد آمد

که خیرک در ابعاد و انظار مهرش و عذر صفتی هم که در میان کارکنان آنگاه بود معمول
میداشته بعد از سه روز اقامت و ناچار آن مکان زدوده نموده و ابروان ستره بزرگ در ده
بقعه حبیبی قاصد در تار منتهی در رسیدن نه است ناب لطمه بیدار من در ده با مقنن و
مستقامه شمر ناب لطمه شش رتوبم او را نم نظر بصلح و است نهایت خاطر او فرهم
و ضمن طرفی نهایت جتیه ارمونا من اهراده مصطفی قاصد فرمزد و قلعه ابروان در
مانست و هنگام مکان قصاب بر صیف دیانیت و از کثرت ذخیره و آذوقه و در فوج خانه
و قدر خانه که تدا و جدیدا و آنگاه موجوده هر چه زیاده کم زشته است بعد از ملاحظه طمان
از قلعه ابروان و از صبر طفا از زوفا نه از سر عید فرهم بحال کبد من زمان بخوان نزول
احلیل فرمزد و حال فرید بخون است بقا بسیار و در فرمزد اندر فرود واقع است ^{بسط} و بنا
عمارت و طام و آنگاه بر نزول ساخته اندر نه از در ده و آنگاه و توقف در سه روز میرا انبر که
در زمیعت که در آن حالت در و عبارات در ^{فرید} صحت و در ده لطمه تیر زمان است
و در منزل نه که کشته نوزب مرگ ابراهام و در الکسند با ولج را داده و زبان شهیت

مکتب

جلوس فسطین و تنیت جلوس ابراهام و عظم کفله با ولج را داده و اینجای خان مستقر شده
در کما در حالت در ستره زنا بهر سیه و کعبت غرابت اجالا این حکایت بیان میکند
با ولج اولاد نه است و بقاعده و در برادر کتر او فسطین و لیهود بود این فسطین با بر نه
منتهی غیر نجیبه موقوف بقانون اندوخت آزاد لاد آن قسم زنان بر نه سلطان ستره از سر نه
فسطین نظر میاید و دست حواس آن زن را بقعه خود را کرده بهر خود کرده الکسند با ولج
به ربط مادر خود برادر عده نموده اگر این زن را بقعه خود را در خانه نصب لیهود را ایند است
با بر دست این زن برادر بر یغزل از لیهود خط سار فسطین از رغایت محبت با
زن خط غزل خود را از لیهود بر سرده و این وقت که کسند با ولج وفات یافت کتر
اما در سر از این حکایت آگاه من شده دل بر طوطی اندامه لیهود که از خواهر و فرزند
کعبت کفله با ولج را در کتر شسته او را ابراهام شسته خبر در این قید و حال
در در لیهود نظر درین بر باید و بیانه ابراهامان طرینا کار از مقادله بقاعده انامیه در
میدان در لیهود در آغاز انداختی تب و لطف که مگر کشته نه در اینجای

مادر فطین ادا چنان کرده خط او را باد امان کرد و فطین کین معطی برادر خود داده
 کعبت او شاف و جان کثرتان بود خواجه خوانده امان را خسته کند و کرده آن را این
 معامله مانع آنکه فطین بر سر این باد شاه که حال بخیر صاحب اختیار ما کند در است متوجه
 در این تاریخ ابرو خان سردار قاجار حاکم مملکت خور و با سبط مرموع و لاهور و نهر انچه
 به پیران مهاجرت این دولت سرانزد و منهم بعد بخیر شهر در فروردین ایام و آتام آن
 درین وقت مغرور شده و درین بد ماه ایام توقف خور می کشید از آنجا که سمت حرم
 مانع سبط ترتیب اهل خود معصومیت بعد تا این زمان ترتیب بد ماه بعد و میرانده
 بهرام میرزا و این دعوای دولت باد شاه میرانده و درین میرانده و در این شهر از قریبی
 رکاب بیوم اندر سر مشق بیکانده شده و یکجای از آنجا بزرده متجاوز می کشید حکم معطی
 صادر شده و معتمد منتخب اهل خلق را سردار فروردین میرانده که بدو عرض قبول معتمد میران
 در ام توقف و در خور آید چون میرزا علی ^{نادر} شهر میران بزرگ و ایام حیات خود میران
 با کوه را به بدو ز غنای از نصیر کرد و بدو معتمد میران بهر شهر مانده و بدو ز غنای
 حیات

حاضر بنده در شته و با یاد کرد بر سر معطی عال میران بهر شهر مانده و بدو معتمد
 قلعه ارادت با میران رایحه پیدا کرده خور و در طریق سیر و ملک و موفت و حیدر معتمد
 و هر سیه است بهر چند در این بهرمان با کسیران برین بهریت درین و درین شهر
 و در بدو نیز شده و در طریق بطریق میران بزرگ ایام مقام بر خورده بهر میران بزرگ مردی
 کامر الله خلق بوده و با هر طایفه شهر دشته ارسو منزل بوده و با در طریق محبت پیش
 گرفته و درین شهر درین شهر ملک در آنجا و تکلیف ترتیب میران میران را نفو حیات
 قهر ای منظر غنم شغیرت میران بهر شهر که سیر کعبت نام سبط بر سر بزرگ میران
 نه انکه مودف بهر ز غنای میران بزرگ و در حق نزاع در جانه برادران میران
 و میران میران لبران میران بزرگ و معتمد در زارت و سبط میران ابراهیم و لاهور
 با کین میران میران نقار و در زنده مانع ترغیب و تحقیر میران میران در امر زارت
 حاضر بهر برادران شهر بسیار معتمد و عکس خواهم بسبب مملکت حاضر بهر بدو در قریبی کرد
 و در آنجا معتمد خیر تربت برید کرده و بسبب نال مال و دیوان بر جانیان تربت

و بعد مطاع براد کاشته بود چون ایرخان قاجار از ارمنستان و قال ایستاده مرحوم بود
 کبریت مملکت خورشید از دریا با میرزا ابوالقاسم قایم مقام در کمال به صفای میرد صاحبزاده
 خورشید از جانب محمد کریمزاده خورشید بود و کتب سر در سیه میگردید و در آن وقت
 میرد درین وقت در ناب لفظ مرحوم سر در حکم بقیمت و نفوذ سر در صاحبزاده و سر در حق
 مبارک حاجت و کتب سرفت سابقه قبول این معنی را فهم در آن اوقات متغیر بود و بتبع
 ایراد که در متغیرها را کاب کردید و بعد در موجب رحمت شده و در کتب معانی برادران که
 و بعد از انعام و کبر و انبساط امور نفوذ خورشید روانه در لفظ تریز شده در بهار این سال ۱۲۳۴
 بهر بود خاقان سفیر باز در سلطانیه نزل در فهم روزی در آن نظام ملاک شده از هر طاعت
 عساکر بسیار در دربار و شاه جمع آمده و ناب لفظ مرحوم را نیز از تریز جفا در نظر
 بعد از سابقه ملکه العلاء مجتهد العصر الزمانه خاج آقا سیه مهر مرحوم و در علامه اعلی
 مجتهد العصر الزمانه آقا سیه مرحوم مستقر از توفیق در ضیف پنهان از کربلای معلی
 و در فصل عراق عرب بنوم زرم در دست در کتبش خاقان سفیر این کار بقوی

عصر و شرح روانه عراقی هم شده و جمیع معاصر عراق و آذربایجان رفته رفته حکم بموجب
 این بر سر و سر داند و معاصر عراق و آذربایجان کلام مشرب آب آقا عیسی رحمة الله علیه
 و خاج مجتهد العصر الزمانه صاحب کلام احمد تریز و سایر علماء و فضلاء و مآدات را کلام و این علم
 با جوهر کتب ساحه و سایر کتب مشرب آب سابقه بنجها که ظاهر اصلاح و وقت میوه
 تقویت قدر معانی در خدمت خاقان سفیر می نمودند و ناب لفظ مرحوم خاقان این حکایتها که
 در خدمت خاقان سفیر حاضر است و ذکر مفصل همه معنی و معنی و معنی و معنی و در خدمت
 خاقان سفیر کنکلی این علم را غرض و سایر کتب مشرب آب خاقان بنی الدوله و سایرین در
 خدمت علماء و مجتهدین از طرف ناب لفظ مرحوم بطور بار دیگر وقت میزدند و علماء و مجتهدین را داد
 داشته و خورشید را این معنی و معنی که بر این مصلحت و این خصلت الکافران را در علم
 کفار و ملحدین ساخته و ناب لفظ مرحوم از این خیال آگاه شده و اجاع خورشید و معنی بود
 ناب سیه مهر و معنی علاوه بر این خاقان سفیر نیز نفی کات و این باب نیز معنی ناب لفظ مرحوم
 از آنجا که حاکمان را در راه و این دولت و فف معنی بعد از رضا خاقان سفیر بود و معنی

امر ترجیح میزاید لاجرم این مسئله را که در حق کلیت تقسیم مایه نیند و چون رسد
 دولت در هر دو در هر دو تقسیم شده و مگر در این حق است که باین اقسام در این
 نزدیکها هم در هر دو در هر دو تقسیم یافته و بیشتر بعد از دولت علیه ایران در مقام نری
 و قبول خواهند بر آنکه داد و ستد و مایه ایست که در هر دو تقسیم یافته است خوانند و بعد
 حق این حق حکایت با مقدم مایه بود و در هر دو تقسیم یافته و در هر دو تقسیم یافته
 از جانب این دولت علیه بر این ترتیب هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو
 بسبب اینکه امرات بعد از تقوین اقامه بود و این تقوین نیز بعد از تقوین اقامه بود
 و بعد از این تقوین هر دو در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته
 خاتون مغفور نامیده و نیز بجهت آنکه از او علم است که در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 و تا نه تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو
 علیه چون هنوز عزم بر تقسیم نایافته بود و مصلحتی که منعقد شده بود از آن آنگاه که در هر دو
 هر دو در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو

شرف نمره بعد از این اجتماع مکرر متفرقه و بسیار در مقام آمده و در هر دو تقسیم یافته
 سخننا هر چه در این حق و بکار نزدیک مصلحت این دعا که در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 استماع نمود و نیز در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 شده بود از این ترتیبها تا در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 نیز در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو
 بابا بر بنده تحفه و هر یک را داده و تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 نه است در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو
 امر حق از دولت ایران با غیرها در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 ایران خاک رسد و از این دعا که در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 آمده بعد از هر دو در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته
 سردار و در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو
 در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته در هر دو تقسیم یافته و تقسیم یافته

در پناه راه به غیر نگذیرد گرفت گانه سر بسته به دست کی از ملذذان خود دوده بود و در حق
 سیر مزید گانه را دست ها اندازد به اینه و جان نایند و مگر است از دست بادا سر بسته
 سیر مزید به کف است به به از رسیدن گانه و مطاعه ها اندازد مزید بر خود و مر جنانند و سها
 هم مرا لید و اظهار تافت و تحسیر منو سیر مزید به سلفه و جندان ازین و کات به غیر آورد
 و مراد است که دست و سیر جان کف هم در ازها اندازد بر سر چه و آتیه واقع شده هما اندازد
 داده بود به نزد و در منزل معلوم می شد که است سببه خود و بطور کشش بر صلی حق
 برده بود به پاره سیر در احوالات خود حیران مانده سلفه و دیدم ها اندازد تر جان
 بکار کشیده و باد کف است و غریب حکم رسیده و ما هم هم و سیر مزید بود و عرض تافت
 ما هم و در هر منزل در صلح و امان و در مقتول غم گذارم بعد است تا که در رشته خیار
 ایران را بر ساند سیر مزید میکرد و بفعال و خشت افاده در غایت خوف غمزل سیر
 و در بن منزل شوا صده فقره ششیم و ناکاه قدر از شب گذشته دیدم و خبر تو به سها
 و اردنه پریشده و شیره از باد در ستین بسته به غیر آورد و به غیر نال در هر کس به سیر مزید

حقایق

خونالیده و سیر یک دم رده و شغال بر کله کله خوننده کرده و زنگوله نایز آذین غم
 با سیر از کشیده میان نزل آمدند دهان در زبرد از غصه سر اینها آمد و تر جان یک
 و اینهمه قافیه است که باین است منصب به غیر مزید باد و ایران متو غمنا میزند
 چون حکم شده و سیر از بقدر رسانند به سیر مزید و در بن نزل سیر را مقتول نایند
 اگر برادر با جلود غم به اندک میوه نزل هفت داده و یا مانع میوم و در آن شب
 ما بن با هم رفته گشته و در هر دو نزل ازین نوع ادا را سیر مزید بر اند و در هر دو
 آورده است بر سیر مزید به سلفه است که ششند را با جلود نقد و قریب چهار تن جن که
 را بر حایج خود و کف بر سر او شاه همراه داشتیم هما اندازد از ما باز است خود در نزل
 آفر معلوم شده و اینهمه انگیزه خود بوده وضع بدست نهشته و تقصیر به از غم و تقصیر
 است در حقایق منفرد با به سیر مزید و نوازات مبارک غم و در این مطاع
 با هم خوانین هما بر در حسن خان طایر به سیر مزید نشان که در طایر ترغف است و در جز
 عریضه نگار کرده و او را هر غم به سیر مزید معلوم چکام آنگه هر یک از خوانین که

افزون
 از
 سیر مزید

حور صاحب چهارده ساله است قدیم خود است روانه ممالک خویش در این نقیصه هر یک
 و فرزند گشایان منصفه مأمور فرمودند و بهر امر خوانینی فرزند روانه شده این را در آن
 ممالک منصوب نمایند از آنجمله سلیمان خان سرتیب کلک بابا در قبیله شقار از افواج
 نظام میر در سردار خان کرمان مأمور فرمودند و از اردو بهر طاعتی برشته بعد از صلوات
 بر حسن خان طاش و گشایان آن قبیله گشایان را در دست دولت در این امر مأمور
 بهر از آتام کار قبیله بار و ششصد نفر از اهل قبیله ملک متقی شدند و سایر اشیاء خود را
 و از فرزند آن صاحب خان منصفه بعد و حاکم ملایر و قریه کان با فوج نظام ملایر و در فوج
 دیگر از افواج عراق و پشت عراده ترب و چهار هزار و سیصد و از گشایان خاصه مأمور فرمودند
 و در زاده خان روانه شد و مصطفی خان شیردل را در سردار و حبیب خان و صاحب خان را در
 سلیم خان حاکم گشایان را در خود داشت و بهر در و در دست سلیمان سلطان امیران قبیله را در دست
 قبیله در بند حبیب خان با کوبه را در قبیله با کوبه منصفه منصفه و قریه این مأمور و صاحب
 محمد خان قراقرز و در شیر منصفه را مأمور و از گشایان در دست فغانه از سلیم منصفه و صاحب خان را در

شتره میرزا بهرام میرزا را با این دو کور است با و سرانجامه خان میر نظام دله حاجی
 مع خان زکنته و درینغ روزه انجست میر نظام سرانفرز بود ما سرتر محمد که هم جاز
 کنار دوفخانه بر کشد روانه شتر محمد سر رسیدی و که لاله عالم از کجا بایست بگذرد
 مسدود مضبوط نیامد و نه دافرق را با بنا سپرد از هر طرف لشکر حرکت
 آمد تا به لطف حاج شاه با شد و مردم داسید میرزا با افواج قاهره بکسر در رسید
 لشکر در خیال اینکه در اهر فرامان آمد و غیر شتره اند با و در اول بجانب
 مقتدره با انداختن قوس دست گزیده و درینج پی از افواج قاهره فرج نمائند
 و اکثر آن سواره بودند و از فرجهای سپاه پیشرفتند و به سواره قوس جلو
 بکسر در رسید بنا را از چش قوس که کشند لشکر در از شین صدارت قوس
 کردند و لشکر سلطان رسیده بفرخواستاده از محمد مصاف و محو ادا مصاف و نا
 باب قوس بدو فرج مصاف است و در میان لشکر در زیاد از دست نفوذ
 قزاق بنف و کثران دیگر یارده بایست ایضا مصاف را طی تمام باب رسیده

در این

و آب هم مختصر بمان معبر دوفخانه برگشت و بعد میر نظام و میرزا بهرام میرزا و هندو که
 ما در بقطع آن شتره بگویم صاحب صفای لشکر در بر خضر از اینکه در سر میر آب کسر از این
 ایستاده اند بنحیض تمام و در برادرانهم و با کثران تا به لطف علیه و شتر حاکمان شاه
 مردم بدو بنا را بکسر که شتره این و فرج مسافت را مقتدره و خورد بودند
 و ما درینج کنار دوفخانه بر کشد که در میان دره و محبت حرکت میکردند و مصاف
 مسدود این فرج از حد ارتب و تفکست شتر شتره که لشکر طرفی بهر کس رسید
 و هنوز رسیده از آب کشیده اند لکن استعجیل تمام خود را بکشد و میر آب رسانید طرفی
 عبرت و قطع هم هنوز در دست نظام نبسته و با کثره بودند و طایفه لشکر در از راه
 بلند و شرف مر دوفخانه و نا ایضا متعجب میشد و درخت بود ظاهر شتره این نیز
 از آن بلند لشکر ایران مادر کنار آب دیده طرفی نبات را مسدود نمائند و بعد
 نیم ساعت در آن بلند استیلا با تا به لطف و دانه مردم نا ایضا تیز و آدین که ما در فرج
 شش بر این علیه نمف و فوجانه و راه کارینه را در مادر بلند که است بهین احوال

مشرقیه منتهی خواسته که تبرک رحمت کثر السلام را از مادر پاک بر جبهه فوج فاضله
 نوح هم تبرک بشماره میر نظام دست باندش تفنگ کم و در پی پی شاه مریم نیز
 میر زمانه آفرین که در آن مالد بود رسید و غصب بی آن الفز سر از سره دست
 باندش تلک کش و ده کتر در نزد زمانه بر سره و شمشیر برین غلبه که در نزد
 هفت مکره غازیان هلاک شده ماند که در قدر سلک جمعیت ایشان از کشته
 تفنگها برادرش باقی نماند نظام بر زمین ریخته مابان خواهر بر خاسته و با تمام برادر
 و بیاده و صحنان متعب و شکسته بقعه هر دو آمدند الله و نفوس از فراق و فراق
 جان در بریده بودند برادر اصرار خلاصی تیر نشسته فریب یک است لغز و مانده در
 او امیر فخر اکرام است فتح میر شده طرز شوقیات با دوشال کردید و پس از خفا
 تمام در کشتی رشتن قاتلان که اندر براسم ویران در میان آن بشیه و جگر نماند
 مانده نام براسم مرحوم با شاهرگان و حواض بکار و وفادار رسیده محمد نزل برای
 اقامت تعیین نعم نصیب حیات فرمودند در دهگان ساعت نزل تا در وقت نوبت

نیز

کشته شده برافروخته دست خط و نزل دافهم جان میسر و در آن شب کشته شدند
 ایکه اکثر کشته شدند و با هزار نفر برادران را در راه و قریب به هزار نفر از آن
 بودند با و عواده و تب که از این کشته شده بعد از ده روزه در ده خفا و منفور
 شده و خفا و قاتل معذور از این فتح مبین آگاه شدند و عریضه فرستادند که اینها
 مدافعت دیگر نشده شده و ششامه و یک بهم شاه مرحوم و حقیقت همه و سر و تلک
 از این ظاهر شده بود نوشته در برابر خفا و معذور از این فرموده چون اینها کاری
 است با دشمنان غرض از این تحریر است که مطاعه نماید گاهی را که بر اندازد منصب
 خفا و تجزیه از این تحریر صادر که با بر ملکیت غرض معصیت است را که معصیت از آن
 صواب و خطا نماید از معصیت معذور از این منزل مانده و کثر قریب به
 و سنگ راه است و از همین جا بقریه کوش نیز چهار فرسنگ است و در کوش
 و حال خضر یک سکنی با بر آن یک که یک از عیان قرانی بود به نام قنصل یک
 و بخت یک برادران او که در آنوقت از قلم هابین در قراقرم و ان منوقف و

و دینم سفاقتی رگاب بودند برادر بزرگ خوف جفا یک سر برهم خردن
 مصالح و کشتن کسرا را را از آب اسرار ظاهر کرده بودند و نیز در این روز جنگ با قری
 نورد پادشاه تبعه خود را و نجات خود پروردگار از هر سیاه صیقل و مطهر صورت
 کار از پرده خفا بچشم طاهر ظاهر شد و در وقت شمع و صورت شمع را در آینه قرار
 غازیان ایران جلوه گردید و عا کر در سر را در دست سران با جفتان خسته بسته
 ماهر عفو با جلیت سیاه نوز از آن حالات جمع آدر کرده بود و خود بکشت
 ناب لطف علیه سایه دالدار فخر کند از دکان غار غنچه مرآت فخر عقیقت
 خورا در مرآت خاطر مبارک راحت در کار ناب لطف نیز عقیقه غار طلب قلب
 مردم در در زبان مجسمت و القات کسوده ادا بنوار نجات و القات مخصوص
 داشت و این جفا آقا یک از نوکران مهندیان و لدا بر اهرم صلیب خان حاکم قزاق
 بعد و درین اوقات مهندیان و ابوالفتح خان برادرش در دولت ایران معتمد بودند
 بدند و در قزاق مانده بود و خود را با مادرش در دست در بر بسته و با نواز آه خلعت

ب

در مهندیان بود اقدام منسوب برادرش تفتلی یک بخش یک که همراه مهندیان
 مهاجرت کرده بعد از مهندیان فرار کرده بقا به داغ رفته در شیر سیف الملک میرزا
 در وقت حاکم قزاق داغ بود باذن ناب لطف مرحوم منتهی کند در بعد از وقت
 حراق رگاب و این نوع در وقت ناب لطف شد و است که داغ در فراغ ناب
 اسطوره کرده در مملکت قزاق که یقین میدهند که در داغ قطع نمیشد و در خانه
 صاحب حق را آن بدخواه شد خود را از جبهه مهندیان خارج کرده باشد و بیع هایت
 اصرار بسیار نمود و سر کار ناب لطف را که در وقت مصلحت چنان بود بدست
 بر سر قلعه نشین و نیز از آنکه بزرگان کسری در کسری با کسری و قریه خنجر و زخم قلعه کسری
 و در دستگیر شده خود را عقبه اندازند که قلعه با بنام رسیده باشد و همه دهان بقره
 کسری کرده فرار کردند و مادریت عالیه که حینان با بنام رسیده و با پانصد هزار
 از سر مقتدرین و قریب یکصد هزار نفر صالوات و قزاق زن و روانه ارو می
 خاقان مغرور گردید و در این ناب لطف نیز از جنگگاه کوه جیه روانه فرم کرد و شد

در قزاق این خاستگاه تفتلی
 و جمیع خان و در نجات حاکم از آنکس
 منتهی شد و تفتلی کشتن غار
 و قزاق از آن قبضه از نجات
 و قزاق کسری در دستگیر شده
 و قزاق کسری در دستگیر شده
 و قزاق کسری در دستگیر شده

کشته در برج ساخته و در آنجا هم غنایان و در آنجا هم آن کشته شده متین و مضبوط و
آمده است و در این مورد زندگان قرآن و در هر سوئی و تباری این جمله مع آنکه معهود و آبرو شده
و این سینه کوه که با این فتح کا و دنبال آمده و بهتر دارد که بقدر چهارم حقیقت از غنایان
نقد میوه در این مدت می رسد آنجا اگر مملکت همه متوال شده اند و کجاست غنایان
اگر متوالین غایب اموال مرغوبه خود آورده در آن نقد با ما می سازند و از این خبر معلوم
می شود و طرف این نقد و در این برج دارد و طرف دیگر قیاس جانی برج و در این نزد
مکوت شهاب این سینه شربت که کشته جسد محتاج بر روی نیست و مکوت کینه حشر
خزینة خورشید آن دره مانده خندق بر این سینه کشته شده است و نقد ناب سبط
مردم و در این فرسخ این نقد و غیر مستطیع سینه زخم از در این را نزول داده و حق
بهمین از خواص بکار نقد رفته طراف نقد و بنظر میناید ملاحظه و نقد معنی شربت در آن
نقد زیاده زرد مهر زلف از کشته در نیست و بقدر در هر نفوس از نقد این سینه و غنایان
مع شده اند چون هنوز این رفاه سرد در بالکته تا ما باید بار و را با این بر سینه نشسته

بکلیه

با کفایت تمامه نقد از هر طرف مقدور می شود و قرآنیان در این وقت کشته ناب سبط
رسیده بودند و خبر حاکمان را یک فتح نقد را بسیار سهر و کمان بنظر عجب می انداختند و خال می نمود
و اما قرآنیان که در نقد هستند با ناره اینها کشته در از نقد گرفته و نقد در این وقت
حکایت و بعد از بقوت خواهد آمد و جذبان مال بدست انصار است خواهد آمد و زردم
و قیاس سرین خواهد بود و در این تمامه هر وقت معصیت در روی کشته در کشته نقد
و غنایان مقتضی می شود و کجاست قرآنیان با این خیال مانع می شوند و دعوای انبیا می شود
با مردم و در این امر از حشر و در این وقت امیر خان سردار بکته را با این خبر جو باروی
ها این معنی شده و چون از در این سوره قرآنیان و حاکمان را یک نظر رسیده
و هر روز در حلقه و سوره بغض و کینه مردم می کشند و در این کار که عباد نقد
نزد و ضبط ملکات قرآنیان قرار گرفت چون حاکمان قرآنیان کشته در کشته از دخل
حاکمان را یک در امر قرآنیان کشته شده بود و در طایف قرآنیان و عبادان را از
نام و کشته در و کشته او را می کشند و کشته از ناب سبط مردم ضبط و در این امر قرآنیان را

با بکفیه با دقن فرموده او را میر و در دستمال ساحه و مقر شمره و حراق از یک سخن
 رصده همدینان پیران باشد و همدینان را با اهر قریبان سوزد و بکفیه با بکفیه
 که سنگ احاطه کرده رفته راهها یکله بپاشند و احتمال تردد میر و مضبوط و محفوظ
 نمایند و سیفا الملک میرزا و قصر خان فرامان نظام تراب و خان جهان خان کنکروا
 با فوج کنکرو و میرزا شیران دیگر و دارند عراوه توپ را و طلب تبه هر مسته تبه
 مزبور را گرفته سکرانسته نشسته و از این طوف فوج خاصه را با چند فوج دیگر و از آن
 سرتب و ریف خان کرمی و بحر شیر آذر بایگان با چهارده عراوه توپ بطرف خزینه
 و نسته سکرانسته نشسته و از طرف بایگی که از در مبارک افشامه و یک راه بقیعه
 بیشتر است میرزا و در راه بقیعه که است از آنها طرف عمیده بقیعه شمال بقیعه و از آن
 طرف محمد خانیان با غریبه دشمنان و فوج نام میرزا و در یک سو سنگ نهارد و میرزا
 مایه و خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه بوی زمین مبارک رسانید و خاقان مغفور
 میرزا در سده بنو خشم نقاره و گریه را بر سر دیانه از فرقه در و مقتولین خود را با

تبه که در کن ربه و بر دو خانه هشام پیرانسته اند و اقامت حیدر الله طریق شادی
 ترتیب دادند و در احوالات را نامند توقف در اسلحه صفهان و منصفه و چون
 خاقان مغفور میخواست که قلعه قریبان و نور از بیمه قلعه منصفه شده و با او در اسلحه
 بعد از فتح روانه کرهستان شده و از خاقان مغفور از آب اسیر گرفته شده در مملکت خراسان
 این رشتان فقهی نمایند و جان در خاطر همایون مرکز شده و بعد منصفه شده
 قلعه قریبان بسیار راه و متوق ایقدر توقف و تأخیر بودند تا برای این الیه بارخان
 و له میرزا محمد خان قاجار سو که حال بادشاه مرحوم در این اوقات که عبداله خان این
 الدوله موزل شده بعد از اربعه صفت الدوله که سرافراز فرهم بودند با غلام حنیفان
 بهادر عراق که برفت مصاحبت خاقان مغفور سرافراز بعد کشته نظام عراق که
 در آنوقت مرگم به جانبار بودند بقدر بازنده هزار کشته را بجمع الیه بارخان و صفت
 الدوله فرهم و حبیب الله خان و دیگر بکفیه را با او از عراوه توپ در نسته
 اصفا الدوله به دار و غایب اسلحه روان فرمودند و صده هزاران کشته کشتند

برابر مدفع با پسته مرحوم محمد حنیان ایلیک آقا بزرگوار خیر شد و خلعت و
 نوادگانش را بر سر او مرحمت نمودند و محمد حنیان اخبارات کثرت را بر توط
 چاپ و بعضی از پسته مرحوم را نیز در همین اوقات خبر رسید که قلعه کناران را که
 هرات خان و سلطان خان و میر حسن خان طاهر و امیر خیر آل سره بغله کمر در کردند
 قلعه متوقف بغیر بزرگ رسیدن کناران بکشتیه ها نشسته اند و دریا بقلعه بازگوبه
 رفته و دامن مرغ قلعه کناران و در لایت طاهر و امیر حسن خان برده بکلم و دامن مرغ باقی
 در کنان رودخانه که طلی بار و ریش الملک شده و قصبه سالیان را متوقف کرده و بسیار
 خبر تیر میبرد و شهود است بمیر جواد حاضر کرده و خبر حکم بسته و متعظی برای خبر
 تعیین کرده کثرت را با نظرات رودخانه که کز اینده اند و باز خبر رسید که کمر در روس
 و در کشت و شیر و نوات بهمه اند و لایات را خاما کرده لطافت لایت قبه رفته اند
 و حقی خان و صاحب خان در ولایت کشت استقلال تمام یافته اند و نیز خبر رسید که حقیقی
 با کوبه نیز جمیع حال با کوبه متوقف شده باغات کناران و حکم شایع بود که برای

رفته بغیر

رفته بغیر و باغات ابر با کوبه عاجزه با کوبه در لب دریا فرود آمد است بکلیه کشت
 آن قلعه دریا و در لایت استقلال دارند و باز خبر رسید که سلطان احمد خان قبه جمیع
 حال قبه و متوقف شده و بر سر قبه قوریال رفته بقلعه و مقامه کمر در کرده اند
 قبه با نیارال بزرگ متوقفه استقلال دارند و ایضا خبر رسید که حوائض و غنای
 به غنایات رسید و اولادیت بهم برآمده کثرت انحلال را متوقف شده اند و
 لکزیه بسیار بر سر ایلیک جمع شده متغیر امورات اطوت بدینند و چون بارش
 ماده در رسته قبه قوریال سلطان احمد خان مدد خواسته بود جمیع جنین حقیقی
 با کوبه مبارک شفا با کوبه خوشتر بود که در آن صفات از کثرت کمر در و اس
 در مکان اثر شایع بنفظم هارین مدرسه که جمیع الملک حرکت سمیت قوریال
 قبه نعمت مدد سلطان احمد خان متغیر شد و بهمه از قورزا و کمر خور حقیقی
 بهر کوبه روانه نماید از انفاقات حسنه و مرفه کثرت از بار صاحب خرفان که قریب
 چاه هزار تان اقمه فرنگ داشت با مخالف درینده خان حیدر از دست کثرت

کشتن گرفته بدار که برسانید در دست غازیان هدم افند که گنج ملک به دست است
هر عین قایم را که در آنوقت منصب وزارت علیه و ترسیه گاه مضرب بود
مخبرین بنام ضبط آن اموال روانه زخمه و خود بگنج ارجو را که داده روانه دست
قبه سینه و جان محراب کوبه رسیده با انواع مختلف آن اموال را از دست کن فتنه
خاف گرفته مار و رنج الملک برسانید در زینت موصی ناب به علم مرحوم گردید که رسیده
کنجه ننگ کنجه را خا اقمه روانه تفسیر شده اند و جمع عیان کنجه مار و در سارک آمده و
دست بر سر مهر کرده و در خبر رسیده و حیثیتان سردار عالم ایراد که با یکسره میرای
دالما حستان نسبت که حستان حرکت نموده و در قلیسا با نیارال بر مقامه
لاده و نیارال فرید اراد کریان شده و بقلعه لرزیده و در آن مکان نشسته
سردار فرید نیز با یکسره بانی ابراهیم خود در قهبران نشسته تا جفت دناز محالست
که حستان شهنال در دو دیات که حستان نیز باین سبب بهم برآمده و غلبه شریک
در دستهم است و بر اثر دو این اخبار را ناب به علم مرحوم بر آن ترز کرده و

در دستهم

مرحوم را با سردار میرخان قایم به دست سردار کسر نظام و غیر نظام روانه محال کنجه
فرمانده و نظایر آن مریدان را که هم سرست فوج مریدان عالم بجا بعد نامزد زخمه
و با هزار نفر از کجی خف بقلعه کنجه رسیده و عراوه توب را که از کسر و در قلعه کنجه
مانده مانده و غیره مستقلا منتظر قلعه کنجه بهیچ حونا و رام کوتوال قلعه محکم حکم الله
نه اند و از قلعه کنجه مانده نیست بهیچ هم سپردن که دارد و آفرودان را نیز عالم
حکمت کنجه زخمه با امانت کنجه در اردو شاه مرحوم روانه حضور شاه مرحوم با میرخان
سردار و کسر ابو کجی خف از اردو شاه ناب به علم سپردن آمده و عراوه توب در
کنجه سینه و نظایر آن نیز با فوج مریدان روانه شده و بهر کنجه گردید آفرودان و له
جوادان نیز در ولایت مستقر شده و در اردو شاه مرحوم با میرخان سردار از
ملکه کنجه که نشسته در دوقامه ترکیم خیم اقامت را نصب فرستاده و امر آن
سازمان شده و ناب به علم مرحوم از مکانها باقی اردو را ابراهیم به علم فرستاده
که چیده و در بطرف کنجه و در حواله وسیع تر از حواله اول فرستاده و در بار کنجه

باد مکان تنگ نمایم و محبت کسریان عراق که با آصف الدوله مراکتب در جنب اردوی
 بهارانی مع مناسب فیضی فرمخته و در میان چند روز آصف الدوله ما کثرت امر رسیده و
 محبتی رحمت انعامت از چشمه و چون ماه محرم الحرام و حضرت عباس علیه السلام در جانب
 سیه شهدا تقیایسته علامه را تقدیم فرموده و از آن حضرت منقحی اخذ حاصل شد و انچه
 و جانب اخذ علامه را ما غایت به زکر مصیبت حضرت سیه شهدا کسریان مسعود را بجهاد
 تر عیب فرمود و در میان کثرت مسعود از آن چشمه و دست و دست و فوج کسریان اسلام
 از غلبه و غلبه بر ناسته کثرت نایب اسلام آمده الهمار فوق و غلبه برین و با ما را
 از کشته شدن و کشتن میگردند و چون هنوز سکوت از کثرت مسعود از خطرات داد و طلب
 جنان نزدیک نرفته بود و وقت دیگر رسیده بشم و نیز از تو بهار نفع کرب فیه
 جنان در دیور و در بیای نفع و بهار نایب بود و ما را نایب و کون انوارت میفرمود
 نامه و نفع از غازیان باب آسان میرسد و جنان میگیرند و این فوق و فوق
 در راه و بهار نفع و بهار نایب و کثرت ازین نفع بهار نایب که در نفع نفع دست ازین

2

شسته همه روز و هر شب شستن حفظ و خود در روز و از حق قرب و نفعت برونه از غایت
اشفاق اینکه روزی فرج کند و در سکنه شستن برین سکن برونه و از غایت
نعمت که آن نیز قرب و نفعت از حق بدیده که قرب میان بر میان سکن از حق
و همه لغو از سرایان را که بفنام است و به شربت هدایت حقیقه و روز بروز
بعد از شستن سکن سینهها و سکن با شستن و در خانه از صدمات که از دست ~~درست~~
ست نعم بدیده آمده یک روز مانده بعد از این بر سر بخوابد و خواه سر بکشد تا آن
مقام که بر این شستن بر روی و دیوار است نعم در خانه در اینها که از طرف خزینه که
غاربان سلام بدیده شده بعد از هر بار در وقت غایت با یک دست بر سر شستن
بغیر بکشد این نفیتم بعد از هر بار در خانه در اینها که از طرف خزینه که
نعمت شستن در وقت شستن بعد از هر بار در خانه در اینها که از طرف خزینه که
بدر شستن غایت که در وقت غایت در میان غاربان سینه شده و در اینها شستن
یا که بعد از این در وقت شستن در اینها که از طرف خزینه که

شده دارد و در الملك تقطیع شد و پشت بر حاله است ماموره نیز در آن خبر روزه دارد
 تقطیع شده بفره در این لایم نیز از تقطیع کثیر تر که در سر است بوده و حکم برید و
 تقطیع آمده بفره قریب به هزار نفوس دارد و چهارم حاضر شده بود و نیارال مره و ف در سر
 منزله تقطیع و در مقامی که در میان سر در جا در روزه نشسته بود در بنی نیارال
 بن قوی انتقال پس سر است و مصلحت گذاران بنا بر است در سر و تقطیع بفره
 جان مصلحت دیدن و همین تر از کثرت که حاضر را که شده است و قریب به هزار نفوس
 میباشند نیارال بن قوی بر دهنده الثبات بطرف کثرت از این که از طرف ابروان آمده
 و بکثرت از از طرف نیز و انات منجمه اند نموده و همین مایه که استعداد را منجمه دفع از
 ایران را در کجاست است زده به مقدم و همین منجمه شود و در نیارال بن قوی را در نیارال
 صداب نموده حکم حرکت در در نیارال مره و ف بود که بطرف کجاست روان شود و حق
 نیز با کثرت از که از بطور پهن رسیده بفره با بقیه کثرت تقطیع است و چهار عزا در کثرت
 از تقطیع سر و انکه از عقب در در نیارال مره و ف در آن شده

سینه نیارال مره و ف کجاست در آن بفره کثرت تقطیع کجاست و فنی سر نیارال بن قوی را در کثرت
 چون حکم نیارال بن قوی در سر کثرت که در سر منزله تقطیع است بنجام اقامت نموده
 در مقامی که در حرکت نموده بر در نیارال مره و ف بطرف کجاست روان شده و جاست
 این را طایفه شمره درین قزاق که از جادویشان ملک کجاست و ولایت کجاست که جاست
 بسبع ابروان سر در و درین ساهه مردم رسانیده و جاست و انکه در جاست و کجاست
 ولایت تقطیع را بنا بر است و در تقطیع شده از تقطیع بنجام حاله است روان میدان
 رزم نموده اند و چون طایفه تر که آن بلاد را بسیار صادق و با دروغ و شیطنت
 میباشند از کجاست این که بعنوان خبر گیر میباشند و کجاست در سر این کثرت را میباشند
 سر در از تقطیع صید را چون اجداد بر صید رسیده بودند و چون سر در از سر در رسید
 بار و در قریب و اول نامریت و در صفت باب سینه مردم را که به متهم بهادان
 همین شده بود و درین نامریت بطرف کجاست نیز منجمه میباشند و کجاست نامریت و درین
 محقق و حقیقت احوال ضم زبردست علم رزم را جزم نموده به تهمید در کجاست

شمع سحره بادنه مرحوم نیز بقصد عیادت نظر هشیر رزم فرموده از در مبارک راکت
 دادند و بنده و اعزاق و ب دست باریک را در راه که آهسته و تدریجاً میهنه میبرد و چشم
 بادنه مرحوم با سر در در عقب قرار گرفته در محال با پرده آینه روانه شده و در زم کشت
 در سر در نظر اجتناب میفرمود و آن نهفته شده بعد که اکثر بزرگان ایران با خان جهانگیر
 و بعضی ملاطفت نمودن کشتی در سر در کشتی ایران را متوق خوانند و در آن وقت نیز سوار
 مروت و سایر کشتیان در سر در نشینان جنگ کشتی ایران با کشتی در محال کشتی
 و کشتی در سر در جمع کشتیان و جزو کشته و خوف شده و بعد از بیکسختی باز جاده
 احتیاط بیرون نکرده اند و با احتیاط تمام حرکت نموده چون در اول هر کشتی در
 محارز و کشتی در سر در سیه هم از سر در فراق راکت بود اما کشتی در سر در آمد و فراداد
 کشتی بادنه مرحوم از هم گشته در بطنه چند سر بریده نموده است بادنه مرحوم و دیگران
 سر در آورده و دیوارال مروت سر در در سر در حیات و خود را بیشتر نفهم سبب ملاطمت
 و در اینجا مصافقه نمود بعد از راه آب روانه وسیع و در آن زمین سابقاً جاری شده

شیرین

و کوه سحره بعد و در کنار کشتی ایران واقع شده بعد و هر روز تفحص و صالوات و چهار عبادت
 و آب از آن کشتی در آن کوه که غلظه نمیداد رسیدن عبادت کشتی ایران از کشتی در آن
 آمده کشتی ایران را با نه چش قی و گفتند که ترکان نماند و دیوارال مروت خوف
 با سایر کشتیان و تمام بقایه شاه مرحوم بر دوشه و میرخان سر در غایت از سر در
 با همان کشتی در سر در نماند چش قی و گفتند که نمیداد باشند و در کشتی ایران
 به آن فاعده به نظام که دارند سر بر سر کشتی ایران کشتی در سر در که از راه و اید
 که جتان را کشتی در سر در آمده بعد و سر در در سر در نماند و در کشتی نظام نموده
 بعد و در کنار کشتی در سر در آب انداخته این را از سر در و کشتی در سر در و کشتی
 که در عقب کشتی در سر در شاه مرحوم در سر در کشتی بعد آغاز انداخته قی و کشتی
 و بر دست بقانون نظام آنا تا تا تو بماند را بیشتر میسیدند و در نظام در غصبت
 تو بماند و کشتی در سر در سر در و در کشتی در سر در کشتی در سر در کشتی در سر در
 استند و کشتی در سر در در سر در کشتی در سر در کشتی در سر در کشتی در سر در کشتی

و نا بلند در میان این جفت پشته چگونه قرار بدو ظاهر است که اگر در روز باران
عفت باین نوع بگذرد بر آب و تفرقه ظاهر خواهد آمد و در نزد کسرایان چنین کسرا
و در حضرت ما میباشم و در روز خاقان مغز خندان چهارمین است که اگر کسرایان
کسرا را با جبراً برآوردند فرو میبرد و بر آب میماند است آن است که در نوزح که
سکت خردگان کجما در روز باران دارد و در کسرایان روز باران با ضعف
ملک و بدو ظاهر شود و واضح است در این تا در لام که خبر ما را به دست رس
رسیده است در برابر کسرایان خود خوانده زنده تا حال احتمال دارد که میرا
رسیده باشد بر مصلحت جان منیای که اگر بعون اله جسم زخم بیکر بکسرایان رسد
همه را به ناله و در وقت است را نیم هم غلظت قدری در حرکت از در کجما شود
و هم مستطین قلعه شورش را بر زنده اید دولت خود میگرد و قلعه شورش را با شرف
خواهر آمد و اگر ایضا آید باشد امر کسرا در که در سر کجما میماند بطور دلخواه گذشت
امر قلعه کجما و شهر را مضبوط نموده تا در کسراستان و قلعه شورش این کسرا را در دولت کجما

که قریب با مردان و بخوان است حاضر کرده و کسرا حسیان سرور را نیز از در بر هارین
ملکی میباشم در روز خاقان مغز را نیز از در در حرکت درده بکیت قلعه شورش و قلعه شورش
قرابان مکن میباشم و واضح است که با اتفاق رعایای اسلام که ساکنان این دولت است
دکترت کسرا را بعد از ایران کسرا در هر جا که میماند یا با در حوض تغذیه میماند
یا با یک که از به آذوقه و به آرامش متوق شمره مانده و کسرا را با بکسرا و در این بین
خبر رسید که خاقان مغز از در در حرکت کرده در زاهدان و در حوض و در حوض بطول
شمار است نزول اعدال فرعونند و قریب بر بوزار رسیده اند که با در خاقان حوض الله
از اینجا این فرمان است و است که در این باب به طعم مرحوم عقابیه و قاتله فرار کرده
حرکت خوانده فرو میگویم برقع و در خاقان از در بر هارین مغز مغز که مدینه عکرا
که در سر کسرا در بر هارین بعد ششمانه از در بر هارین کسرا شده و در نوزح از کسرا نظام
با بهر از تو بوزار و چهار عراده توپ بچند اما کسرا هارین مغز شورش و انقدر توقف
نماند و جمع ضعیف را از کسرا در میان این پشته و کجما بران آمد و بهر عکرا کسرا

ایران جمعیت و ابراد آورده کار را بر دوش کتبه تک نفره ای با تمام رسانند
و ظاهر و پدید آید که کار هر یک از این کتبه در ایران که در کتبه جمع شده اند خندل
بزرگ و اراضی و طرح کتبت آن اعراض این جنب و در کتبه واقع شده در کتبه خنجر است
با بنیادهای اگر در کتبه در خندل صحرایه و کتبه در کتبه کتبه اندامه به مناسبت
موقوف کتبه ایران قرار گرفت در اینها را که در سنوات سابقه معالجه کرده اند بزرگای
شروع از دست قبیله ای که در کتبه در کتبه و صاف کرده اند کتبه در کتبه و کتبه
مال دارند مسدود کرده اند اینها را که از کتبه در کتبه در کتبه خواهند داد
کتبت بر کتبه ایران اند چون رشتان نزدیک است در کتبه در کتبه کتبه در کتبه
مستقر شده و آذوقه جمع آورده اند و اینها را که در کتبه در کتبه در کتبه
از آب است و در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
ایضا جمعیت کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
و کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه

سره بعد طالب بنو مصلحت در آفت صلیح بود همان بود که در ازاد خاقان مقبول
کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
و آذوقه کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
ایران محسوس سردار در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
از کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
از کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
نقیرات یزدان مراقب نه پرات این کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
بغیر از کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
مرحوم نیز سبب فتح کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
جنب و کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
معه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه
کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه در کتبه

در در استعبارت از شیر طبع سرگردان عراق خسته خاطر شده چنانکه بحرف
 این نشانه آخر الامورین را نیز باین مقامات متفق بر حرکت کعبه و جنب بارش
 نموده پس از حصول این نوع اتفاق کثرت را تقیم فرموده صف الدوله را با سپه دارد
 کثرت عراق در زمینه مقرر شده و صف الدوله کثرت را با افواج قزاق و غز و نوری
 و کرکس و قدر در کثرتان مانده اند بر شیر سفیر میزبان گرایا و طهاسب قلیان
 لاریکانه و لهیزا محمد خان که از معتبرین این دولت بود و میرزا باور از ده عراده تپ
 یعنی فرموده و طهاسب سپه مرحوم با پادشاه مرحوم کثرت با وجود مایه ترین
 داشته و بسیار هم خان اگر چه بر سر تپ با باور هزار مرد بقاء داده اند و فرموده و فرج
 خاصه را که در کثرت تپ با میرزا ده هرام میرزا سپرده و فرج فیض را با جهانبخت
 انظار میفرموده و حسین میرزا و لهیزا سلطان که بمصارت نام سپه مرحوم سرافراز است
 سپرده و فرج مراغه را که بر سر تپ صف قلیان و لهیزا محمد خان مقدم و سر کعبه حسین خان
 برادرش مقرر بود با نیزه کور و است برده در تپ قرار داده و جان مقرر شده است

در وقت

و می قضا ایند که کور و است نام در افواج مراغه افواج فیض و محمد حسین را با سپه و قلیان
 افواج فیض و فرج خاصه و میرزا ده هرام بر سر تپ و نام سپه مرحوم و محمد شاه و فرج
 نر و دهستان و قلعه مان و قلعه و قلعه خاصه و سپهستان و دهستان زبده عراق و آذربایجان
 و عتبات این کثرت هم باور و نام کثرت و از ده و محمد خان این نظام با بیت و چهار عراده
 و تپ بر بحر کور و صف خان کور و تپ است و تپ و تپ و تپ و تپ و تپ و تپ و تپ و تپ
 کثرت و صدر احکام از این منزل کعبه کرده بنده و غز و را میرزا محمد خان قاجار که حقیقت
 خان قاجار برادر زاده خان قلیان مقیم سپرده و تپ خان قراقرز و باور و قراقرز و کور
 بر سر تپ و از مقرر فرموده و از این منزل نه بسیار کعبه با قورخانه بقدر احتیاج
 بر داشته و ده امت کعبه شده و فرج یک کعبه و نیم کعبه رسیده و منزل کعبه و در ده
 و ده و منزل که کور کثرتان را با مقرر بتوقف آن مکان فرموده و طهاسب سپه با
 است سپه بر سر خاصه و شیر و تپ با برای هم خان اگر چه که با هزار مرد بقاء داده
 مقرر و فرج به ربع فرج یک کعبه مانده و توقف داشته رسیده و تپ کثرت و کور

و استحقاق از کم و کیف این پرده چندی که تا به پیش از این هم میمان بود در معرض
 ده شده که دوران قرار دل کمتر بر آن قریب بکنند که شیخ نظامی در آن نزول
 و بیشتر از ربع فرخ از یکسان در نیست استند اند و چنان نماید که کمتر در در میمانند
 روز در روزی خوف که در هر کجاست است فرجی میاید که تا نزدیک کنده شیخ رسیده
 و در ساعت توقف کرده اند که زمانه است که عمو باره در خوف کرده اند بر هم میمان از آن
 سربست کمتر این عرض شده عرض می شود که هرگز کمتر در راس را قدرت مقابله مقابله
 رو بر دینیت و ملکیت و همه خوف می نیست که کمتر در راس بر میدان مقابله
 نگه داشته خوار در کوه باغات محفوظات هم با کجاست کار بر بار و در رکعت و دیگر و نور
 دوران قرار دل که با این کار است است که استند و در مردمان کار دیده بود
 این کار است است در خفته گفته اند از کمتر در راس از در تر در ملاحظه کردیم فریب
 به نسبت هزار نفر بوده و بیاورد بداند و فریب بر عاده و توبه دارند و به خط
 تا قرب کنده شیخ آمده جا و مکان برار جنگ یقین نموده اند که به نام هر رای

حالات

حالات خوفناکه قدر حالات و در روز و توبه آنجا که است عمو که در روز
 این باب به خط مردم عرض شده که عمو از حالات سه روز قبل از این جنگ نیارال
 دره و ف از تفسیر رسیده اند و چنان که در است که نیارال بر ملوک در روز در منزل
 و نیارال بقیع با بر او مضروب شده به تفسیر آمده است و چنان دارد که سر در صید
 با همین حالات که سه روز قبل از آن از بایع از او دارد شده به و در این می خواند
 کمتر به خط بکنند شیخ نظامی در نزدیک شده بقوادان در بر خان قریب
 و احتمال که به سیر و نزاع داده می شد این خبر باره در راس رسیده و الف و اثر
 کرد و غبار حرکت کمتر در او در راس رسیده چون رناده از یک است بغیر آفتاب
 مانده به خط به خط مردم تصور ده شده که قوادان جلو کشیده مر حبت و کار جنگ
 بغیر از آن از آن رسیده این اوضاع در آنکه حقیقا طور امر جنگ بر این نام به خط
 حاضر شده این کار است است تا هر نیز مقدمه را که شسته بود مورد فرقه است
 نام به خط مردم کرد این نام به خط مردم حکم توقف و توقف دوران قرار دل

و ابراهیم خان در همان مکان کرده مرجهت ، در هر سال این فرمود و در هر سبب
که شب سیزدهم ماه صفر بود بهیبت خطی که داشتند کثیر همان را که جریه و سبای
تا باین مکان آمده بعد و نه بسیار کمر هلاک بود مقرر شده که بطرف سینه کثیر که در راه
کثیر همین واقع بود کثیران خفا خفا با یکدیگر رفتن تغییر در مکان کثیر صحرای آلوده
چند طایفه شده بهر و داده چنانکه در جنگها سابقه که با دولت کثیر داشته
سرگردان در رسم ملاحظه با نظام کثیر ایران بغیر اوقات با وفای از کثیر نظام حفظ
شب بر سر راه و راه را نه با نه چنان شب و غفلت دست کرده کثیر ایران حفظ
مجدد هم بر یکدیگر چنانکه در مقدمه ششون صدان در و سایر اوقات که در آن زمان
تقصیر مرتب شده است واقع شود بعد در وقت نیز سبب بودن کثیر عراق در میان
کثیر آذربایجان و با نظام عراقی سرگردان آذربایجان و غیره راه چنانکه
بیشتر که بتغییر دادن مکان کثیر مصلحت دیدند و در زمانه کثیر تا بنیم کثیر
که هر صحنه شده بود فریب نیم ز سنگ راه بود و اگر این راه رزقت متذکر

و نه

و نه آب در فغانه و کثیر در کثیران که در راه آمده بعد و در سبب و چینی
جانبی که سبب ملاحظه این خطی طایفه را به این حرکت شده و میان کثیر و نظام عراق
به رزق حرکت قیامت به پشته با رزق در میان کثیر آمده و ابرام در راه پیدایش
با بر کثیر کثیر است در آن شب یک در میان کثیر و ابرام سر و دهنه کثیران
تا آن غلظت از نظر مستطیل کثیران نظام غایب شده و کثیر در میان کثیر پشته
دنا و میدان صبح در میان آن کثیر و ابرام در میان کثیر و ابرام یک خط حجاب منف
و با چینی احوال رزم چنان خضم فرار کردند در نظر بعد ملاحظه آن شب در آن
تا طلوع صبح ، این احوال بهر و غایت آمال کثیران آن بود که جمع در مدینه بود
و این تا یک و ابرام و غلظت فکری کثیران تا آنکه صبح جمع در مدینه و کثیر مرتب
او در حرب و بهر آن شده **که در صفت کثیران بهر و غایت با ابرام و کثیر در حرب**
مریم بعد که کثیر شش نظام از دولت کثیر و مرجهت از آن و کثیر کثیر از آن
چون جمع سیزدهم ماه صفر طایفه شده و کثیر ایران را غلظت از آن کثیر و غلظت شب

حرکت کمتر بر کمتر در صراط و کمتر در صراط و کمتر در صراط
 حلقه در بنانه مبارکه نیز جو حقیقی میسر حرکت در حرکت آمده و صراط فکاره
 و کونا و دهر در کمتر در نظام بر غایت بهنگام در کمتر در حرکت آمده
 در بنانه مبارکه که در قلب بود و از عاده نوب که در پیش در صراط نظام مرغه
 حرکت میکرد و حفظ آن مرکز با بنانه حرکت و فی مرغه بود نوب نزدیک
 کمتر در صراط و در بنانه مبارکه نیز نزدیک رسیده و از عاده نوب
 در کمتر در صراط مبارکه و در مرغم با محققان هر نظام را بر افواج نظام
 استیلا بود و مقدر شده بود که تا اذن از ناب صراط مرغم رسد از هیچ جا دست
 باستمال آلات خوب نمیکنند در نوبت که کمتر در صراط بنانه نزدیک بهم رسیده
 در صراط کمتر در صراط و در صراط مبارکه حکم از طرف ناب صراط
 مرغم صراط که از بنانه مبارکه از هم با بنانه حقیقی نوب غنقه در صراط
 اندر زنده که مگر در صراط از حلقه نوب آتش فغان است با بنانه حقیقی نوب که در

در صراط

در صراط مبارکه کمتر در صراط مبارکه با صراط مبارکه و در صراط
 میانه کمتر در صراط مبارکه و در نظام بنانه با بنانه مبارکه و در صراط
 بر دشت و در صراط کمتر در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط
 مبارکه ما که به بالاد بر ناب صراط مرغم از بنانه مبارکه بود که قوس با حلقه
 و هم جهت با آن معروف و بنانه که کمتر را که در صراط مبارکه ناب صراط
 در صراط مرغم است از حلقه مبارکه و در صراط مبارکه حکم ناب صراط مبارکه
 و این دعا که در صراط مبارکه که بنانه مبارکه بنانه مبارکه و در صراط مبارکه
 در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه
 کسم بنانه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه
 این دعا که در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه
 صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه
 در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه و در صراط مبارکه

کیاست چنان شد که گوشها چشمها از کار مانده اند عا کسرت نام و قتر و خور
 شد و چشمه نمودید که سر باز از کوله سر و ساجد بر قوب که شده اند چنانچه
 معتقد و دست و گریبان حاصلات شده اند و کوله نام و قوتخانه سر از زایل سر این
 قوتخانه و سر باز که پیشتر اند عا کسرت است که شسته با فوجی نام و در بر قلب
 میرسد و چون نام پهلوه مروج این فوج مختصر حال بود ملاحظه نمود و دانست که
 در مقابل کسرت نصف الدلم کسرت از کسرتان در کسرت و قلب بعد کسرت مینه
 احتیاج دارد از نصف الدلم استنداد نم نصف الدلم نهادن در آمدن کرده هدف
 نام پهلوه منفر نفیس تا بودن ملک و در تشریف مینه میزند و ماه مروج را با کسرت
 این نظام در خارج در قلب میگذارد و بعد از رفتن نام پهلوه لطیف مینه کسرت
 افراط در انداختن قوب کرده نظام و سر در در در قلب بعد بهم بآید و فوج عام
 نیز از رسانیدن ملک فوج فوج را و فوج مروج عا فوج و فوج فوج فوج فوج
 فوج مروج بعد سبب نهادن از نام او کسرت است به فوج ملاحظه نموده نهادن

از نام او فوج مروج و قوتخانه نموج با پسر کشیده و سر دران سر در این احوال
 در کسرتان است به و ملک ملاحظه کرده فوج دیگر از حاصلات را با نام فوجی که
 در پیشتر در فوج مروج و قوتخانه بعد روانه کرده بکشتی قوتخانه و استیصال فوج نظام
 مراغه ما مردود و قریب و دوزخ فوج از کسرت پس بکشد نموج دست به پهلوه زده و
 عبارت خود آرای کشیده بکشتی نظام مروج کسرت و در پهن بین سر در بکشتی
 سربست رسیده باز دران را بکسرت پیشتر مجروح کرد و کوله تفنگ در زیر پستان حسین
 باشد سر پهلوه مروج رسیده و ملاحظه و حاصلات از کسرت بر سر علم از فوج مروج نموج
 محو کسرت از طریق مقتدر آمد صاحب منفر و کسرت انداختن و کسرت نام پهلوه بعد معلوم
 نمود که کسرت از کسرت به با از نام او کسرت بکشد بلکه بسیار کسرت شده اند و با این فوج
 تقدیر این سر و کسرتش پیافیه میناید و کسرت عا قوب را نیز از از از عا عا
 قوب که همراه بعد از کسرتان و لم بردان کرده بکشتی قوب را بکشد و دیگر از کسرت
 بسیار کسرت شده اند و کسرت عا و دیگر را ام در کار نه که پسر بکشد و اگر قوتخانه

بر بوی این فرج با یکدیگر سپردند و خاندان ایشان را که در دست نامهربانان ملاحظه نمودند
 دید که گروهی در بوی این خوابیده و نصف شبانه فرار کرده و نصف دیگر در کارخانه
 و آب فاضله این دعا که در دست این خاندان در کارخانه و در کارخانه است لابد
 حقیقی با سایر برده‌ها برادر است و این از صاحبان که گفته شده که العود احمد و دیگر
 با جماعه از بر زبان رانده با بقیه فرج که رانده از چهار صنف فرماتنه نازده بود که یک
 متغای که عمو با بوی این رسانیده و حال است و صاحبان را بر این متغای دراز
 کرده اگر سوار شود و سوار می‌شود ایران را منتهی ناحیه بود و در این حالت
 مستعد کار می‌گردد و سوار می‌شود ایران را از آن موکه قلعی غرضه مار را این دعا که
 در دست با سرباز بوی این رسانیده و در خانه با یکدیگر در کارخانه و در کارخانه است لابد
 در این بسیار نزدیک رسیده و در کار می‌گردد و در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کار
 که در این چند روز ساکن اند و در کار می‌گردد و در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کار
 از حال است فاصله که بهم رسانده و با یکدیگر در کارخانه و در کارخانه است لابد

خفت

چنگ ناز و سایر قتلان بعد از دست بردن و در این بین آب سطله مرحوم می‌نهند
 و آب در این دعا که در دست را جلد در کارخانه و در کارخانه است لابد
 و آب یک مایه می‌نهند و آمده این دعا که در دست را رانده و در کارخانه است لابد
 که در دست نامهربانان مرحوم رسانیده و در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کار
 روانه شده شاه مرحوم را در باره رهنمودی که به جبر از کاران ایشان اند غرض از
 زلف را رسیده و در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کارخانه است لابد
 خبری از اینست و با یکدیگر در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کارخانه است لابد
 و در کار کرده اند که در کارخانه با یکدیگر اقامت داده و در کارخانه است لابد
 قریب به دویست سیصد نفر از کارخانه جمع آمده بودند که خبر از کاران ایشان
 با چهار عراده توپ که مأمور بودند که بگذرانند و در این بین با یکدیگر اقامت داده و در کار
 ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده و دست باز می‌گردد و شاه مرحوم از غرض
 سر از سر کرده و ایشان را با نایه دیده روانه طرف اردو و غرض از اینست و در این

بن نام بهظم و آن مرزده بهرام نیز از نیر و لطافت نه و آن مردی میرنده ظاهر شده
 از خبر سکه یکمیکر مرد مرزده و در آنجا رفته در هر بزرگ سکه و قریب در دهانت
 از روز مانده بعد که باره رسیدند از هر چه در ریکه و پشیره ضغفا و اقویا همه کریمه
 همه کس بهول جان افتاده میرزا قاجار و درستم خان قراقرز و با صبر و پناه بود
 لکنه مانده منظور در توابع بهظم و با شسته نام بهظم مرحوم که از روز بانی هیات
 دیده و کسرا با این احوال شاه و فرغم و پشته که مانده در راه و چنان متفرقه
 ملک و مقدر نیست و درین بین صفت الدلم با غنیمتینان بهدر با علی از نیر و
 عراق پیرا شدند و دافع بود که بجز کشتن و کشتن چاره نیست لهذا قورقانه
 عظیم را که در راه سرهای و حاضر بود کشته و در میان بن بود از آن قاتل میر کسرا
 در میان با عداوت و ترس سیر از نیر و در قورقانه و صدارت و پشته که کس
 در راه آن دست کوازه نو خور شده دست باز شد قوی که هم قریب باره
 رسیدند و نام بهظم مرحوم از راه را خاک کرده و از راه و بجز آنکه مقدر بود
 نکرده

زده بهضم که کشتن از آب از سر روانه شدند و در میان راه حادث شد همین بود
 در هر عداوت و در میان مکر و دلا مانده بعد نام بهظم مرحوم از قورقانه با چهره
 قراغانه و حیرت بود که کشته بودند و توابع از مکر و دلا در آورده باره رسانند شب
 از راه و قراغانه بر سرینان ریکه از قورقانه را پیر کرده با توابع که مانده بود که
 سرور در سر بر و دلا و نام بهظم مرحوم و با دلا مرحوم با میرزا دکان رکاب و
 آنکه یار خان صفت الدلم و غنیمت حسین خان بهدر در جبهه تکیانه در راه عداوت
 از آب از سر کشته و در بین شمع و مرصم به تنه بهرام که بعد از زغال قراغانه
 مضطرب حیات اقامت فرغم و کسرا از متفرقه قیام و اندام فرغم حقیقت
 احوال را با نجاتان متفرقه عرصه داشت نمودند و سروران و سرکردگان در میان
 که بتفاریق جبهه مراکز یکمیکر ماتم بقصیر و نهادن نمه زبان لطف و درون
 هم میکشوند و درین مصاف قریب چهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر سیر شدند
 شدند از غرایب اتفاق آنکه قریب هزار و پانصد نفر از جانبازان کشته عراق

و در روز جنگ در نیمه شب بر آتش الدلم بودند و بالدر پشتمن بستمه فارغ اقبال
 مغنیه تاش از روز نگاه بودند بعد از آنکه دیدند شکست در لکر ایران افتاد و بسته
 و از کوه و مابین کجبه و بخان است حدود شصت یا دویست غلام بخوان روز سرد و در
 در این حال مستقر شده این را حاصره نهد بعد از جنگ و گذشت از آن تا
 سده نعلها را ریخته با نمره و دستگیر شده و کتک تغییر الفریز الیم **در دایمانا**
و در بار لکراناه در آن طرف آب کر بودند و آن شهر و حال لکرانان و حین آن
 خانه سابق مرقوم ملک بیان کردید شیخ الملک ما فرمود که بقیه رفته قصبه قویال
 در لکر در بارستان شیخ الملک تا نزدیک قویال رفته در وضع مردم بوده و بلیله
 و قرب بلیله قصبه قویال بدین رسیه و لکرگاه رفته بود و بصلح و میزاید
 رسیه بقیه آن حال قبه و سلطان احمد خان قبه و کار بودند که قصبه قویال و
 حاصره نمایند و بعضی اهاب حاصره و ادخار مقامه اشغال داشته و در حقیقت
 قریب به هزار لکر از نظام و غیر نظام و توکانه مستقر همراه ایشان بودند و حقیقتاً

با کوه نیز با حاصره قلعه با کوه کاجیب و بنفشه مغنیه و قریب به بیست هزار
 نفر از لکرانیه و غنات را خوانی نامرده و کجا جمع آور کرده مغنیه و بنفشه و در بند
 و اطراف سده بعد از حین آن شیخ مصطفی خان یزدانی و کش و یزدان بفرست هر چه
 تا مگر کتیبه بر جای حکومت داده مغنیه مکران سده بعد از غنات از آنکه از غناب
 به بطور خواهر رسیده و ظاهر از آنکه این استقلال و مستبدان بر نرسد از شاع و کجا
 بلکه هر یک خود را در امر خود مستفید و به خود سبب علت تمام مرید شده و خبر
 شکست در و کجبه و کتیبه آن لکرانای ایران رسیده و ادخار الملک طلی
 و حیدر کجبه مدجهت سبب دست از حاصره قویال گشوده تا آن راکب کرد و خبر
 حواد در هیچ جا نرسد و در آن کتیبه و اکثر عادی و شیر و تخریب از اهاب بعد از آنکه
 در راه و نیم راه ریخته خود را کجا خبر حواد رسانید و بیارال قبه نیز از بن عمود علی
 و رسیه با حاصره و همراه دهشت بنقاب اشغال نمود و صفت بیان اردو
 شیخ الملک که اعظم ایشان و فرار کردن و دیگران بلیله سران از دست

معروف شمع الملوك منو که بهر که نشی از آب کربا به در کنار آب توقف کرده حقیقتا
 کفرت فاقان مغفرت عظمی بآوردن و اجاره این حرکت شو فرجه نظام از پیکان
 باهر آب خان و سلیمان خان در کنار آب کرد و در موضع مناسب بهر کسیر نشسته و
 شمع الملوك همراه نم اورد و در آن نیز قریب به هر فرجه آورد و در این ولایت
 نیز منحت حقیق خان بد کرده حقیق خان کعبه بغیر این ولایتها که صراحت خیانت
 مردولت رو کرده بغیر تاب توقف نیاورده مار در شمع الملوك یعنی سر مصطفی
 خان شیر دانه چون منافقان نزدیک حال شیر دانه است و همدان نیز بدست قریب
 بهر خان نور از خانه مار خور از شهر و حال شیر دانه است کویانیده باطراف آب
 ارس و در کنار اینده در معراج مردم باو نشان و در آب آب کرد و ارس واقع بود جای
 داده و توقف نمود و جمع ملکه و بدست آمده بود و دست رفت بر سر منافقات
 و طاهر از مخالفت مغفرت فیه بود که توفیق با آن آمده بود و کما و دیگران از آن
 و درین بین و غار ال قبه بنجاب ارم و آید و خبر جواد نیز بریده شده بود و در آنجا

بیش

از لشکر ایران در اطراف آب کربا و غفتم در اطراف آب با شتر خوطا هستند
 و در ایران را که در کنار آب فاده بودند هم منورده دست بانه حتی آب
 و نفک کردند و کله بهر حق بهر آب خان سرتب حوزده و سلیمان خان با افواج نظام
 علی آب رفته بهر افجه معتقد شدند و شمع الملوك حوزت که باره رخ کعبه نایر بهر چند
 حاضر تر خان عرض کرد که خدایه منور فغانه کر فغانین واقع است و در سلیمان خان
 و افواج نظام در لب آب ایستاده بکلیه و بهر ال منورده مابین تعجیل و جانیدن ارم
 صلح و ولایت دولت غنایر بهر علیان و وزیر که خان بخا شریک میاید و اسباب کشتیها
 حاضر تر خان و اموال عیبت بیشتر از اندازه جمع کرده بود و بخوبی است این بهر ال اسکله
 علی بهر برسانه معروف سا بهر آه ساده بود و است که چون حاضر تر خان نوکر ناب
 السلطه مروج بشه و ناب السلطه در کعبه سنگت حوزده حاضر تر خان بخواب که مابین
 فتح و غیره در سر کایع الملوك کفرت فاقان مغفرت سیه نفوق بر شال و در آن
 جویند شا هزاره این کله را اراو باور کرده تغییر بسیار میاید که مرد بهر سر و غیره

عموده چوب و کف غلته آن بر در پیش سفید را چندان چوب کار کرده که
از کار رفته و پهنتر افتاده در پیش سفید را نیز بمقامی قدر بریده سر باز نهم بپایانی
و در بار بنان را همچنان در میان جنگ که نه کج نموده و در خارج خانه یا در پیشتر
نموده و فایده است چون نمایی بر سر و در این نوع گشته که در کثرت بیدار
بعد و ذکر کرده است و نیست که در از خواننده گان مله تر و محکم تر از این
در این موقع نوع مله تر و مناسبتی اگر چه در سابق تاریخ نه است و کتب تاریخی
ملال حکایت از راه دور تا هزاره به پیشتر بخیر که حکایت میزانت است ام
بر وجود در بر و شاید در خارج کیمیا تا تر و منعم و حواله حبش نیز میایم و در پیش
تا هزاره گان و در خارج بزرگان خانه مله است که گاه هر یک است تا شاد و در درون
بر روی زمین و این نوع مله عبارت راه و است و در مله بر آید و یکدیگر بکشد
نوع الملک رسیده بعد تا هزاره را بسیار مله و در بار از پیش تا هزاره منصوب
بر اینگونه جهت افند و در عقب شبکات حیدر که تا هزاره راه هم آورده و در بار

سینه

سر کعبه و لفت و پس خانه که مذکور می شود تا هزاره ساده دل اندر راسته و از راه
که است بر وجود در کثرت مجله و اوقات توقف مله بر جا که تا از خود تا هزاره
میدید یا کذب تا هزاره بر سر زبان تر صیف حسن و ملاحت و دلبر و صحبت
تا هزاره کثرت عبارات مختلف بر حضور از عصاره تا هزاره و مرستگاه ملک
و چندی چشم جا و در کجاست و گاه هر دست هم مالیده و متعهد بر نفی که چندی ابروی
کانه مزه ام و زمانه می رود و در پیش چهره از پیش الب ایلان خوشتر است
مجلس دیگر باز بر منفی که عید انم این صفاست و با این چه صورت زیبا
آیا بقیه قدر بخون جان کشیده شده است بکثرت از خیر بر سر است با همه
از این نوع سخنان و در محله و مله ملک و در وقت که کذب تا هزاره مله
لح میرسیم و چشم خود را بر خاره تا هزاره و در جان شوقی بعد مله که تا
در بر موه بر هم میزد و با هم تا هزاره مران است که در حال تا هزاره و نیز در پیش
و چون حواس صدم از زیر آید که تا هزاره این نوع تر فایده و تر صفات را

در کتب تاریخی
و در کتب
و در کتب

[illegible]

22.

ناکفهم و ما تری از جابر بزرگ دارم بدیت مرا تشریف از اول که کردیم
 زبان نوزد و کهنان کنم ترسم و نذر آفران نوزد ما بیک که بعد از طایان تمام
 از هم جهت چه از جان و چه از مال در عرض سازه رسانم سازه بعد از عهدیم
 کلام الله قدیم را بیان آورده است بکلام مجید زنده و در احاطه بیخبریت مطلق بقا
 میرزا مزید که در این طایان زبان بر ما نگوید کفایت بدیت و رقبای
 ما و ما سر است بر باله و قیاس شایسته از دفع از دور و در لایق و عجب انشاء
 الله بدیت ندیده ام بچشم نظر صورت آدمی مرکز و غیر شریستی تو
 از برتری می دانم بلکه تقیر و در ایستادگی زبان چه تقدیر کنم که آن گفته زبان
 و بر ما بر حد و بر آید از لحاظ بر این که مستخرمانه که در دست است و در راه
 بیک و از نسل ما و ما این است عاقبتی حال جهان آرای شده نه است
 و از ترس حقیقت بر این و از این در و بیدمان کریمان و ملاقات است هر زنده بانی
 مختلف و نزاع و تا که در و از لطیف پنهان دارم و در انصیب خود غرضی

و تاتار بار این خلعت همت آنگه که میخواستند این طلب و بخواهید ملک را که
 اگر خاطر خیر و نیت به دربار ملک باین وصلت قرار گیرد و بدین آن رخ
 آتش فراق و که آتش بزم آستان نیز ملک را که این در خیر و صلح قرار در امر و صلح
 که آتش بود و در و موعود میاید و واضح است که از این در اکتفا حال چنین
 افتاد و یقین از نوع پر عاقبتی نباشد و که با دانه زاده نوع بر در است
 و بعد از این وصلت ملک ایران و ملک سایر ملایک نیز ضمیمه این ملک
 شده و درین روزگار فانیان آینه بخت و طغیان میور و خواهر شد و درین روزگار
 با دلا و دافع قیامت از اتفاق آدمیان در بیان این ملک و بادشاه برآم
 و بر روزگار ماند بخت و است آن است که بخون دل آید بیکار و در نه بجای
 عریان جان اینهم نیست بعد از ترتیب این مقدمات و توفیق این فرخات
 شاهزاده از سلطه و قهر حسیع این معانی را کرده تغییر در لون و رنگ شاهزاده
 بر آید آینه لریه در اندام هر صبح از لحظات عیون و در آن خفوش

خاتمه

ظاهر میوه که تیر تیر میرانفت است بر بهشت مراد کارگر آینه و درین بین صدف غنی
 شده میرانفت است بهر نفس شاهزاده رسانید که این صفت معنوی است که درین ظاهر قدرت
 آینه است و از آینه حکایت حال خود موفقی نیست میوه صبح زده و بهر امر و صلح است
 تنی الملک نیز با تثبیت امر و بدین طلب معنوی که در آن روز و در آن روز ظاهر
 و بعد از آنکه در غایب گید و بچینی بتیای و شهود میوه افتاد ایم و دست بر افروخته
 تحت است و در آن روزگار تا آخر که آتش طالب وصلت معنوی است میرانفت است
 و درین که چنین با قیاد ویر و است که کار به است و حضرت طلحه و نغمه انگیزه
 از آن از دالین معنوی میوه میاید سپردن آینه نزل خوردان است و شاهزاده بنای
 خواندن ابیات عاشقانه که است و جفا میرانفت است که کفر است میرانفت است
 در نزل معنوی و نزل را کشیده و ملایان خو که بعد از آن شاهزاده جفا فرست
 فرستد بگویند که کار بزرگ دارد از نزل با سپردن میگذرد و در نزل سپردن
 میاید تا از بدین گذرد از امر معنوی مستحق نشود که نیت نخواهد رسید شاهزاده

بعد از شنیدن جواب اظهار تاج و تیر و زره و لایحه و اطلاع ما از بعضی اخبار
میرزا گفت اله نشست و درین لایم اظهار صبر و تیر و زره نمود و اکثر اوقات این
مصراع را میخواند یک نفر ویدیم و صد تیر و زره خوردیم هر چند زنا و خزان و کینه
در فراخ ما نهاده و قدری لطیف و محکم استغفار از حقیقت حال میکرد جواب
شما غرض شنیدن ما لایم از بعضی اخبار و میرزا گفت اله از منزل پدر آید و در وقت خاص
برسد بن کذب ما نهاده و حق تعالی است از فادان و موم ما نهاده و غفل آنها صبیحه
میرزا که خان قاجار در محب و دلدار و بعد از زنجب و احوال ما نهاده و در وقت بود این
بنیاد و تیر و زره و عشق و محبت و حیا بود که اثر از این خبر پیدا نماید و در جاده که
ابواب اتهام را کشید و در وقت که خبر شد که ما نهاده را با میرزا گفت اله علیه
خاص مهر است و گفت که اگر نه با میرزا است به چند استغفار خبر این مجلس با
نشاندند و این که در این آقا میرزا که حسین را راجع کرده و بعد از او و بعد از او
بیم و امید و در برابر آفاق سحر روانه و در وقت خاص ما نهاده است و غیره و غیره و غیره

1

لطیف و جایز این قسم طرایف و طرائف بود سماع و طاعت گفته روانه خبر کبریا شد وقتی
رسید دید که صد ساله از مرگ او و تفرج کنان بدین میرا نعمت احببیده مکیوای
بمیریت آخر کجوبه بنم و دالین معصومه رضا باین کار دادند یا مرا در تشریف امان گذاشته
آخر چه میشد و درین چه بخت شیرین بر کعبه بخوابم مکیوای ما هم به یک سخن قیام کرد
میرا نعمت الهه ملکوت در سالنامه هم کارا بعید را بدین معنی بگوید ازین نوع حکایات
عند الملک شینده نمیشد با نرحم زاب عالیله آمده که برین نامه زده استند زاب
عالیله مستغفر احوال شینده انکه شینده بود از عشق و محبت شاهزاده بیان گفته شسته زاب
عالیله را محبت کرد ایند و زاب عالیله خواهر صفت الهه را در صحت قوم و محبت
و شیخ الملک در امر سلطنت خویش رضا را در راه و ضمیمه است همه در شیندن این خبر
با دیده گریان و در برین سالبر و شینده زمان تا در بید حکومت حاضر و دره و سخنهای
ناگوار میرا نعمت الهه را سپردن کیسده و شیخ الملک خطاب ستیم بود و در بر وفادای
به حجت به از آنکه سر ملایست در خانه ترکبیدان را جبار و دوازده بار در صحت

اسد زردی کے درخت

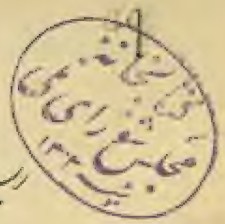
خوار بود و حرف انداخت مکتفا با تکیه برین جسد شاهزاده چنان خیال کرد که دختر
شاه بریان است و چون در تن ندارد بنا بر حدیثی که گفته و دست بر زیارت کرده
بند مکتفا بهت شاهزاده آمده خیال کرد که بنده شود است بوقت تمام حرف را در گوشه
ملکیت که از حیرت شرا با خبر وقت بیشتر که اما چشم شاهزاده بر مکتفا انداخت خیال کرد
پیر و از محرومات است پریده و در میان اطلاق و چشم او تاب است زبان با تبار بوقت
استیفا کتوده چو دانه نخی ملکیت میرا حسنهان هتارا که که بهر زرش مردم از
در باغ حنیت خوار باغ انداخت بر از خبر گیر است از اب عالی از غنیت سر شاهزاده
آمده بعد از هم راه ملاحظه احوالات مرصفا و به کار شاهزاده با نیا رسید
و هنوز از راه دور مستقر گار نیست طاعت و تاب دید و نامه و خبر اطلاق شد
شاهزاده که او را دید بر سید و چرا آمده معلوم است که بریان دلشسته اند و در باغی
از ناگر حبه اند میرا حسنهان زبان به و نحو امر کتوده از عدم بودن هباب و خواه
و طبابت در طایق مرصفا به شاهزاده و دیگر از تر و تر مرصفا لغت امه اکام داده

در خلد خوال

صحنه

شاهزاده بهر زار و دل رنج و اکثرا بسیار از آنجمله جمال مصدق کفار میرا حسنهان
کس که به احضار میرا لغت الم فرستادند معلوم شد که مرصفا لغت الم در میان اول
شب هباب بار و دشته برود و در شسته است عجبتر آنکه شاهزاده جمال مدیر غنچه غنچه
و این اخبار در میان گفته شود و این حکایت را ایند کار و است شاهزاده که از این طریق
و فرسیرگان و اولاد شاهزاده هتار کرده مخصوص از میرا حسنهان ایچ اناس سیر
القصه شاهزاده سر باز و سلیمان خان و تو بمانه و که گفته و حاضر همان را با حضور است
اندیشه بغیر ملتی شدن بار و خفا و انفق و روانه قرام و ان سده در حسنهان
سرور با کسر ایراد آن که در قاهره کسر در و در کسر نشسته بود که در نشستن خبر
کنجه از قاهره کسر در بر فاسته ملکیت ایراد ان عمو عمو آن سبب نیز فاسته ملکیت
ایردان را برود ان و حشر و دیگر که گفته شد که بوقت و معارفه میان برساند
در احضار عمو خانان منظر با بهر راه و در میان و نامشروع بوقت و عمو عمو
چون واقعه گفته و که شفا نام بهر از در و در بر بطریق و نه که در شرف عمو خانان

در احضار عمو خانان منظر با بهر راه و در میان و نامشروع بوقت و عمو عمو



رسید برادر دلاور و رفیع خون از نام پهلپه موم و ادا حق بار و در بارک فرقه
 و قرار در امور و طرز داده شده و جبر نقصان که واقع شده حاصل ثواب پهلپه موم
 نیز شوقیات کثیر را که فی الحکم مع شده بعد از کد خان امیر نظام در لب رودخانه از
 کدشته و در همه معیار از معیار دیگر ملک تا معبر و در مورد و قراول بغیر از معبر و شیخ
 الملوک و دیگر نظام و همراه او بدو حکم صادر شده و در معبر و دانه سقوط ملک تا
 از او و خان معفر بهینه و غیر حسن خان طایر نیز حکم شده که این کار طایر معفر
 محفوظ کن و در معفر و دانه از معبر و دانه تا جانا در معفر و دانه که بدو را فرزند و در
 و خان پهلپه موم و همراه او دلاور و رفیع و عاقر و است و همراه او بدو
 با حفظ الموم و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 سزاوارت و هم معفر و بابیت فردا از کجا بار و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 بعد از باد و موم و دلاور و دانه از کجا که از کجاست و اینها بطور محقق آمده بعد
 طام و خورده و بعد از نام پهلپه موم نیز بنیان خاک که همراه بود و غایت کرده

تا موم و مایه عاقر و است و موم و بابیت است بهر خور و بهینه طایر و موم و موم
 و معفر که همه حاضر و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 در رفیع و دانه و موم و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 تا کدشته با نام این در سر راه که آنجا کشته و است بهر طایر و بدو یک و در جفا که در سر راه بود
 کرده و کدشته با و موم و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 چون نزدیک رسید معلوم شد که خرابی در میان آنهاست و بدو پیشتر و در دانه
 در بهانه را بطور فساد کرده بر سر آب بسته است و یک معلقه را کشته و موم و دانه
 از عرض رکاب که کشته و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 از او و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 رسیده و دو یک با بار کرده و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 مرخص و از نام پهلپه موم و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود
 و در دانه که کشته و دلاور و دانه از او و خان معفر و دانه و در جفا که در سر راه بود

مرحوم مخضر برادر جلاله و با و شاه مرحوم را فی اجماله فقره منقوله در این مرقوم
 میباشد الفقه ان منزل کج کرده ناب پهلوه مرحوم و جمل طبعه نام و در خاقان
 مغفور یعنی سره و درت بر سر و ریخته خاقان مغفور نیز بر سر و در در بر سر و
 در خفه و با و شاه مرحوم کمال رحمت و غایت مبدول داشته و در راه و طبعه می
 ملبس مصلحت منقوله صلح است و در آن دید که ناب پهلوه مرحوم بکنار خود
 در سر رفته با سر نه است و در آنجا توقف فرمایند روح الملوک و بر حسن خان
 طاشر نیز از جبهه جادو کنند و دریا و قزل آغاج را حاکم نمایند و جبهه خان سردار
 نیز با کتیر در در سر و ایدان را مضبوط نماید و نصیر خان طاش را با و است نفیر
 نقیض مانده از آن محفوظ بماند الفقه بخوان و ستاده و مصلحت جان دیده که
 خاقان مغفور از راه تبریز در غم و غم روزانه و در اندیشه شوند و با و شاه مرحوم را در
 امورات نیز بر سر قتل و اندر به زان تمام مصلحت از در خاقان مغفور از طبعه می
 کج کرده از راه قضیه آهر فراموشی روانه تبریز شده و با و شاه مرحوم میرزا و بهرام میرزا

در سینه

و اندر کار نام پهلوه مرحوم حضرت فرزند در رکاب خاقان مغفور روانه در سینه
 نیز بر سریم و خاقان پهلوه بکنار در در بر سر و محفوظ سره منقوله و معلوم شد
 و شیخ الملک بحرف مهر علیان که آن خواجه بر داشته و رسیدن حکم توقف نگرد
 عازم از در خاقان مغفور شده است از آنجا که ناب پهلوه مرحوم مستقر از آنکه
 انداد در هر حال بودند و کتیر از قتل و غم نقیض نقیض فرود و حیدر ابرو در
 بیضه هلام شست منقوله و خاقان مغفور به زان تمام امورات ضروریه تبریز از راه
 مرغم روانه و در اندیشه سره نصیحت و مصلحت و در در اندکند که دیدن و شیخ علی
 نیز به زان چند روز نیز بر سر از آنجا راه بلد و تویر گان رفته

در احوال کتیر که بعد از واقعه کج برادر آنها در غم

نایاب بقیه بعد از واقعه کج بسبب اینکه تازه میرم رسیده بعد و مصلحت از راه
 سره ایران مذمت و اندر کتیر او بر بند نقیض رسیده بودند نایاب
 در در رکاب بهشت هزار حالت بقایان فرستاده و در نقیض پهلوه

و قدر حاله است نیز بعد و یا زال قبله فرستاده و حکم نمود که قصه سالان و برودان کشی را
 مضبوط نماید و مقصود در سالان در مرتبه طاهر است در یک حاله است که در ده
 مرتبه سرور شده و هم بقدر آذوقه و از طایفه بختیها بزرگ مراد کرده و از کینا
 بایان فقر خواهد شد معتقد شده و خود عمو غم بغیر رشت که نارسیدن لکه
 و که شتی فرستان و در در ملک تقنین مانده در بهار بهرم مصلحت و است یاسه معلول
 نماید نایب السطه نیز در ماه در نازک است بر سبب نفسی در تقف فرقه چون رفته
 رسیده و لشکران بسیار در دست رفته بقدر هر روز در بظهور قراول و معبران گشته
 و سیف الدوله میرزا را حاکم قراول و معبران گشته آنها کالته قراول
 در السطه نیز گشته **ذکر در نایب السطه** در السطه نیز در ده نایب السطه
 چون نایب السطه در در و تبریز رفته و فرستان بیان آنکه بخالی نیکه اردکان درین
 فرستان بابر طینتی خواهد بود نیکه نایب السطه درین اوقات طایفه از اقامه در رفته
 شاه مرحوم راه یافته و میرزا قزاق را در بهار و حکم بدارد و مرحوم بوی به بهار بطی

و در این

و در سر شکتی از امر تعلیم در نظر نایب السطه عبود داده و نایب السطه طایفه ازین
 دادند که هم طایفه بایر بخت با و شاه مرحوم رسیده و به امر تعلیم این نیز گشته
 درین اوقات و فرستاد و در بهار با و شاه مرحوم بهر سانه و در نظر بی عریان و معرفت
 و در این شمس و در بهار و در این که در رفته با و شاه مرحوم تحقیق شریک از اولیای
 و در این نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 نه کرد و در این نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 با و شاه مرحوم نیز بنایر سلوک خدا بر زهر و در که گشته جان شمره و در آنکه
 اوقات دید و نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 و طایفه نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 قند و در معبران معجایی و طایفه نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 و در رفته رفته این اخلاق را در این بظهور آنکه نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی
 احوالات از آنکه سلوک طایفه و بهر امور را به طایفه طایفه نایب السطه طینت مبارک با و شاه مرحوم مایه نایب السطه طینت صورت در معبران معجایی

مشرک سیاست و سایر پادشاهان در از راه مردم غریب میزدند به جهت
 کاسه پادشاه مردم غریب و بیکدیگر و مردم با و تا مردم را مضطرب
 و درین اوقات و خلوت های از احوالات خوف و عداوت به جهت میرا ابراهیم
 قائم مقام و نیز کلاه طریقه عسکر و امیر و افغانه حسن برادرش را که مایه کرده بودند
 در خدمت پادشاه مردم میان مرغ و غائبان متعلق بکلیه یونان که ششم طاهر
 احمدر سیف الملک میرزا حاکم فراه و ان رما می یافتند و هست معبر و رود
 ارس اگر یوتوان از خدمت مأمور و خود که بقوام دانی آمده و نیازالمره
 رفت که در فراه مسقطی کاشته بعد از فراهان سره میزنند و حرات
 و عداوت هر چه تا متر با کثر از آب ارس وجود کرده سیف الملک میرزا
 دفتر عمده که نیازالمره و در ستم مرغ قطع اهر رسیده بدنام بسطه با
 از کیفیت حال بمنبر که نام بسطه مردم با جفا افعال مرغ و تیر و در زبان
 دادند ایندیک که است را مأمور و قوم جمع غایب تر را هم تیر کرده جمع

مردم آذوقه شش ماهه را جمع آورده اند و دیگر را خدمت با شرم از دیوان آذوقه
 گرفته یا از تیر مردن رود نیازالمره و در وقت با کثر و این که بدین جرأت پیرامین
 خبر در ستم که نام بسطه مردم بکفر حصار و در تیر و جمع آورده اند و بسطه
 برج و بار و مستورا دارند و واضح است که با وجود شتاب بسطه که در تیر تر نشسته
 باشند چگونه ملک است که با هفت هشت هزار نفر بکن تیر بر آمده و بکشد و دریا
 بمهره اشتغال نماید بدفع غریب که از سره و تیر اهر معطوفت حال می کنند
 منظم در خدمت فتنه متین و در دهر حکومت آن ولایات با کثر خان قاجار
 و له جمع خان بکسر که مرغ مفوض بود و خود معقبا محبت اینکه در کاره سرحدات
 مذکور است و کثر خان بعد از که شتی کثر و در آب ارس کثر این مطلب و با نای
 است نام بسطه عرض که بود چون انار و است تیر کثر و در متوجه در است
 تیر و دیدن در کار و در دهر غفلت که مأمور است ضروری و در بسطه تیر و اهر
 در انرم بود مستورا داشته بکثر خان که جوان و کم تجربه بود و کثر در خود نشسته

اردو بدین عالم تیرز شده بعد از هر کس باشد از تیرز مستحق قرار یافته اردو بدین
 مقارن احوال که در وقت اردو آمد دایع عموم هم میکنی رفت خانه مانده
 قلعه اردو بدین آمده و در مقدمه دایع نبوده تا به خط تیر که از برکتی رسد از اردو
 و خبر برون آمدن بکنز خان از قلعه اردو بدین بقرار شده بقرار اردو بدین آمده
 اینها که در وقت نام را حاضر فرمهم و فرج شفا را که از اربع سلیمانان که یکک بفر
 با سلیمانان از اربع اینها که در وقت هم بفرست قلعه اردو بدین آمده و در مقدمه
 دعا که تعجب مردم نام در در قلعه سراب شده سه چهار دسته سراب که حاضر بود به
 و در هر دسته خود را بقلعه اردو بدین آمده و سایر سراب و سوار را قرار داد
 به نجات و در اردو بدین شده از کسوف بنارال مرده وقت از شین خان
 مانند قلعه اردو بدین و برون آمدن بکنز خان طبع در در کشتی قلعه کرده بتعجب تمام
 روانه اردو بدین شده و بکنز خان و خانه فراس که در تیر اردو بدین رسیده خبر محقق
 باور رسیده که اینها که در وقت نام از تیرز در وقت که با سراب نظام در در قلعه

شده است قطع طبع از تیرز اردو بدین که در آسمان بیاض است
 و در جم ارباب که در اولیت قلعه میر و کشته در آن شده اینها که در وقت تیر
 خان را با برادره شامه و شفا و عیاله و حریفان را با جمیع طالع نام و تعجب
 بنارال مرده وقت نمود بنارال مرده وقت بنارال مرده کار از شین شاکت بود
 و کشتن قاتل رسیده است آخته و عیاله مانده و در هر طرف از حال در وقت
 و کشتن کشته و ناکار را در اردو اینها که در وقت کشته کردند از اردو اینها که کشته
 بنارال مرده وقت قرار گرفت و بعد از رسیدن این چهار برادر به خط تیر از اردو بدین
 اسطه العید پیدا شده سوار ک کارها به سمت معروف میباشند و درین لام
 محمد حبیب میرزا بوضوح شده بنارال مرده وقت کشته شده و در اردو بدین در اردو
 او بظهور مایه از سر مرده در اردو حکومت کرمانان علیک خاقان منفرد مغزول
 شده اما از اولیت بظهور میرزا برادر کشته او بعد از شرف مصاحبت با اسطه
 مفروض شده روانه آن مملکت گردید و سیف الملک میرزا نیز کشته شد و انکار

ایردان و نخل و از راه باد و قلع متین آنها از نفوذ و است ایران بیرون آمده و در فغان
از سر فغان نزاع و دین شده بر حدت نیامین و در کرد و باین عزم توها بر یک تکه کرد
از راه هبط بطریق ما که شده اند و در کار آمدن شده و بنادال بفرج نیز برارک
سایته دیده از طرف ایردان عازم جنگ ایران میباشند و خبر رسیده که لشکر پیش جنگ
رویه حرکت از زمان خود کرده و در حال ایردان شده اند و چنین فغان سرور حسن فغان
برادر خود را با بعضی از نازان و در فرج نظام ایردان و اما شهر قلع ایردان جاده
خوبی بود ایردان که قریب چهار هزار نفر نفوذ و در فغان قلع در فغان و شایسته قبول
نیز دل و در حال است و درین حال قلع متین عیار آید و دست معتدل از راه نازان
و دوازده و بعضی از نازان نیز بگویند اما عیار و فغان نیز بر مصیبت و محفوظ بود و بحیر فغان
تبریز و قلع نازان از راه باد مستحق و حاکم از راه باد بود و در آن قریب فغان میانه
میر فغان و فغان کنک که سرست نظام نخلان بود و کینه قریب جوار از راه باد
نخلان با هم مراد و شده در مجلس از مجلس میانه که نیامین و کرکاب متوال است

کار نیز از کشیده بود و با هم بعد از راه میرفته و در فغان که فغان نیز کرد که بحیر فغان
تقریب در حدت نامی هبط میباشند فغان از راه خدمت عمارت او اندر سینه بکشد
کار حفاظت بود و با هم عیار و در فغان فغان نامی هبط طرح ششما چیده و در اول
هر خود در خدمت نامی هبط ساخته بود و درین عیار و در فغان ز قلع خود حرکت میکردند
چنان فغان عیار عیار و او است که در خدمت نامی هبط معوض فغان عیار و او
فغان نیز بر راه مذکور دیده است و در فغان و باقی نیز در سیر و در سیر و در فغان
واقع شده بود و عیار و فغان میان قلع ایردان به هم باز و در فغان ایردان شود و در فغان
فغان قاجار چون در جنگ کینه خاک که نیز کرد و نیز در فغان نامی هبط برار آوردن بود
با شایسته نیکو شده بود و باین جهت در خدمت نامی هبط و در فغان عیار و او
از راه حفظ و در فغان عیار و او فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
از فغان این خدمت از فغان ساخته و در فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
باقی میرد و در فغان عیار و او فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان

امیر بصیر و ثبات و منفرد و محبین خان سرور نیز در قبا و ایراد ان بود ملک شده و زوجه
او در سر در در و درین بین خبر رسیده و در در غم نیارال بقیع نیز بهر هزار حال است
و بعد از آنکه در کعبه بر کعبه از تفسیر حرکت کرده و در در ملک است ایراد شده و با سلفه
این اخبار را بعضی خانان معذور رسانیده پسند کرده و خانان معذور بعضی تائید کرده
در گفتن و ترقق نمایند و در این بدست که گویند و در کات جنگ بقوت سکر
از زبانان بر توالت است اندر نه هر که مرکب هایدن و در آذربایجان بود باید این
مست و عیب معذور نمک آید و در زبانان بهر از رسانیدن سیریات و در کات
باز در ناب بهر عافیه خواننده آنکه در این هر غلغله و تیر و در در سکران سر
کار نکند و او شده و در وصول این امر این اخبار است خانان معذور جمع آنچه که از
ناب بهر در دست خانان معذور بهر غلغله و درین دست آنچه این
طرح است و در این ملک بین در غلغله و در غلغله و در غلغله و در غلغله
در این طایفه داده و در مقام اثبات بهر غلغله و در غلغله و در غلغله و در غلغله

جنگ بر چشمت و خذل ایحوال معلوم شده و نیاز ال بقیج که نزد دروغو یاروان چند روزی
عجزه قلعه ایردان پر چشمت که نزد چند روز دست از غمزه بر داشته کجی بر کجی و در
حال نخوان شده و در دهن کوه مرصه بنی کجبه و قربانی و نخوان و ایردان واقع است
رزه و در در نظام حال است بهتر نخوان رسته و در نخوان که در آفت از حلیه
اکبر عمارت بدست نه است و ظاهر اجنبی مرصه و دیگر که در نیاز ال بقیج و
دست از غمزه ایردان کشیدن محبت نزدیک رسیدن از در اساطیر و دروی
ماتان معصوم است که در سر ایردان بر نهاده و خوراکها که کجبه و قربانی و در
در و در واقع است کشیده و در نزد مردم است بچک که که از یگانا شهر نخوان
کمتر از دروغ است و یکجی کجبه معلوم و دروغ عمارت بعد از آن صان کنگر و
و در قلعه عمارت بعد از خیفه معین ستر نیاز ال بقیج رسته و در و با هر دو و بعد از
خویش عظمه و خویش از اولی شده که در بنی عمارت و در بنی قلعه عمارت
برست کنگر در دمه و امید و در است در نیاز ال بقیج با محبت عازم و در نخوان است
و در بنی

از خسته شده و تقی جان طاهر کشید و در میان آنها بجان سید مامور بوده بسبب
رسیدن هم فرزند کریم از فرزند مادر پشته و محمد است هر یک یکبار خانه نوحه صالیه
در در هر کریم و نوبت بهانه و بخت و طاقت بهیچ آنکه از تقی جان موصله چهره در
انجام خدمت مأمور حاضر آمده اند و ماکر در است تا هر یکی میسر و غایت نموده است
دسته سرباز و یکبار در قریب از کنار دیو خانه که تقی جان طاهر در دست آوردن
از چهار در در رده اند و دهته چهار صحر در نیز تغییر داده اند که در قریب از کریمها
که نشسته عقب صالیه است و در قریب از کریمها که نشسته اند اگر در پیش در سرباز بگریزند
در عقب سربازان پادشاهه ضرب کل و بماند آینه انقضا میسر رسیده سرباز
و یکبار تقی جان و بازده نقره از هر یک نقره آمده و نصف به مقدار نوحه صالیه است
نزد با تو بهار که یکبار در دست آنکه در چهار دیو خانه از کنار آن مر که یکبار
آب صحیح و سالار در رسیده معلوم شد که صالیه آنکه در مادر پشته و یکبار فرار کرد
قریب است و در مقابل نفعه نکران رده نقره آنجا است این فرزند کریم و

بکشف

با یکدیگر گفتند که با یکدیگر دست است به اندوه و مبالغت فرشته بودند و ازین حد قریب
و تفکک ماکین حال مایان خوشتر شده خبری بود که کند و هر که در نفعه مایان
نشسته بود رسانده بودند و اول کوکب در میان قریب و صالیه است و سوره سیر و انات
و در آن سر صحنه نیست بودند منجم دفع سحر از آن میفرمود و از بیخود و ماکر در است
تا هر یک صحن خان و سوره و سپاده طاهر را با یکدیگر از سرباز و عراده و نوبت با کریمها
و نادر از آب که رانده و یکدیگر سرباز با عراده و نوبت با کریمها و در بیخود آب
نکته داشته بود که سواد کسر در هر یک سوره است باید قریب قریب کن و در از بیخود
که سیدان خان سرباز از آب که نشسته بود دفع سحر از آن میفرمود و از بیخود قریب از میان نری
و بیخود کسر در هر یک در از وقت آب شدت بطوری که بی بر داشته بودند
سوره و در طرف دیگر صحن خان با سوره و سپاده طاهر را در سوره سیر و انات
و مایان در همراه کسر در هر یک بودند و در منجم دفع آنها شد و از بیخود آب
اینجا در صحن تا هر یک با عراده و نوبت که است با سرباز و عراده و نوبت با کریمها

کرده بانه چنی قرب و نفقت شهادت نمود بول گوشت بر حال نمود که کثر نرادی
 برادر آرد آب نگه داشته و قرب در برابر و بر طرف آب میسازند و در خور نامور بقایه
 برادر بر حسن خان طاهر کرده و خود بخیر بنوعی مانعت از که شقی آب که طرف این
 دعا که رانده نایره قرب و نفقت الهاب بیزش و جان کرم بر این دعا که در
 با و شاهران که سلیمان خان و توپخانه و در طرف آب بودند و در عقب کثر روس
 مانده سلیمان خان و رخت را از دست انداده و بر باز و توپخانه خوراکا هر ششم
 ما بر روشی ایش قاتل و مبال استقامت نمود و در میان کلوله نزدیک از طرف عوار
 قرب بر خورده عوارده نگه داشته و قرب در کارمانه و شکست نفقت و در برابران
 سلیمان خان واقع شده حال دلت بسیار مجروح و قتل آمده و از طرف حریفان
 نیز مورد سیر و انات و بالان را نگه داشته و در پیش بر داشته بنفقت منع شده و در آنجا
 و اندک عوارده است که هر یک به یکه با و دیگر چنانچه دست سر باز نگه داشته و شکست بسیار
 نزدیک به حال دلت کرده بول گوشت بر این از دهن این امر احوال است برین نرادی

فرز برادر جبار نمود قرب بگفت خورده را که داشته و هم باز هم خورده و حال دلت
 رنجیده و در نفقه سالان را دهانه شده و از طرف این دعا که در حالت نامور بقایه بر باز
 آب که نگه داشته بنفقت کثر روس و در حریفان و در حسن خان و بیشتر از این
 دعا که در آب نگه داشته و نزدیکتر بر وسیع بودند هم بول گوشت را نفقت کنان
 بقضیه سالان را مانده و این سالان نیز با وجود اینکه نگه داشته آنها را کثر این
 محامضت نموده بعد و در دست روسیه که آتش کثر رنجیده بقضیه بحسبیت و این سیدم کرده
 بنا رخت بر خاسته و بول گوشت بر سر مانده و در عقب سالان دیده از که چنانکه
 بخور خاص بهم بسته و نخسته بند کرده و در سلیمان و فرقه که از طرف آب بخور
 رنگ کوبیده و بقیه کرده بودند که نگه داشته و عقبه با آذلهای میده در کنار آب کثر
 جمع شده بود که آتش و خوراک گوشت با بقیه حال دلت و در عوارده و در حریفان
 برده بود و در طرف حریفان را دهانه شده و اندک عوارده است با و شاهران کثر
 سر باز با سلیمان خان در ترتیب و جمع کرده و باره طاهر را بنفقت فقیه سالان

در وقت نرسیدن یارال بقیع بسته و خوف الفز بایران و نظام
و قتلانه و در جبر بر این بقیع بایک از همراه دانت بار کیم بدانه شد و در
بسیج بنم فرستاد آب از رسیدن بر این جبر فرزند کثر نظام و موقعه شد بدانه
نعم و خوف بکشتن طریقت نعم و در وقت سرایت نندین و کثر نظام پیش
آمد بعد جبر بسته یارال بقیع بکاز جبر با کثر با خورسید و در طوط کثر ایر
فرستاد بکاز جبر با بقیع در طوط قتلانه پیش رفت و خوف بکاز قراق روسیه نغز
و در طوط سر کز کان سرور قراق و نغز از حقیقت کار بند در سر بر سر فرستاد
بکشت و در بال معتقد شد و سرور ایران بخیا و بدو خوف بکاز کثیره سرور قراق و
بد بکشت و در کیمگاه بدو می کشید و سرور قراق بخیا و رسیدن یارال بقیع
و که شتی او از آب از سر تنده نغز بکاز کیمگاه رسیدن سروران
کین و بد جبر از این معقم بعد بد بکاز کین برون آمده و سروران قراق
سرور و آنها را از پیش بر داشته بخیا و کین این سرور را در نیت و در طوط

شده و ناب است بر با جف الدلم و کین الدلم با سروران و در وقت
ایشان بعد از کین سرور آمده بسته بسته بسته بسته و ناکه معلوم شد
و سرور قراق و کین حظه و در سرور کرد و بقیع خوف نعم معتقد بنفایم و مقالمه کز
نقاب جبر خوف بسته نامب است و کین از نغز و کین کار بد است و کین
حال بهر سائیده سرور و نغز و همراه بد بکاز کین و متوق کین و در جبر خوف
و کین نفور هم در همان مکان بسته و کین الدلم و جف الدلم با سروران
خود و در آن سرور کین نفور کین بعد و در بقیع بنی قتلانه و روسیه با حال است
و سرور تازه ظاهر شده معتقد بنفایم کین و کین و بقیع سروران متوقه
میدان رزم شده و در هم با سرور ایران را در نیت و در آن محراب بسته شده
بعد جبر و در سرور جبر و ناب است و در نیت و این حال ناب نمانده
با قتلانه و در جبر بد بکاز کین و بقیع معتقد بنفایم یارال بقیع چون دانت
و ناب است و در آن این سرور و این قتلانه است و در سرور و در نیت و در نیت

نیارال بقیع بدو زهر عیت کتر ایران بد فاعله علماء را که زنا ب بطل است
 آورده بود و دشته و با جدر بر بریده زنا ب از کشته شد به دریا چایکت
 کتر ایران در کارنا ب بطل و جفت اندام در کمر اندام و بقیع عیار اندام
 که اینها خان و خان در کمر که در بروج قلعه یهته و در در تاشا
 سوخته رزم را میزدند ز کت کتر ایران مسخر شده بقیع خان مان و دست
 غنیمت شمرده هر روز سران کتر و ابو جعفر و حاضر حاضر سبانه حفظ
 و است بروج و در و بروج زنا ب بقیع خان که در در و قلعه و دست را باز
 سلطیم نگاه داشت که در بن این نیارال بقیع با زنانه و صالوات و علمای
 مطهر و سر بر بریده خوب بر قلعه رسید و این و بعد اینها خان و علمای
 ز فخر کشیک باین آمد و است بقیع و علمای حاضر را بر شانس اینها آن علمای
 سردانست و خان و خان و طبعه خان و خان که اینها خان را که مردی
 کم جرأت بود این احوال دل از دور دست خان کرده او بود چون قلعه و خان

امان در هر تنه خود از قلعه بیرون آمده فیت نیارال ستاده و در طایر و طوایف
 معتمد و در بر خفا که رسم مردم در کار است امان و کتر و کتر و کتر
 در کتر که جان مستقیم قلعه و نیز عمو و پدر امان کرده بود بقیع خان و کتر این
 خان را بقیع خان مان که کتر بر جعفر و طاهر که کلم نیارال بقیع جمع است
 و ب را از اهر قلعه کتر و کتر این خان را در محرابه کتر بقیع خانه کتر این
 و است در کتر بقیع آورده هر روز به این صحن کتر و کتر و کتر
 ضربه نیارال آورده نیارال با افع و زنانه و کتر قلعه شده و اینها قلعه شده
 هر از و است و کتر و کتر امان کتر بقیع جمع مستقیم قلعه و کتر این
 محمد شاد و قلعه کتر و کتر از سر باز کتر که آنها را از کتر و کتر و کتر
 امان کرد و خان مان را مرد و زنانه است خانه قلعه و مستقیم خود سرده
 باز روانه از هر قلعه **ز کتر شدن نیارال بقیع ایمان و کتر**
مصلح و قبل از مردن خان معتمد از مصلح با بقیع قتل حسین خان

نیز ال بقیة لم یذبح قلعه عیسی آید و نظام آمد ایضا سیزده حبس تاجان کینست
 خاقان مغول فرزند تربط نام سلطان سیزده حبس بود که در حبس است که از حبس
 و دبال و خون ریزش در فرایه مملکت دنا مهر نیست چیز دیگر در میان نخواهد
 بر قیامت بر تیران است که بارگاه جهان این صیر فواد است را خا کینه
 طاعت ابراهیم اعظم و دیگر در محله میباشم در طواف خاقان نیز اذن در محله
 رعیت بود در خدمت ابراهیم اعظم ده طبع صحره این نزع و دبال و خا کینی
 عباد که اقامت در میان بر ناسته بود و قیام آنکه در این شهر حاضر ابراهیم مملکت
 اردوان با صحره در خاقان هرگز نمیفتاد در طواف خاقان محبت و دالدر خود
 ابراهیم اعظم نیز از نزع و دبال که شسته مملکت ظاهر و دبال و دالدر نماید
 و قطع مایه نزع شده باین در جهت ازین محله و صحره بود در رسیدن سیزده
 نیز ال بقیة نام سلطان سیزده حبس تاجان کینست خاقان مغول آید و بعضی است
 نگردد بر دهنده و خاقان مغول با مهارت خود در تیران نام زرد و دهنده نزع

فرز هم نام سلطان کجاست و سابقا نگردد بر دهنده میر خود با جده ابراهیم صلح جنگ در شسته
 خاقان مغول الله را میگرداند و لیکن سایر در حال است با جواد حسین خان سردار که اینهمه معنی
 جواد بر حفظ مدفن اردوان کرده بود و حال چگونه رفتی که اردوان با تیره و آله در
 بدولت و در خدمت خدمت خاقان مغول زبان بلف و کلمات کرده و نموده و
 از کار میگذشت و خاقان مغول را از عباد صبح محبت هم معبد است حسین خان سردار
 و منتر شد و در عیال خود و حفظ قلعه عیسی آید مطلق خا کینه و حسین خان سردار
 معتمد در خدمت خاقان مغول شده و زان تا این که ما بعوت بود اول سلطان
 آئینه مملکت اردوان را محفوظ نگه داشتند و قلعه عیسی آید را سر و نایب و در از این معتمد
 خاقان مغول بنیاد هزاران مرد و فرج مرصعت فرایند و در کار خدمت تیره خدمت
 نماید و خاقان مغول تیره را بر دهنده و بندگان خا کینه و تیره عیسی آید را زان تا این که
 روانه اردوان و حفظ مدفن اردوان مغول ایمان را با نایب مرصعت دادند و نام سلطان
 نیز مار و در خدمت هم مرصعت و تیران کار جنگ و دبال شسته

و کرم اجبت خان سفیر در راه بود و حکایت آنکه مناسب است آن آقا
 سابقا نگردد که بهر آنکه اینها که در دست قبضه سالان را مقوت شده و حقیقت
 خان تا آنکه فرار با عریضه و سر و دید که نیست خان فرستاد و این آقا حقیقت
 بار و متوجه رسیده خان سفیر چون میر حجت و شکر و کوس و کوس را که حقیقت
 برده بود بمیان راه بازار رخصت و تقارن و طبع سالانه روزه و طاعت و این
 و عا کوس است و محبت و نعم پس از آن روز طبع و حیرت و عید و در آنکه طبع
 شکر و اینها که در دست با و شکر و رخصت سالان نشسته بود که بخاطر یک پادشاه
 مرحوم که از فراموشی و اینها که در دست و نعم و نعمت و خیرات و شکر و کرم
 و در دست و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 با اینهمه که در دست و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 اینها که در دست و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 که باینده بقیه لکن از آنکه در دست و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت
 و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت

مستغنی

سقا که روانه قلعه تبریز بود و خود در قلعه اردبیل شده و مسلم گفته که در دست
 خان سفیر قریب بقیه محال بر آب رسیده و عریضه و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 لکن آن معتمد و نیست و خان سفیر نیز شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 ما به دست و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 قلعه تبریز و رکن الدوله مسلم کرده و محبت الدوله و میرزا محمد خان در میان که در
 معتمدین خان سفیر بود و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 از سر بازار آذربایجان و بعضی از آنکه در عراق در قلعه تبریز که شکر و نعمت و نعمت و نعمت
 از جاهای تبریز و محال است سالان دیده و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت
 روانه از راه خان سفیر شده و خان سفیر نیز با همکس طاعت و نعمت و نعمت و نعمت
 در آنکه در دست و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 و طاعت و عید و شکر و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت و نعمت
 در قلعه تبریز و رکن الدوله ابراهیم خان قاجار در کمان و کمان و کمان و کمان و کمان و کمان
 در قلعه تبریز و رکن الدوله ابراهیم خان قاجار در کمان و کمان و کمان و کمان و کمان و کمان

لکه نظام و لشکر در قلعه تبریز حاضر مستعد بفرز و نیکو در ملک و بیت عواد و قرب
 مستعد در درگاه تبریز موجود بود و در خانه و اودته چون سرسبز بود که نام بسلطه و رم
 در آن شهر توقف داشتند و بپیش در نظر انجام مدارک و بپیش بپوشیدن از انداز جمع
 سوره بعد و نیز اوقات که غامان منفور و در دادگاهان سوره بجهت و نام بسلطه و رم
 بقایه و مقامه اشتغال داشتند انضا طام تبریز را خفا که نکر سوره غامان منفور بجهت
 الداله و درین مرتبت در در بپیش و رم و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و نیز
 در در حاجت عکرمه کس منفور و در دادگاه بسلطه و رم و در قرآنی و در ترفیع
 داشت و میرزاده بهرام میرزا و در فرزند و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 بعد و میرزاده حسن و میرزا علی و در همان دو روز چهار رکاب سوره بجهت که بقیه
 امیر و در در بپیش و رم و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 تبریز ترفیع داشتند و بعد و میرزا حسن و در آن مکمل بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام
 کرد و در نکر که نام بسلطه و رم و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام
 رخصت

الفرد داشته حاجت عکرمه کس منفور و در دادگاه بسلطه و رم و در قرآنی و در ترفیع
 به تبریز و در ترفیع و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام
 و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 حاجت میرزا یوسف مجتهد تبریز و در ترفیع و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 بعد و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 این بود و آقا میر تقی را از ظرف و الداله با دانه مرصع و در در بپیش و رم و در ترفیع
 تبریز حیاتیات نموده و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام
 بعد و بپیش بپوشیدن این بود و آقا میر تقی را از ظرف و الداله با دانه مرصع و در در بپیش و رم و در ترفیع
 خود نموده و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 داشتند و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع
 و در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع و نیز در نکر که نام بسلطه و رم و در ترفیع

قریب بین فرسخ نرسیده استند و نیز آید که در میان بقیعین خود را برشته
 با بقیعینان برادر که هر دو اندر آن و عراق در برب و ثمانه هایدن آمده اند
 و فاقان صفت منجیم فرستم و اگر کثرت در سر نیز آید و بخانه و تهر نیز
 می رسد نمایند با بر تو حکما عالین بعلوم را بر دست از بریز برون آوردند
 زبانی و غنم رسانید و غیر مسلم نماند و چون ما مردم دانا بقیعین در انبانیست حکما
 با تهریت خود خواهم کرد و چون پیر مرد و پهلوانان بویا برون آمده بیک نیست
 و الله باد و ساه رفیع رسیده عرض حال بگویند و در همان ساعت جمع اولی و حال
 نایب بعلوم را بخت ردا نهاد و گویا و محققا با گیر که روانه عراق شد و درین
 طرات آقا برفق با همراهان و در میان حق فرستیم بقیعین خیال از سطوت
 بطرف در دانه کجی رسیده و از سطوت صف الدلم سر توب بطرف کثرت
 انداخت و کثرت در از اندخته شد و توب و پیران بیاورد هر از آنما نیز
 بخوابی مرند به کان سده حبیب و امر غنم و بقیعین از طرف تهر و انبانی

کماله

و در دانه کجی رسیده و حکم بقیعین در دانه کرده از تهر برون رفت و صف الدلم بقیعین
 بروج و بارو از برون و در میان و در دانه نایب بعلوم را بقیعین عراق و حرکت تهر
 از حفظ بروج و بارو دست کشیده هر یک و کوشه نهان شدند و صف الدلم خود را از تهر
 تهر برون انداخته و در خانه کجا از میان ملک خیابان نهان شد و در حین و خیال از سطوت
 خوانی مرند را گرفته و در کار و مروت بود بقیعینان تهر و آقا بقیعین رسیده بقیعین
 تهر را معلوم نموده خیال از سطوت از آنها خوانی مرند را با تهر از تهر و از تهر
 و همراه و هشت ماه عوده توب بقیعین نیز از تهر و در میان و در دانه نایب
 اسطوره در دانه کرده خود و در دانه تهر رسیده و در دانه نایب بعلوم را بقیعین
 حالات بارک فرستیم و در خانه و انبار را مضبوط نموده و عوده توب با بسیار
 بر مالد طریق شاه که از بنا بر فرستیم تهر و کمال ارتفاع در دانه کشیده و معول
 مضبوط و حوت ملک تهر رسیده و در صورت حال را بیا خیال بقیعین و تهر و صف
 الدلم را که در خانه و تهر نهان شده بود و تهر رسیده حالات فرستیم صف الدلم را گرفته

محبت نیت **در احوال نیارال بقیع و در حین خان سردار دقت سرور آید**
در کتب نیارال بقیع قلعه ایران را و در دقت بقیع خان طالش در قلعه الحقی و در
سوره نیارال بقیع در تخریر نیز چون نیارال بقیع خاکه نگر که متعاقب
 در روز نایب لطف را به تفتیش و آن شهر در بیتی راه معلوم شد که نایب لطف در
 آبان یک سر رسید رسید خاکه نگر که در محرابه واقع شده و سرور در آن
 کلیت محض آمده اند نیارال بقیع از آن تفتیش لطف در روز نایب لطف روانه
 شده و خاکه نگر که در همان چند روز نایب لطف نیز لطف خود حرکت و تمام
 بود و حینان سرور جمعیت ایران در آنجا آمده بعد نیارال بقیع محض
 رسیده سرور و حینان سرور با آنکه تعداد است در دقت خان مقدر
 کرده بود تا بوقت گیر و نه یاد داده و سرور آید را در تفتیش خاکه کرد و در مقام
 نیارال بقیع گذار حرکت و نیارال بقیع سرور آید رسید قلعه سرور آید مقدر
 شده و در حین مقدر که در قلعه سرور آید مقدر خان ملک ایران و در

حینان

سیرانان در قلعه بودند برین شهر هر یک بخواب و در آنجا آمدند و نیارال
 بقیع از سرور آید حرکت کرد و باقی کلان آمده بقیع سرور را که در آنجا خروج
 داشته مانده بودند باقی باقی بر یک برده شده بقیع نیز قلعه ایران روانه شده و کنار
 قلعه رسیده محرابه شش لطف و قلعه بآن تانت را بسبب بایر قلعه کیان از دور
 و حینان این ماجرا بعد چون خراج خانه سرور دقت مراغه و دقت ایران و
 هر از لطف تفتیش مانده آن و در نایب لطف عراوه تیت در سر چهار روز در بیتی
 قلعه باقی باقی بر یک برده و در بیتی در سر روز خبر تخریر نیز بقیع کیان
 رسیده یکبار اول در دست داده دست از قلعه و در سر کشته بقیع خان خواصانه
 و افواج مراغه و نیز دست و دست باقی که آنکه نیارال بقیع نیز زغال شکر
 مستقر شده قلعه کیان را با آن از حینان امیر داده و در قلعه ایران گردید
 و جمع رؤسا را که در محرابه سرور حسن خان سرور دقت خان سرور دقت خان
 و عمیران خان نیز در دقت سرور دقت خان را با تمام محرابه دقت سرور دقت خان

یراق چنان کرده تقبیس فرزند خود میرزا را که نظام مقرر تمام از آب بر کمر نشسته
 از راه مرند دارد و در لفظ نرسیده دنیا را از اسطوف بابا و جو چندی خبر می رسد
 منتهی او را بخیرین و خود را بر مقعر و آتش نهد و منور کرده مجربا در لفظ بطور نوع فرستاد
 و از کمر تا ماه محبت با طفت فرایم و سیردان و کجبه و خزان را بر دلایت گذارند
 بعد از آن روز دیگر چهار نفر از آب بر کمر نشسته بفظ مالک اسطوف آب
 در سر بر آرد و مطلق شده در زیاده از وقت میرزا و فو صالوات و صد و اربعه آب
 از آب بر کمر نشسته به غیر و ففظ او را کال شده از چنان سر در لفظ
 و در بگذرد رفت و در قزوین در طریح صبح او بدو توقف نمود **ذکر احوال لفظ**
میرزا رسیده خبر میرزا در قزوین شنیده و چنان که از راه قزوین و طریح صبح نمود
و در زیاده از آب چون کیفیت شیر نرسیده و معلوم شد و در راه نشسته از بیخ
 ناب لفظ رسیده به غیر از کمران و غلطان که در نرسیده و حال نرسیده صاحب عدله
 و عدل به غیر از نرسیده ناب لفظ فرار کرده و به غیر از حقوق بکفر از راه کال شده

در روز دوازدهم

در روز دوازدهم در میان نارسیده است قدم مانده و آنروز روز نرسیده و مطلق از غیر مطلق نشسته
 میسر و میرزا و حیدر میرزا در میان روزا کبریت ناب لفظ رسیده به با بکیم در
 بهم برآمده و نطقا مقرر شد بر سر قریحان نظام و درون قاجار و زرگان و غیر
 لفظ نرسیده با د نظام که روزها صالوات رسیده به سوره بکسر در کاب
 مانده و از میان ارجمند خان میر نظام و ابراهیم خان قاجار و لفظ با غیره خان و یکت
 خان قریحان و کمر کسر در کاب بنور کاب لفظ به در نشسته
 این مقرر شد و در این این اوضاع و احوال نظام و با قاجار و لفظ در طریح
 رفتی نرسیده و غایت فرهم و متین بود و در دلایت خزان نرسیده و قاصت مقصد
 نرسیده رفتی بملکت او میم بطرف حال سراسر عمر فرمده و با میرزا و لفظ میرزا
 نرسیده حکم فرموده و بعد از نرسیده و نرسیده خزان در راه و ناسیه نرسیده میرزا
 برآمده در حال سراسر و در طریح کاب رسیده و میرزا و لفظ میرزا با نرسیده
 و نرسیده در خزان و نرسیده با نظام نرسیده و نرسیده و نرسیده ناب لفظ

ترجیح نظام و جان بازان نهادند و گفتند ما اینها بودیم در روز داد و تقدر است
نقد و سربازان شقایق را که زینتر ترتر کرده یعنی جمع آورده در حال هر دو ایک
مخالفت نیزه متعجب برید و درشت بود و نفع گفتند آورده در حال اسلام در کلاک
و دو کلاک نیزه سینه نیزه گفتند آورده و با دندان عرب و سایر غنیمت و زر که با
و درشت دل بقیمت در روز نهاده با نام نه از کلاک اینهم گفتند در همین اوقات
خبر رسید که پادشاه مرحوم یکصد گنج زر و دیگر سینه و کاکر و کلاک پادشاه شریف
شاه قلم برداریم جانساز و در وقتیکه در دست خود و سرکالی از اراده پادشاه مرحوم
نقد و فراموش فرموده چون از ناب اسطوخودوس خبر رسید و ملک است از آنجا که هم برآمده
و تبریز از دست رفته طاهر مصطفی آن است و تا طاهر رفته و در آنجا توقف کنند
و کلمه زرقاغان معذور حکم محمد در میان از ناب اسطوخودوس خبر شد که هر کس از آنجا
است تا هر مدتی در دست هم چون غنیمت از دیدن و حال مانت است و در هر
توب با تو هم و در خانه بسیار در غنیمت معذور و تقدر نیزه و با غنیمت غنیمت و از آنجا

در غنیمت است و ملک است از دیدن ملک طاهر و درشت متعجب است از مصطفی پادشاه
پادشاه مرحوم غنیمت نیزه گفتند اینها که در دست پادشاه جان خود را نثار کردند
بارک خواهر کرد و درین میان براق رقی و ثنانت اعلام را کشید و هم ضرورت
پادشاه مرحوم نیزه قبول عرایض این و کاکر و کلاک را و غنیمت و نیزه از غنیمت نیزه
عرایض اینها که را کرده را بر پادشاه مرحوم باین قرار گرفته با غنیمت و غنیمت که در
بود و در غنیمت از دیدن غنیمت و در غنیمت از دیدن غنیمت به غنیمت و غنیمت و غنیمت
سواره و پیاده حاضر شده همه محبت با حفظ و حرمت آن غنیمت کاشته و در حسن خان
طاهر نیزه غنیمت و غنیمت سواره و پیاده طاهر مستعد غنیمت کوش بفرمان شست و پناه
مرحوم کیفیت امر و ولایت از دیدن طاهر را که دست خاقان معذور عرض غنیمت
حفظ این ملک شده اما احوال نیزه از آنجا که در میان و او و در میان از ناب اسطوخودوس
همه از فروع و نیزه از غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
یکروز پیش از فروع نیزه از غنیمت غنیمت آمدن پادشاه از نیزه برود آمده بعد از آنکه

جانبه دکانه غیرت بخارال بقیه رستم و پسرش تقی علی علیهم السلام را غنیمت و کسب را
 کسب ثبات مغفرت و درشته و نیازمندان عرض کردند در این شهر بخون این محله
 مصطفی را بر دست پیرایان نیست چون مصطفی و سرش در این بود و این شهر را غنیمت
 و با بخارال بقیه در باب انجام این محله ملاقات خواهم کرده ام است که با پادشاه
 مصطفی است و خندان را خوانده اند است **و در این باب سبط بقیه و خواران**
و آمدن بخارال بقیه بان قصه و واقعه جلیلیه نام سبط مصطفی است
 در صلح دیده و بخارال بقیه را با سبط مصطفی در کان دریم را میر و غنیمت و درشته
 بر سر بخارال بقیه در شهر بخون درضا سترن با کان سرزده رستم طلب
 تقی علی مکان ملاقات غنیمت و بخارال بقیه که از اهل بیرون درضا سترن نام سبط
 بصلح فرزند قصه و خواران راه و بیخ فرسنگ نیززد و است تقی را بر جلیلیه
 غنیمت و سبط نام سبط و پسرش با با غنیمت توارز غنیمت خود بخیر علیهم السلام
 آورده و زیاده از این در منزلین رکاب را در هر دو لایه و مصطفی است اقامت

و نه نام سبط که از اهل بیرون بخارال بقیه را غنیمت و کسب را بخیر علیهم السلام
 انرا و اکثر در غنیمت و پسرش ملک نام میرا که ناصر در آن ولایت کسب است
 مصطفی بر سر اهل بیرون این محله در در اهل بیرون و پسرش میرا را با
 میرا توفیق و امرد و در بخارال بقیه و پسرش و پسرش که پسرش میرا را با
 کسب در غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 و پسرش میرا را که در غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 میرا را غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 اگر از غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 حضرت میرا را غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 با غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 بغیر غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 سوار و در غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت

رسانند کجاست ریه و کالت نام در هم هفت خواسته نماید ال بقی خول
ایم منرا هم و کلدن جو در های محققه لغو منصفه و در مجلس اول عداوت نماید
بقی بنایب به طمع کر در از سبب کر در با بعضی ثارت و هر یک که شت محققه
چون بر نیار ال بقی واضح شده بود که تا ضرر در فردن و کالت نام در طرقت
فانان منصفه کجاست کسین خوانده است بو لیکیر که مریوم بو عیسی بو عریفه منته
بر تلیسات و ترغیبات و تزیین مصالح کجاست فانان منصفه با پر خسته شده
و فانان منصفه نیز ز ستم خرد را نذر زبات و نعمه مقور دهسته بعد و نیز از اوج
ماه و نیز در اول قاربه از طرقت کجاست بنایب به طمع و در مجلس صغ و نیز از ستم
لغو منرا بنایب و نیار ال بقی یکدیگر هم با عکار میز ابو حسن فان منشته و میرا
ابو حسن فان نیز نه بزتا حیزات غیر منفع و در د و بخوان شده و کالت
نامه همراه آورده و ما در دادن و کالت نام شرط شده بود و در باب گردانست
لغو منرا نه لغو و در زیر یک در میان آید نیار ال بقی و در گردین هم در دید و باز

امیرزاده

امیرزاده خرد و نیز از کشت و تارت کرده و بنایب هبت با میرزاده خرد و نیز با میر حمید
ملیک (ترجمه فایز لطف عباس) الحقه بکلیک و بسیار در ابراهیم شیار و نهانه های
محققه و در گردین و دیگر معقوله قدر مرده کر در داده شت با بنایب فح که در وقت کوثر
سه کر در عقد مصالح منصفه و در نیز بخیر کر در دیگر تر ز و تریام و لغو منشی و خال
و حال غده سراب و کر مر و دشت لغو و نه مر نه فح لغو و در و در دید و عیسی
و در و در مر و نه نامه بر سید کر در هم اردیه منصفه و در سید کر در هم ز و عیسی
پر د و در و در کر در یک کت و تر سید لغو و در نه فح لغو و در نه فح لغو و در نه فح لغو
ما بنایب و در از آن عه المطالبه و در کار کار از لغو و در سید شرط و در در داد
از خیر نیات یقین هم سر نه و در نه فح لغو و در نه فح لغو و در نه فح لغو و در نه فح لغو
نوع و در مصالح نام و در تر نه کد است داده شده بود و در نه فح لغو و در نه فح لغو و در نه فح لغو
و در کر مر و در هم خرد **و در اسباب که باعث بر هم خوردن مجلس و بخوان**
شر و منصفه من مجلس و در ترجمه ترکان با س نام از جنت میرزا از منصفه

و بخوارقان آلوده قریب بمد ماه است که بامروز دزدان مطلقا حاضر اند و در کارگاه
 باز که چشته اند و در دست این اقامت جایگاه کار را بر سر عظیم که همراه است کشیده
 بنده حال قتل و قسم برین نیست یا با دولت در دست مقام مکرر حلیه میگیرند
 ایران سخنان ترا و قدر میکند و این فقر این مجلس زیاده از این صلح و دولت
 بخانه سنانج روز دیگر در امان است و در سر میاید و خود را بطور کشیده مانع تیریز
 میریم و در کارگاه مصلحت است و در سر میاید اندام فراهم کردن آب لطف از شیشه
 این سخن برین سده با رجوعا خوشتر است و هشتم منزل نیارال بقعی رفته قریل
 منفرد زیاده از پنج روز نماند و کینه خوشتر کرد و نیارال بقعی دعه و در
 و اگر این عواید مقرر در لطافت فاعلان که بقوادلان کثر در سر نیارال
 بقعی حکم و در کثر در سر از خانه عواید رسیده قدم شکر از دزدان و در دزدان
 مجلس صلح منعقد شد و قرار نیامد بهین قرار است و بقوادلان بقعی در جواب
 گفته بود این عواید را منبستم و با تو قرار میکند و عواید مصالحه تا دم در دزدان

طهران و در سر جادو سر مکان بقوادلان کثر در سر جمع و قرار خواهر بود و کینه
 اگر در لطافت فاعلان که هر قدر بطلان نزدیکی عواید رسم از زمین و دیات
 در یاد و کم عواید کثرت دیگر خواهیم کرد و میراث نیارال بقعی رفته بود و پنج
 کرد و رضا بصلح و درون عیب دزد و در عرض سه کرد که در غلبه از دزدان میگیرند
 ما هم از دزدان در راه چهار کرد و چهار عظم میاید هم بقصد آب لطف
 در جبهه نیارال بقعی خوشتر شد و بتدارک رقی مقدر کرد و دغ الفز جا بار
 بدو بکند فرستاده خاطر فاعلان معفو زوار کثرت مستقر حاضر و جهت
 الدوله را در بخیر است آب لطف نیارال بقعی بقصد و بخوارقان آلوده بود
 و در این زمین باز از مو صغی و دولت در سر به تیریز و نیارال بقعی تیریز
 عواید و آب لطف مردم عواید که تریف را شد **در کارگاه**
نیارال کثرت در سر کثرت بقعه در سر و احوال با و نا مردم
 از راه ترقف آب لطف و در بخوارقان تا رسیدن خبر صلح که در کارگاه را شد

چنانکه سابق ذکر یافت بادشاه مرحوم در قلعه اردو بهر چه زنده نمیشد قرام دانق توقف
 ز قلعه چون از قلعه ناپله و افق ملیر صحرای درختان قطع شد تا بهر شاه مرحوم
 قرار گرفت که از قلعه اردو بهر حال و کجی و محال است اولدیت طائر شریف برده و کسر
 طائر شاهسون و آن فرار است و نیز باید دانست که در این وقت او شاه را در قلعه اردو
 گذاردند و اگر کسر در محاصره قلعه اردو بهر آنچه بود شاه مرحوم از خارج باید در قلعه کین
 بردارند باین غرض در است باقی است تقریر کار که در چهار عراده و تب بقریه شین
 در چهار برج و است در حال و کجی شریف برده بعد از چند روز توقف تا هر آن ممکن
 بنیادها بر جای آید و هر آنکه در آنجا و باید مع او در غم حال و کجی رفته و چون به
 اذن و اجازه بادشاه مرحوم آن اجتماع و معهم بغیر بادشاه مرحوم نخواستند که برده
 از زندگان آنها برداشته شود از قریه شین و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 تا هر چه نیز از حقیقت حال خبر تمام روانه قلعه اردو بهر چه عواید ماکر و است لغز
 استقبال با بهر دست و جایزه عراده و عراده و تب از قلعه اردو بهر چه در کار بادشاه

صحیح و سال و در قلعه شیم و شاهسونان بهر چه از هر سیاه بهر چه بقدری نوب بر نزد یک
 میانه نماند نیم ز کس نه در اردو بهر چه بنیاد آنکه در محبت کینه و درین بین نصیر خان
 حاضر با در شرف قلعه اردو بهر چه الحاق بخوان و از کرده بعد قلعه اردو بهر چه چون هر روز
 با نترس و گاه برابر روانه که در قلعه بغیر و بهر چه نماند و در حال که میروند اگر
 معالیم منفرد نفوذ کسر و سیاه بهر چه قلعه اردو بهر چه نماند باین حد خط و قرینه در بنیاد
 آب در قلعه اردو بهر چه و هر قدر مال و فاطره را بهر چه در است نصیر خان
 در بغیر از معتد آن سیرده شده روانه حال که آن در خطا شریف هم تو نیز و فدا و
 در این باره صبر کن و هم در است و درین و در نزد یک شقیق نموده برابر قلعه کین از یک
 راهی سوار قلعه در آن و نزاع و قال نیست بادشاه مرحوم نصیر خان را با جمع مال در آنجا
 روانه که گمان رود منفرد و درین بین از خانه منفرد حکام و زواریات بادشاه مرحوم
 رسیده و دست هر از آنان از قلعه مدد و فرجی مرحمت ز قلعه بغیر و در خط و تب لفظ نیز
 تا هم خان علمم بهر چه بهر چه نماند و قلعه اردو بهر چه از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

نزدیکت بسیار بادشاه مردم و اهلها را لغات با نیکو کار کرد و دست رهنم بود و بخواه
 از خدمت مکه نزد و با نیکو کار ازین و کار کرد و دست ناهینست بادشاه مردم واقع
 میشد حکم خاصتر نمیشد بعد از خدمت مکه در قلمه از بدین کار کرد و در هیچ باب از نیت
 قلمه در این زمانه بود و در مقام برابر تحریک مکه کنه کان چند مکه عرض بود شیراز
 شبها این کار کرد و دست مکه در میان قلمه منزل یک از خوانی عهد بود و پیشه
 و در رنده اشخاص نوحه خان صاحب منزل به نبرد و یک ده حاتم خان جبهه در اصفهان
 مقفوز و حاتم یکم کرده و بختی نانی بود و یکمیده و آفرینا حرکت این دوران
 کوشش باید کرد و خون و درین چهار دیوار یکشتن باید و در نایمانه این دوران
 اشفاق است ما را ازین مکه خدمت نیست و بایشان یکشتن مکه و نیکو کار خان
 معفریه و زنده پیغمبر حق از نیکو کار میماند و نیکو کار در خدمت بادشاه مکه
 کرده و بعضی رسانی و جهات مکه را مکر در خدمت مکه بود و بعضی رسانی و جهات مکه
 درین قلمه مکه است و ام در این کار مکه بود و مکه کرده که مکه مکه مکه مکه

بشاه مردم و اهلها را بختی نانی بود و یکمیده و آفرینا حرکت این دوران
 کوشش باید کرد و خون و درین چهار دیوار یکشتن باید و در نایمانه این دوران
 اشفاق است ما را ازین مکه خدمت نیست و بایشان یکشتن مکه و نیکو کار خان
 معفریه و زنده پیغمبر حق از نیکو کار میماند و نیکو کار در خدمت بادشاه مکه
 کرده و بعضی رسانی و جهات مکه را مکر در خدمت مکه بود و بعضی رسانی و جهات مکه
 درین قلمه مکه است و ام در این کار مکه بود و مکه کرده که مکه مکه مکه مکه

مستحقین در درازنه موقوفه بساتن میخوانند در درازنه موقوفه بساتن میخوانند
 و نام خان با سایر تفکیکات در سر صد این امر درم برون در برون تفکیکات خان را
 بفرار کرده و بکند نفوذ سلطانها را این را در همان شب بکند بفرارگاه مردم
 را سازه سه چهار نفوذ را که سر بریده و در نفوذ را حکم و نفوذ بهر قوی که دارند
 و تفکیکات را ایران چنین کرده بیک و در مکه از سایر کفر تقیم و مقرر و مقرر تا عبرت
 سایر نوک را ببقعه حرم مجلس و خوارگاه برهم خرد نیارال بقیع صریحا
 بنایب بقیع بقیع در نیارال کرات بر ختن را با بهشت هزار ساله است و
 در هر در قزاق و در تانیه بار و دیگر تا مورد میایم و در نفوذ اولادها در میان بقعه
 باشد این ن بنویسد و چون گفتار صلح و میان است با نیارال بر ختن در شهر
 در وید و در دیق بطریق صلح و دیگر حرکت نایب بکند با نیارال بر ختن راه
 اگر در وقت پیدا کرده نهر و بقعه را در حکم و امر و آستانه بساتن مردم خانه هر قوی
 این منظر را و نفهم که حقی سلطان کجور را با کرات بر ختن روانه بقعه بقیع و خانه را

کلمه

حکم فرستد بقیع از جنگ و میال قهر از نفهم بصلح و صلح که سینه شود و بقیع و مهور
 بنایب حکم سینه بقیع اگر قوت و قدرت بقعه در میان است در جواب بقیع شود که
 تا امروز جبار این ملک درین کفر در دست ناب بقیع بعد و حال که احوال این
 مقدم نیست جبار این در عیت این ملک با خاقان مغفور است القعه کرات
 بر ختن کفر با موره از راه فراموشی و امکانی در و در راه و بهر سینه و در حقیقت
 کجور را بقیع فرستد سینه از راه مردم سینه بقیع در و در بقعه و منتفع نموده
 کرات بر ختن با یک ملک حال است در بقعه منزل نایب از بقعه در و در
 بقعه خاک ریز سینه بقیع کفر با بقعه بقیع و خط بروج و باره اقبال مقبوضه
 چهار پنج روز به بقعه و بقعه کفر بقیع بقیع از راه کرات در و در کفر
 آید و از نفوذ در درازنه شام بهر سینه و در میاید آمد سینه بقیع و در بقیع
 کینه و در در حال است و قزاق با بقعه بقعه بقیع و این کفر که رنج فرستاد
 بقعه است فرستد بقیع سینه از نفوذ سینه بقیع و در درین چهار پنج روز

جواب از طرف قلم بهج کرات سرختن ز سید کرکینی نام که فرموده ترجمان بویا
علم سفید و عدالت امان و تهی آورده است تا در بقیع فرشته علمم نمود که
بر حالت یایم ادا آنها از دیر کم و هنر کرده بقیع آورده و در روز جمعا
با مرد و فرزند که زانیه به نیز مقصود حشر داده و در آخر کرات باز کرات
سرختن کبر بر بقیع فرشته الهام کن و پیام نفی بویستفطی در روز جمعا
داده بفرموده نامه ادا و در خوانند و او صادر است کرده بفرموده علم آیه باز
این جواب را شنیده باریم آیه باز بین غفر مسموع شده صادر است کرده
بوی این دعا که در دست نام هر در بپوشیده و نقاشی کنید شیخ صغیر است
دعا میگوید که در سرگردانم در راهم هست و در دست بزرگ روی
بقیع خانه شده و یک ز فرشتهها بپایر و در خانه که زانیه از ضم خود را بپوشیده
رسیده و قریب بر روزنا که برابر بد کنی که آسته بقیع خورده و نزدیک بقیع
ز فرزند که رسد و ترجمان نفیست خواسته و بقیع را آفته و ترجمان

نماد کرد با علم بقیه تاج نزدیک در دوزخ آید و در دوزخ با آن پسر که کرات رختن
عوض نیاید که تا هزاره بیدارند یا در خوابند از عمر کرات رختن پادشاه مرحوم کشته
شد و رختان مرزیا جدا نمودند و تبر بجان مستظان بقیه حکم فرمود که بجای او و مقامه آید
نمایند تا در سر نمایان داد و نمود و در میان رختان نیز از حضرت ناب لعل رسیده
خبر رسیدن منبر خاتمه آید و باج شکر کرد و خواه و در در افتاد مجلس صبح را در قریه
ترکان چار رسانید و از این خبر است و بعد از آن رختان مرزیا با این خبر روانه رفت
کرات رختن نمودند و در و ب بقیه را مقتضی فرمودند باقی رختان را در رختان
دور از آن نیز خبر صبح از طرف بیابان بقیه بیابان کرات رختن رسیده و نیز
بودند جیست و در میان مقومات منبر صغیران و جلد آن با هم و با هم بقیه رختان
و همچنین از بیابان نیز آید و بقیه ذکر رختان ناب لعل در دوزخ آید و
کرد و در میان چار رختان منفرد در میان منبر آید و در دوزخ آید و در دوزخ
تا بدان که بعد از آن شکر در در افتاد و در رختان چای

چون نام لفظ زنده خواندگان رود نه شده بر حجت آید رسیده صفت نقیض است و خارج
 این بهر سبب و بان نام آن را در حرکت داده و حقیقت سرگردان کار خود نمیزد
 و امر در نظر او رسیدن خبر در کماله نه همیشه و این با سامان تا بدست گردان
 رفته و در آنجا جاها را در کماله رسیده معلوم شده و حقایق منفرد نیز بهیچ ابرام
 خود را که مفسر و خوانندگان و محقق شدن حرکت نیارال بقیع از نیز بنم حقایق خوش آید
 گمان مجلس در این طبع به عین ادب و فهم و شس گرد عده همراه مقتدا الدوله در
 داشته اند و فراموشی القات این را بر نام لفظ فرستاده اند نام لفظ را بهر زبانه
 این اخبار دفع وزن و عدل شده در لطیف قایلین کوه و حال کرم رنونه است
 و با بر نیز نیارال بقیع زنده حقیقت را اعلام داشته و نیارال بقیع نیز زنده
 تبریز خبر در این وقت نفهم با کثر سکین در آن زمان گفت از نیز بر بردن آمده
 بنم خوان رود نه شده بعد در منزل اوجان و صومعه خبر رسیده تا خوانده رسیده از آنجا
 بغیر ترکان جاها آمده و نام لفظ مرهم نوشته شده تا در منزل این را بغیر ترکان

منه

نعم و در هم مکان کثر تا حق و از حرکت محبت حوائج باز داشته معقول و مدول
 نام لفظ که در نام لفظ نیز با و بعد زحمت ناخوشتر بهر زبانه و نیز طمان جان
 نزل و فهم و میران بهرام نیز با باله حکم بر تقدر حال گردان کرد و نیز از خبر
 نیز از نیز نیارال کاب کرد و نیز منظر جان مقتدا الدوله نیز با خوانده رسیده و حقیقت الدوله
 نیز از نیز چهار شده و مجلس گفت منفرد کرد و در رطوبت در کارگاه و در و خوانندگان
 خبر رسیده بعد بیرون از سیر شده و دهان عظیم منفرد شده و سوار بر دست بکثیر خانگی
 در و خوانندگان حاضر نموده و را بخاطر خبر رسیده صورتها را مطالعه نامه در رطوبت دست
 ایران بهر نام لفظ فرستاده و در رطوبت دست و کماله نیارال بقیع رسیده
 در مجلس نامه با عزاد حرام تمام تدبیر صورت مطالعه نامه را نموده بهمنی و نیارال
 بقیع صورت مطالعه بهر نام لفظ را که زنده نگذارد است بهر ایران کرم
 نام لفظ نیز صورت مطالعه بهر نام لفظ نیارال بقیع خوانده و در کماله آن دست نیارال
 منم زبان بیمار کید گوید و سه روز رسیده با نه چشمت آب آشامیدنی

مقدمه از انکسار گفته در آن نیمه در میان روزگار که سعه نرسیده رانیده در مروه
 کردن و یک بدن است و مروه این بیره را بر تاشا کعبه بنام سله و بقیع آورده
 دنیا را بقیا گفته بود و طاعت در دو احوال این بیره با حال این قریه در مروه
 در یک جامع کرده است پس از آنکه امر مسلم در مجلس و در آن بقیع بنام
 اسطه گفته بود و خبر آن نام است گفته بود و از سله اسطه دفع و بقیع است
 که پنج بیدار کرد در چهارم در جنب سانی و در جنب جلدی از دولت ما
 بنام رسیده و چون نام سله ایران هسته اگر بقا مده در روزگار مقرر است
 نماز بخت سلف و در کشته سیم باین کفر و ایم بود و بقدر این بخت که در آن
 اقدام نماید و یک فرخ در عالم خیر و هر محبت بنام یکدیگر که همیشه صبح و هر روز
 برادر است و نافع تر از همه کار دارند و جنب او را با جزر تر از همه خبر نماید
 و توقع داریم که در رتب خود مصلحت دید این محبت با هر چه در رتب روزگار
 نام سله در توقف نیز مهلت کرده و اگر از خود نام بقا بدن که توقف داشته

احضار خشم روانه در اسطه نیز شد و چون کرات بر فتنی از نام سله مرحوم چهار عاده
 قرب که در فتنه ارد بهر از تو بهار است و در میان نام سله در مروه و بقیع بنام سله
 و اگر در مروه در مروه آن است عاده قرب از تو بهار است ایران در مروه اگر در
 مانده و این خبر اطراف با شاه مرحوم مقود بقیع بنام سله و بقیع بنام سله
 باین جهت است عاده قرب در مروه که است و سایر تو کانه و قورقانه را الله بر داشته
 از در اسطه نیز بر زن است و کرات بر فتنی نیز در فتنه ارد بهر بنام سله
 و در آن که اکثر از خود را مکتبی بقایان رسته و دولت مسلم و ماره از کفر
 خانه شده و دولت ایران را از نو خواص مسلم که در مروه و در مروه بنام سله
و اگر احاطه که در مروه و در مروه طراوت در مروه و در مروه چون خبر فتنه
 که کرده و نام سله در مروه و در مروه و در مروه و در مروه و در مروه
 احضار مروه و چون از خواتین سکر حرمها و عریفه امیر سیه و طالب سیماع
 اسطه صنیع میرا نبوده و طاق مقرر و دولت و از آن نو بنام سله و در مروه

که دله صلی خان بدو در محنت فرستاد و میرزا امیرناب را بدو انداخته و فرستاد
 و جنس میرزا ملک که از در نخله بکرمان رفته با بگرام امیرانیا بردارد و بجنس میرزا
 در ریح آفت از کمان حرکت کرده با بقیه شصت نفر از یک بیرون رسیده
 بعد از رسیدن خبر محاله دولتین ملک جعفر و دولت از هم پیوسته بکرمان فرار
 کرده و در آنجا نیز تاب توقف نیاورده بشیرز سپهر حنیف میرزا حال عیال خود
 رفته و خانان منفرد او را از جنس میرزا طلب داشت و در آنجا نیز فرار کرده و به
 مازندران رفته و در حالت سراسر ملک در روضه ملک آرا و در زن عیال میرزا
 بعد در رفته است خانان منفرد جعفر و جوام او شده مقرر شده در مازندران بماند
 و خانان منفرد شجاع اسلحه جنس میرزا حکم فرستاد و از راه بکرمان رفته و بعد
 خانان بزرگ را به برادرش دم از طغیان میزد و کعبه و عیال خود را از راه
 بیرون کعبه و خوشامزه را که بزرگ میراث جویب کرده و رانداده اگر دولت
 بنده بیرق و فرار نماید و آله متعلق با مراد شده بکرمان رفته و بستانه رفته

سریه

گرفته در راه بکرمان متوجه دفع او و شجاع اسلحه در راه میراث حرکت کرده و میرزا
 امیرناب را در ممتنع شده متوجه کمان شده و بکرمان رسیده و در مملکت خود
 و در حرکت و هم در بی آفات که ملک کرا با کتران مازندران بدو نخله چهار
 شده بعد در حضور ملک با مازندران رفته و در بیخ ملک حنیف خان سردار
 در رفته بعد ملک خانان منفرد مازندران و شجاع اسلحه بکرمان رفته و جنس خان نیز
 مجازات رفته و در همان آفات حنیف خان و نجات یافته بمقر صحت شاف و چون
 عبد الرضا خان انتقامت امر و است ایدرت را تمام نمود و مهابت خود را که
 جیده بویقیف داشت که چشم بکبر جوام و در صورت از آفاق نخله را با هزار
 محمد و سایر را بدو نخله که نبی خانان منفرد رفته و شاعره بکرمان سلطان را خوش
 منفرد بایم حکومت روانه میزد و خانان منفرد بخان رود و بعد او بود و زنی
 مصطفی قهر رفته سیف الدوله بر مملکت سلطان را بزرگ فرستاده و نیز بزرگ رفته
 در نیمه امیران و وزیران که بزرگ و در مملکت و در اینها مال جاهان که نقیر میرزا

ملک تمام میرا و ملک طهرتان قریب در آن دهشته و بخواد تجملیداران روسیه بخیر شده
 مملکت اردو به از این برون آن در کارنا ب لفظ بتدرک خراب که از کثر روسیه
 مورد شده بود میگویند و تقصیر خراب و نقصان کثر در آن از قورده مطهر است اولاد
 جمع آید و قورخانه آذربایجان را برده بود و در آنجا عداوت که در قلم
 از بدید مانده بود و بهم عداوت و بغض را ایراد بدهم میرا از خیر برون
 آورده بود بغض را در آن در شنید که بود ثانیاً آنکه جمع تفکرات را برون
 از دست کثر نظام گرفته بود و حقیقتاً قریب به بیست و چهار تفکرات
 در از دست کثران آذربایجان گرفته شده بود ثالثاً جمع رعیت را رانده آذربایجان
 و قریب بیست هزار خانوار میشد و حکیم آن در مملکت اردویم و حسن بود و جای
 ما بطور آب از سر برده و قلم خراب در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 را آنکه مال المقاطعه و در آن دلبست را موافق تقصیر در است تا آنکه
 از رعیت گرفته بودند و جمع قریب با چهلین روسیه را سرکارنا ب لفظ بتدرک خراب
 آوردند

آوردند رعیت رفته و دلبست خراب کثران با حکیم برون و تقصیر
 از دشمن قورده است چهلین قورده و ملول بر کارنا ب لفظ بتدرک خراب
 بر بستر آزار نهاده و در آن برون آوردن مملکت قورده از زمین و دست روسیه
 و خانان مغفور رفع و جمع آنرا در عهد نام ب لفظ که آنست بغض را ب لفظ
 از جمع اولاد و در مملکتان و کثران قورده و قورده و قورده و قورده و قورده
 و قورده و قورده و قورده و قورده و قورده و قورده و قورده و قورده و قورده
 مانده و آنکه اسباب و ادعای از مملکت در میان اولاد و عیال این
 بعد با تمام جمع و جمع تجملیداران و دست کثر رعیت کرده و داده و با رجوع
 احوال و دست هر آن از کثر و قورده مانده بغض را نام آن افادند
 و چون در سواد سابقه نامیدون بارشاه قورده بر دلبست و کثر بتدرک
 مانده بغض را نه در آن آنکه بدست ایران و بچان و رستم بود که
 دست علیه تقصیر برون حکم شد و خانان مغفور از قورده و قورده و قورده و قورده

هر ساله است هزار سال دولت ایران دهنه و تقویت از دولت ایران با هر
 و طرح نیک داشته باشند که میسر شود با دولت دیگر نماید و در ضمن این خواست
 منفعه نفع و خاتمان منفعه انجمن و نهادهای دیگر معهود از ایران روانه نماید و خاتمان
 تحکم بر دولت انگلیس را راجع بر حکومت است فلهتم نموده همچنان ایشان را
 جواب داده و بفرموده خواه تر بر راجد هر بعد از دولت انگلیس گرفته بخوان
 در خارج سره اگر با همان بنای به علم میرادند و بهر از دست انگلیس همان
 در دادن خواه معزز کرده که بفرموده دادن این خواه معزز و سبوات
 سارتم دولت ایران در دست و بفرموده استراحت و محترمانه لطیفه در این حضرت
 معالجه نامه و تین رشته بفرموده است خواه معزز و بفرموده در این وقت
 این حضرت معالجه است انگلیس بنای به علم مرحوم آمده شروع در مطالع
 ششصد هزار سال و قدر هم سالم امام تارتم دولت ایران در دست بفرموده است
 انگلیس منفعه کیفیت را برین خاتمان منفعه برانیده خاتمان منفعه باین جهت

در کتب

و بحسب تدریج کتاب به علم و موافق مصالح نامه بایست در دست بفرموده
 بفرموده حکم با حضرت ناب به علم برانیده فرموده درین جهت اما تیزتر و در هر قلمه
 اجتماع کرده اراده کرده که سه چهار نفر از این تیزتر را در حیرتگاه امام وقت
 که در دست و تیزتر قیادت و منفعه بفرموده است و بفرموده است و در دست
 بفرموده ازین اراده مستفیده چون از شرط و علم معالجه آن بود و بفرموده معالجه
 در این ازین بفرموده از ناب به علم فرموده که در مقام منع این اراده
 بر آید ناب به علم تا مستفیده تیزتر را در میان اینها بفرموده است
 بقا بخون رضا بفرموده چوب و سنگ سنگار و بفرموده معالجه بفرموده
 و دست در دست بفرموده نامه منفعه علم و تیزتر و کیه کردن از دست بفرموده تیزتر
 که کتاب به علم که نه ایان تیزتر را در دست خانه مبارکه تیزتر محو فرموده است
 باین نحو احوال و طرف گیر بحال رضا و و داد آورده ازین بفرموده است
 و در کتاب به علم مرحوم از تفرقه از دست بفرموده و بفرموده است

بعد از مدتی که در قفسه درویش انداخته شد و در آنجا
بعد از مدتی که در قفسه درویش انداخته شد و در آنجا
مرحوم نیز کمال الصلوات و طمان را در قفسه گذاشت و در آنجا
حاصلان و مقدان و هم در قفسه گذاشت و در آنجا
خود را در قفسه گذاشت و در آنجا
قفسه است حکم و محرم و قفسه است حکم و محرم
در جنین ایام در قفسه است حکم و محرم
اینج و در قفسه است حکم و محرم
در قفسه است حکم و محرم
در قفسه است حکم و محرم
در قفسه است حکم و محرم
در قفسه است حکم و محرم

بابت و مصالحه نام و تین سو سفارست از طریق تین شهره در در نهلمه طران
 و در سلطه بعضی بزرگ کذب است امرا و عظم و کذب است خاقان مغول رسانند آمدند
 در طرف دولت علیه در میان ال کربا بروت منصب سفارت سرافر زنده درای
 توفیق و در نهلمه طران رسانیدن مصالحه نام و تین خاقان مغول نام و کذب است و بلبلان
 است خود نیز محاربت ایست اما عزرا و احترام تمام از سر و دست علیه ایران که گشته
 در و در سلطه برتر شده بدین سرفرازی است نام و سلطه و نگاه وقت قریب نشی
 نام و سلطه که در از طرف خود در سلطه برتر که گشته با بهمان دران و دست علیه
 ایران رود و در نهلمه طران شهر و بلبلان و در و بلبلان و در و بلبلان نام و سلطه
 و تین خاقان مغول است و در نهلمه طران برافزودن توفیق و در نهلمه طران
 که در میان ال کربا بروت و در بلبلان و در و بلبلان و در و بلبلان
 علیه بر سر نسبت بدست علیه ایران نام و سلطه بدین سرفرازی است و در و بلبلان
 و تین سرفرازی در از کار و در از کار و در از کار و در از کار و در از کار

آن بود و در هر طریق مطلق العنان گشته و در دولت ایران از عهد زاب کیهان زنده
 از عهد محمد شاه شهید هر که در حیات و محض از طریق نام و سلطه و کذب است مردم در آن
 بعضی آغا بعضی نام و سلطه و در میان خاقان مغول که در حیات و کذب است و در حیات
 و در دولت ایران و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 و خاقان مغول و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 با بعضی که در و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 نزد میان ال کربا بروت راه یافته بعضی سیاه و در حیات و در حیات و در حیات
 که باری و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 برو بعضی و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 نیز و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 بلبلان و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات
 و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات و در حیات

خاقان مغول نیز در بنیاد امارت خود و مصلحتی را هیچ رهمه از نظر سقیف مسلمان
 کس نیز از این خبر نبرد فرستاده طلب انانیه از اسلام را که بود بموید و این خبر را به
 درشت گفته معتمدان مجتهدان از انانیه خائفا و خاسرا معاودت داده اند اسلام
 از دیدن این اوضاع برین سوره مملکت و محلات را خبر کرده و جمع کسبه در میان
 شهر زرین و مرد و اسکندر پیشه و اکثر از کباب و تر نیز بحجیت اسلام ترک آمدن
 از کباب که را کرده بدست از این مجتهدان معتمدان از انانیه جمع آمده و مردان مجتهدان را از
 سر خود مسیحه جامع برده در باب اوراق و طامات را ایستاده مسیحه جامع بمنج گشته
 و کثرت و غنای عظیم از غلام و خاص و مسیحه پیدا آنه بار و است از نشین این اخبار
 او در باب ارک مبارکه را بسته و متعظ که است از غنای عوام محترمانه آمدند و مجتهدان
 و از انانیه که نیز بنیاد را که بار و است فرستاده از او باره و خبر است از انانیه
 از اسلام را گفته و کباب و است نیز که از خود را در زیر بدست خود بهر جمع
 آورده و حفظ خانه خود مغول شده و کباب و است از انانیه را بهر دست و خطا بهر دست

مخاطب ستم معاودت و دوام اسلام از نشین این خبر و بهر دست و خاقان
 مغول کس فرستاده از اسلام را از این و است منع گفته و عوام این فرستاده خاقان و
 از انانیه فرستاده که معاودت داده و بار دیگر از این مجتهدان که بنیاد این فرستاده
 خواهر باقی را که ساخته و در این نوبت آغا یعقوب نامی که با یکدیگر نواز کباب
 این خبر و حضرت که بار و است سخنان فرستاده گفته و دست با انانیه گفت که و است
 نواز از اسلام که که خباب و است از انانیه بمقتل ساخته و بار دیگر از انانیه
 از انانیه و دو بار بار خانه سایر گفت از انانیه که گفته خبر از اسلام را مجروح و مقتول
 ساخته چون عوام انانیه که در مسیحه جامع جمع آمده و بهر کار را بهر دست و است
 دست و دفع و دفع از مسیحه جامع در انانیه این که است بهر دست و است و بهر دست و است
 و عوام از انانیه شده و خاقان مغول بهر دست و است این خبر و است سلطان را بهر دست
 از انانیه بیرون فرستاده و است که بهر دست و است عوام محترمانه عوام انانیه از انانیه این
 احوال که از انانیه سلطان را در کوه چاه و بهر دست و است که بهر دست و است این خبر و است

وکن ایچر نجه مقرر شده نوز مسلمان را بفرستد بکود مقتول ساخته با بچه کمان
نخاسته ایچر رنجته کر باریوت را با جمع کن او برار کینفنا بایچر بنامه مسلمان
بنامه برده و مقتول مانده بود حیثاً مقتول شده و بهاب داد و داد خان ایچر را به
تاریخ دودند و بهر این اعالی میسجه جامع رفته میران محمد را بهر دستر از خود برده
او را بجا دشت خود در صورت لغزش درت ایران بانیان ملکت ساخته متوق
شده و خانان مقتول از ظهور این واقعه و منافات تمام با بیکانای است بیدر دس
دشت و کشت شده بفرستاده کار می کنند **در رسیدن حضرت قمر ایچر به اسطه**
نیز به نامر شده و بر راه حضرت میرزا بفرستاده و بهر دستر از خود برده
چون نامب اسطه از زمانه از در در کلدن خود فرستاده و در در اسطه نیز بر شده و
در کلام در رکات سفور در اسطه بهر درون شغرا و شسته و اید کار در دست شای
و از اردو بهر حصار فرستاده و بر آن بعد و دستر بهر دستر از خود برده و در دست
بهه در غرتی رکاب تا و داید و تقبیل شسته و حکم فرستاده و بهر بنامه نوز برده از جانا

عاهه و کرمه از ادا کان آن طایفه با بهر مقرر در این و در شمار طایفه با بهر
ادعای جلال بر اینها تدرک و میره از جمله غرتی رکاب بنامه و مقتول شده و در
سفر سیه نوز برده و بهر دست لغزش و شاه قطار طایفه و سایر بهر بنامه
مقتول شده و در هر روز در صورت شسته و در رکاب بنامه نوز بایس مقتول شده و در
در دست شسته و در هر روز در صورت شسته و در رکاب بنامه نوز بایس مقتول شده و در
دشت و در دهان چند روز در دست شسته و در رکاب بنامه نوز بایس مقتول شده و در
بظروف بعد و خبر شسته شرن بنارال کر باریوت را بنامه نوز بایس مقتول شده و در
مقتول بنامب اسطه را میزند و نامب اسطه در شستن اینر حکایت مخوف شده
بفرستاده و در از از از در در جانی و در دست شسته و در رکاب بنامه نوز بایس مقتول شده و در
مقتول بنامب اسطه را میزند و نامب اسطه در شستن اینر حکایت مخوف شده و در
جود در کلام بهر بنامه نوز بایس مقتول شده و در دست شسته و در رکاب بنامه نوز بایس مقتول شده و در
غیر سیه سرکار نامب اسطه را با بهر مقرر در این و در شمار طایفه با بهر

آنکه است در جنبه آخر صواب است دوم در میان غنایم و براب است اگر چه خوشی
عذر خواهر است یعنی محبت و امر اطاعت عذر بر سر نه ممانعت است از آن در مقام نه
سرا بر ممانعت است دوم نماید و نماید و در اول اندک مدتی مانده بعد از حضور
اولا میسر در دست است کیفیت در اندک مدتی بود بر سر ممانعت علیه ایران
در این امر از آن که به جا بار روزنه تقصیر نیز و نیازال مرشد معنی داشته و
خوشی عذر را از دست است امر اطاعت محض نیست و میرزاده خسرو میرزا را با
اعظم امارت در بخت و در به طبع نیز به ارسل تقصیر نیز و نیازال مرشد معنی
فرستاده و بهر حال و کفار و نیازال مرشد معنی داشته و در دست علیه اقدام
نماید و معنی ویر و تر است یعنی مقال ختم نموده نموده فغان معنی ویر
کرده و بر وانه کردن میرزاده خسرو میرزا عازم شده و از امر او و نیازال مرشد معنی
امر نظام و میرزا که تقاضا که حاجت بر منصب وزارت ایران و معنی تا یک اعظم
از پادشاه همان علیه ملکه سرافراز و در دست و تقوی اتقان ملامت از معنی

۵۰۰

و که چنان است که افکار غیر مقرر و موزون بدار کس نمی ماند و تعجب
هر چه تا مرتد از کلمات میرانده خسرو میرزا را دیده از راه قرائن و تخیل روانه
و مقید بر رسیدن نوشته ها و طرح در غلظت نشسته و رساندن نوشته ها و طرح
چنانچه که نوشته و بنیاد ال بقی نوشته های دوستانه نوشته و بعد از آن
اصحاب معتد زنده و حکم از معتد از مصلحت و بنیاد ال بقی هر چه نباشد
و میرزا خسرو میرزا با هم از آن آب از آن گشته روانه نفسیه کرده اند

و ذکر واقعه طائر مرگست مرصحن فانی که در بیان این واقع منتهی و رفیع آن بقدر ممکن است

چنانکه مطهر آید مملکت طاهره و قصبه کنعان با سبب بدولت رسیده و اکثر از توابع
و در آن مملکت میانه در بین در رتبه آن دولت منظور و گفته شده بود و قضا
انقضای آن مدت معین در وقت سر در نام به خط و در آن مملکت شریف شده
کنار و در میان آن با بورال بضبط مملکت طاهره و موره و دیارال
نزد آن در آن خود را با مینه ماکور دولت با و نام هر یک از آن غنیمت بود این

دعا کرد که کس از شهید حسن خان را بخیر از محالته نماید و اگر در تقویم
 ماضی متوقف است بر کرده شود این دعا کرد که کس از شهید حسن خان
 عدل کرده بر حسن خان را بهر جز می باشد از دلایت فریده بیرون آورده
 در محال است که در قرینه مردم بگذرد متوقف نه بود در این وقت که خبر قتل
 از در تکه نامع شد بر حسن خان مقبره ای که مانده نیاقت است در درگاه
 خواهد شد و این سابقه را در راه در ایام سابق برابر اصرار شده بود ابراز
 و الهام نموده جان نهد و در این احکام بنابر ساریه اند و کسان محال
 معرفت می خورد و جمع آوری که فریب نیست بهر توفیقیت کرده بر تقیه
 نکردان رفته فکر در آن تقیه مهره نمه نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام
 و در آن روز کار که در امرات آذربایجان بود در خانه اقمه ای هم با این
 دعا کرد که در در دید که بعد از خبر نامه را مقصد باین بیت **بیت**
 هزار نفس برآورد زمانه و بنویس که چنانکه در آیه تفسیر است و این چنین چنان

رسیده چنانکه حرکت بر حسن خان نیز در ادب و ادب و ادب شده این دعا کرد که
 در جواب این اخبار نامه این نفس تازه راه غریب تر از حکایت در تکه نامع
 بقصد یک شسته روانه داشت باز که تبریز در کار نایب به نظر از نشین
 این حکایت تازه و کتب با انداز نمه این دعا کرد که کس از شهید حسن خان
 بر حق این حکایت مأمور و معذور این دعا کرد که کس از معتمدین خود را از راه
 قتل آگاه رود و نموده کشته نشسته نکردان رود و نوشته بابت بنابر
 نکردان نوشته به خبر حرکت علیه ایران را در این حکایت و خود بر حسن خان را
 در میزاقه اعلام داده نوشت در صدق این گفتو آن است که تاوه روزی
 نشر ایران بر بر حسن خان میرسد با عیبت و با لکته از سر او متوقف خواهد
 و خود نمه بعد از این نوشته بابت را بهر راه لک نفیست و کس حرکت حسن
 خان را از طرف است نه اتمه و خواننده دعا کرد که کس از بنابر محال و یک ربع
 بر بنابر تفکیک محال عالم و کسان رود و استار او و جاران نوشته بابت

نموده در شش مکم بتفویح آنها زرگن میر حسن خان نمود و محالست تصرف فی
روستای نیز زشته حیات به خبر حاکم ایران را از حاکمات میر حسن خان امار
دست میر حسن خان را نیز بخدمت نمود که به جهت خوارست نیند هم از
تلقه کنعان برخاسته خاک ایران عو نایه و خود ایند کمر است با و نامی
بله فاصله زرگن را تلقه شنیدان گذشته بقصیه استاراد اردوشه و تفویح درین
جمعیت میر حسن خان افتم میر حسن خان از زرگن کنعان برخاسته از راه دیگر خاک
ایران و قریحه بقریه کان رود محاذ صعب الملک بعد رفته و امار حاکم
از آمدن نمود ایند کمر است زرینارال کنعان کیفیت نامه آن لایم را
گرفته و وضع به خبر حاکم ایران را نیز از زرگن بقریه حاکم با پر کنست
نابسطه زرگن را نیز از اینا بتفویح فرستاد نمود و فاطمه نابسطه را از این
و غنچه و توشی قلعه داد و نابسطه مکم با حاکم میر حسن خان حاکم قلم
نما خوانده ایند کمر است با و نامی و در اینجاسته و غنچه و توشی

و تب

و قریه حسن خان را با جبار و کارگاه همراه بر و با حاکم قریه از قریه بقصیه استاراد بقریه کان رود
رفته و امار اطمینان تمام داده بقصیه اردو بهر آن موضعات و جوار و در وقت نابسطه
منهم و در همین زمان میر کاظم خان و لکه اردو را با بقا نیز بنویس مصاهر است ایند است
امیر و در بعد از در از در حاکمات سلطنت از زرگن بار و بهر اردو و طور زرگن را
میر حسن خان را استمال منعم باز روانه محال آنها را حاکم و در پیش سر خردان رفته
مدر حرکت میر حسن خان بخاک من خواسته که **دگر رسیدن میرزاده خسرو میرزا قلی**
و روانه شدن از کاکا از سلطه بطور درجی نامر حاکم در سلطه میرزاجون خبر
نامریت میرزاده خسرو میرزا بهر لک بتفویح رسیم نایرال بقی کسرا و از کمر خوار
بجهت نزع و جدال که با و است روم و شش روانه سرحدات و دایات روم حاکم
خود سلطه میرزاده خسرو میرزا و بتفویح نامه به از در و بهر اردو خسرو میرزا میرزاده و سلطان
منهم و دستور امار داد و میرزاده خسرو میرزا هم خبر ازین صریح از دولت ایران
داشت و از بتفویح نامه و لیکن بقا بهر قریه زشته شده بابت از صلح

نیازال مرشد بفرستادن کلفت نمایند و بدین معنی در اسلحه بطور مخفی شده و در میان بفرستادند
 و میرزا محمد تقی خان و میرزا معصوم و میرزا محمد تقی خان را در خدمت میرزا دودانه
 در اسلحه بطور مخفی در خدمت میرزا حسین خان است که میرزا را اجازت دهد که در شتات آید
 با سایر پهلوانان به نیز مرصحت دودانه و نیازال بفرستادند و در اسلحه میرزا را از طرف
 عوام در کتله طران بنای اسلحه در شت و در نیازال بفرستادند و در دودانه شد
 و میرزا دودانه و میرزا در اسلحه بطور مخفی رسید و در وقت ملاقات میرزا در شت
 میرزا را عظم میرزا را در خدمت میرزا است علی ابراهیم شده و میرزا دودانه و میرزا را با میرزا
 به دودانه و وقت در در اسلحه بطور مخفی و از شتات و جمع و شتات است کرده
 یک کرد و از دودانه و در زمانه و در مصالح را نیز در وقت ایران گذشت و در خدمت
 آمدن اخیر بزرگ بر این مقام میرزا دودانه و میرزا دودانه و میرزا دودانه و میرزا دودانه
 دودانه و چون کیفیت سفر میرزا دودانه و میرزا دودانه و میرزا دودانه و میرزا دودانه
 در شتات و در اسلحه بطور مخفی در شتات و در شتات و در شتات و در شتات و در شتات

زبان قلم را از تحریر کیفیات و تفصیلات آن نگویند و منتهی خود شهادت مطلق آن خبر را
 بمطالع نمودن آن روزنامه و منتهی در جمیع منتهی چون میرزا را عظم خود منتهی بفرستادند و میرزا را
 مجتهد باید از در کتله اخراج نمودن و سبب فاقان منتهی در مقام عذر خواهی آن
 از در کتله برآمدند و جمیع اما و در کتله در جماعت انانیه منتهی و حاکم بدست گرفته
 بدو شتر را میرزا مجتهد جمع آمده و در مقام عذر خواهی حکم فاقان منتهی بفرستادند و میرزا را
 روز این گفتگو طول کشیده و با دودانه میرزا مجتهد بفرستادند و در وقت ملاقات از
 در کتله بیرون آمده و در دودانه کتله شت کرده و **ذکر و کتله** میرزا را در شت
با و جان و اجتماع کتله در میان تاران و در دودانه و در اسلحه میرزا دودانه و در دودانه
 چون نام اسلحه میرزا دودانه و میرزا را بدو خواهی روانه و در اسلحه بطور مخفی است
 و ایام بهایر که آن معصوم را در خدمت میرزا دودانه که کتله در میان راه و در شت است
 با میرزا دودانه رسیده و در جمیع اوجان جمیع منتهی بفرستادند و امورات آنها در دودانه
 نظارین مصلحت بدو روانه منتهی و اوجان شده و با جمیع کتله نظام و غیر نظام فاقان و از

دیس از یکجا توقف بنهاده عداوت بآنها بجا نیاورد و فرج کسر نظام
در قیام و جان حاضر شده تعقیب بآنها را که سرانجام سده یو بایشان داده
آب رفته بجز بیا که دیگر بکشتن میسختند در روز دوشنبه در تبریز بجا بود
احضار شده در حضور آنها سان کز وید میثم در زمانه کنگران را برادر میرزاده
خسرو میرزاده را به خط بطوریکه میفرستاده و در همین اوقات بعضی است آخوند ملا شریف
سیردانه در راه آمد بهر سبب نیست برایت خانه کعبه سرکشتن فرستاده فاجعه ستان
نحوه کار مردم سلطان محمود فرستاده و سلطان محمود بدو وصول آخوند ملا شریف
ادرا در محضر دولت ایران نامیده و در غرض از احترام او بسیار رتبه جان و
مغفرت کرد و دولت علیه ایران کسر خود را در حق او جانی جمع آورده بعد از آن
دولت علیه مردم اقامه خوانند و بعد از آن عظم از میرزاده خسرو میرزا کعبه منبری
فرستادن آخوند ملا شریف را به بدو صلوات و بخت فرستاده میرزاده خسرو میرزا حقیقت
امرا آخوند را مودون بهر طریقی رنج غایب خاطر ایشان را تخفیه و هم در اوقات

توقف

توقف اراده در اوجان فرج اله خان شاهسون از روی عداوت سرایم قنای را از
فرستادن طایفه شاهسون بفرستادن عداوت در دست خود مقصد ساخته اند و کاروی
دولت او را گرفته محبوس نموده و حقیقت را بناب اینطریق عرض نموده فرج اله خان قبل از
رسیدن جاپار از محبوس فرار و جاپار حکم احضار او را از طرف نائب اینطریق رسانیده
این کارگر دولت ثانیاً حقیقت را مودون داشت و از این کیفیت میرزا فخرالدین را به
کار که در فراموشی و انگیختن و در خدمت پادشاه مرحوم بوسه گرفته و در آن
مهر سیرایم قنای را اعلام نمود و فرج اله خان را از محبوس رخصت نائب اینطریق
باید کار نمائید نظر بوضع ایشان نائب اینطریق این دعا کرد دولت از آزار بدید
با و جان چنان فرستاده پس از آنکه در میان بر سر این دعا کرد و نظر بهای عرض که فرار
فرج اله خان بهستفاد این دعا کرد دولت است بقول اولی در بی فایده مبارکه سپرد
و قریب چهار ساعت در قراول ماند و صفای شفاست منع از آن رخصت منزل
دادند و بعد از سه روز چنانچه رنجها و کما و کما فرج اله خان را از این دعا کما فرستاده

و این دعا که نیز از آنجا دو آیه شریفه بر فرج آنکه خان رحمتی در از خجندی
 طاهر و مختار گیرانیده و باره حوادث که نسبت ناب لفظ منظم در حال بیان و آن
 در محنت آید بار و رسید فرج آنکه خان محمدرسه و این دعا که در دست نرسیده از آن
 اتهام بیرون آنکه در دست ناب لفظ منظم در دانه ارباب شده و در نهی اقا
 محمد حق میرزا حسن است که در طاعت خاتون معجزه بار و در محنت آید رسید چون
 خاتون معجزه حکم زعمه معجزه ناب لفظ ارباب است که کلمات آن نامزد فرمای
 باین سبب ناب لفظ حکما سبب میرزا برادر دارا از کلمات آن منقول و در محنت میرزا
 مابالیت کلمات آن منصب فرمعه و او در آن ولایت تا ایام وفات خاتون
 معجزه منتظر نگذاشت بعد از این اقا است میرزا که تقریباً در آنکه از طاعت
 ناب لفظ وزیر همان در دست شاهزاده فرج میرزا معجزه منتظر نگذاشت
 بعد میرزا ابوالقاسم نام مقام کسب عداوت سابقه و با او دوست و در محنت
 منصب خود میداشت و چنانکه یکدیگر مال هم در ایام غل میرزا ابوالقاسم کار کرد

مقصود از این

از آنجا

از آنجا که بعد در دست ناب لفظ منظم ساحت او را به به فخر و با او هم یکی
 منصب و است ناب لفظ کبریا که در دست با به فخر و با او هم یکی
 و حکم و معجزه اگر در همان که کینه بخیر و در نهی میرزا است رفیع و در اوقات
 کرده دست بسته بار و در آن رساننده و ستان میرزا که تقریباً در آنکه از کسب عداوت
 کبریا که منتظر ساخته و او یکروز قبل از درو کبریا که همان بر و در کینه که کبریا
 بر و در رفیع از آنکه در دست میرزا او را دست بسته که بار و در محنت آید رساننده
 و معجزه بقصه میرزا در دست میرزا که در دست میرزا و در آنکه از احوال او بعد از این
 گفته خواهد شد سبب برین اوضاع ایران در دادن عمارت و زیارت ولایت
 کور و حیر و در و در بین قبل از آنکه در دست میرزا که ناب لفظ قبل منظم بود
 و سال ده هزار آن که بر این ناب لفظ سار و نهادن میرزا در این اوقات
 اراد مطایبه خواهد سه ساله سه و در در از احوال نظام نیز ولایت با کت و
 صدک مأمور فرمعه از آنکه در دست میرزا که در دست میرزا که در دست میرزا که در دست

[illegible][illegible]

عراق و خراسان و مهاباد و ایلات و قباایل
 محبت الدوله ملقب شده در طرفت نائب اسطه وزیر نامه بکرمان ان که بحال
 انتظام مملکت لرستان و عربستان بکرمان ان افکار و وجهت وجهه مرشد و درست
 داشت آن بود این ولایات جزو مملکت گاه تا نه لقمه مرموم و الذی بهام و عام
 بعد از این در جانب و قدرت ولایات از نه حقن برادر را فراتر نماند حال که
 این بطنایف اخیر مملکت را از دست غیارت از فقرا الفات فغان
 ان است که نفع این قدر را از اولاد تا نه لقمه مرموم نمایند و این نوع نظرات مهاباد
 دولت فغان معقر زشته و شمع میرا و همایون میرا که حاکم ملایر و نهاده بعضی
 باین حربه نظرات و مال ناما با خود مسوق ساخته از فغان معقر نیز اگر چه از
 صریح نشیند و یکس منع صریح نیز در هر دو ولایات مذکور باینجه قور و لسته چنان
 که بکرمان ان معقر کردید و نهاده که تقریر از نه لقمه حاکم برود و منتظر مملکت
 لرستان و عربستان بعد از نشین این اجابا جماع متجذبه خود را احقر تا بحال فاده

که سینه

که سرکرمان ان درستان است رفته نشست از انطرف حجت الدوله با سر باز
 و توانا که قریب به هزار نفر بواره و باید به فقه و ده عراده و سینه نفوس
 مملکت لرستان و عربستان بدون آنکه بحال بر سرین رسیده توقف نموده بکرمان
 امورات خواص نامه تا نه لقمه مرموم حاکم ملایر و نه لقمه مرموم
 و تعلقات از راه برده سرکاشی الملوك ببلجه و سبب کس و ولایات متعلقه خود
 و قریب به شصت نفر از نفوس فقه جمع آورده با سه عراده و سبب از ملایر برود
 و قریب به شصت نفر است غفقه رفته اما برود و در از انشی الملوك
 در همایون محقر فقه و اصله تسلط او در هر دو ولایت مذکور و سبب و نفع مذکور
 شیخ الملوك سه حکام اسطه محمد قور را کیفیت را احداث فقه از انشاقات روز
 و در شیخ الملوك بکار برود و معقر محرم بعد از هر شیخ فقه با سینه و غیره که آینه
 معقر قور و در حضرت سید احمد علیهم الفقه سرکاشی الملوك و در حقیق
 محترم آب و آن برود اما نه سینه و این نیز کفایت کرده و بهار را برینها

کشته بانه حق رب باین نه و تقایر تقیر معنی هم هم بسلطه محمد تقیر می
 از شنیدن این واقعه و گفت شده از پیشتر در راه حقیقی میرا بر خاسته بفرم رزم شیخ
 الملوک روانه بر جرد کردید و با یغیا را از راه نهادند روانه شیخ الملوک از شنیده
 خبر وصول او از کار نه بر جرد بر خاسته بفریه لیکدان که در خاک ملایم
 فرستاد برود است منزل کنیده هم بسلطه بفریه بهتر نماند آمده شب در آنجا
 کرد و جمع آن شب صفوف خود را گرفته بکنش تمام برادر و شیخ الملوک را
 و شیخ الملوک هم شب را در ترویج و توشیح گذرانیده و جمال میزد و هم بسلطه
 نه از آنکه خاک ملایم عمو کرده است در مقام مقامه و مقامه او آید و بهین عشق
 فاسد شب را بجمع رسانیده صلا اذین ما و آخر اعمال خود که با خواهر
 فرستاد و از آمدن طایفه بر میان وین خبر نماند نیز خبر آن فوید و ما پس
 بنمود خبر رسید که طایفه که بسلطه پیداشه با جاز صفا است تمام در شده
بیت اگر چه بفر کبریا گفت به کار و دیگر ملک اقبال به کرد محض رسید

شده

که هم بسلطه شیخ الملوک و نفر صف کشیده و نفر در کار میباشند
 بفره بر از آنکه تندرست متفرق و تندرست شده و سه و سه و پنج و پنج راه نه میست
 پیشتر گفته و در و وقتخانه و قورخانه و صحر و قحانه آنچه بود و بفر بجا مانده مرا شیخ
 الملوک تا در روز نه است آب در هیچ مکان زمانه توقف نشدند در کای
 که مقرر احمد خان سردار و صاحب شیر خان وزیر و مه و او خان سردار که
 هر سه از طایفه زن بفره با جمع کثیر از فارشته و میرزا پسر خان و در توکرای
 مقتدر شیخ الملوک بفره با جمع مقتول شده و زایل از همه هر از توکرای بر نه لایه
 و هم بسلطه بعد از این مع عمو برود و در دهان روز خبر رسید که
 حمت الله و نه نه از و کت هم بسلطه از قاده و تکیه اولادیت از هر سنی
 برستان آمده محل رستان را تا نامشرف شده بر رتبه خرم آباد هم
 بفره میرزا ملقب با لاله پسر شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا و در لاله خان بسلطه
 در ظرف هم بسلطه تا کمرستان و مستطقیه بفره برادر و عصبیت را

اور دست نموده به تحقیق برادر بزرگترش تافته کلیه قلعه را رسم بکثیر و با انداز سپرد
و حجت الدوله نفع و ولایت را متصرف شده بقواعل نشست حمایه علم از

شینه این خبر فاشه پسند برتر است چه بد زود روز توقیف بدو بد پسند
نگارند و آرزو صمیم نه پسند او بهت از قرائت غریبه بهیودان غم روانه راه

در حجت الدوله را شرفی بخاطر مددک بنده خسته غافل از انکه از مقولان
لکه آذربایجان در نظام توخانه و در راه حجت الدوله بدین شهر تهور هر چه نامر

بر سر قلعه خرم آباد از دوحسب الدوله نیز با کمال تمام مشرف نظام و توپخانه
مردان کشته و زخمی را بسبب بقیه کشتن حاکم بسط مشهورانه و معروفه

بر سر نظام و نوشته راجده تاب شلیک نظام می باشد نوشته را می آورده قرار
در قرار حدیث کرده و هم جای مورد که گمانش آن تعاقب کسان حرام

السلامة من غير ما ورد في هذا الكتاب
الدول والمدن والقرى التي هي تحت حكمه

三

بفرامیز را برادر خود داده روانه کرمان آن کرد و در ریح الملک بهر زینت
یاحیه به راه موافقت بیشتر گریه هر روز اموال و هبایه قربانه خود را حرام

القطعه عنده سار خالفت حبه المردله را نوقت و حام سقطه نابر سز سكال
لله مردود و بخش را بهی که در سر سخته خرم آمد رفت و نه از مرا مقدمه

کرسیده و هم اسفله محال رستاق را سفوف کرده محال فاده رفته و محال فاست
درست از کرسیده و هم اسفله محال رستاق را سفوف کرده محال فاده رفته و محال فاست

خوار جمع کرده با تو بخانه دست در تمام محال غاده آمده جانب عظیم با هم بسط
کرده و سه هزار نفر فنامین تقدیر شده با هم بسط گشت معقل غرور و سرور

که بخت جمیع الدائم بود خط راستان بر سر نه برود و نه عیضه آن شد
اندک نمودن فاقان متعذر از نه کیفیت مستحق شده و این نوع امور است

دور ابتدا از طریق اعمال طفل مرئوسه حال واضح شد که کار رفته رفته بزرگ
شده و هیئت از دولت برخاسته و این قسم امور و نفوذ آن عازم بطریق دیگر حلقه که

1668

رفته و ناب سبط نیز کوه سهند مرتفع گردد اینها که در است را حسن و خورشید باو جان
 رفته عیال و اولاد در در او جان میباشند امور آنها را نظم داده از اینها سهند کجاست
 در و باد و ناه مرحوم نیز در قوام و انجمن با عیال و چند نفر از خواص به بدین است
 آنوقت رفته قریب یکماه در آذربایجان بچکس از امر و کسب میفرماید و بکلیه ناسی
 کشی بافته و سرکار ناب سبط از قهار سهند نزل و نعم در قریه جبرافا که در کنار
 جمعی از جان است از ده میرزاگان و مقام دلا نایت را جفا فرموده
 مرحوم از قوام و انجمن میرزا و میرزا و خورشید در در او شده و بکلیه جمعی
 دست داده سرکار ناب سبط معتمد بقطب امور و لایزال دید و در پهنی از و خورشید از آنجا
 خوشتر میرزا و میرزا شاکر و عارض آمده و صاحب حسن از و نیز از آنجا که
 است تا میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر
 است تا میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر میرزا شاکر
 روانه مرخصه آدم او از دست مستحق ماضی شده و در او ناسخ و کذا است

و چون اول تاب سبط در بار سربو و ترفیع و شند از غوغا مستقر شده
 حقیقت را معروض داشته ناب سبط محقق بر اینها که کاشانه صاحب حسن را حکایت
 خوانسته اینها که در دست نیز کس فرستاده صاحب را مبادت دادند و صاحب مستحق
 کبریت ناب سبط برده مستحق ناب سبط شسته و نعم و یکم را که کس بریده
 و صاحب حسن را نوازش و نعمه انجمن که در بار سربو و ترفیع و شند از غوغا مستقر شده
 ذکر رسیدن و شسته غایت نظر سلطان و جابر آمل حشمت میرزا میرزا و میرزا
 آن معبود در ایام توقف در و در او جان جابر آمل آمل از نظر سلطان و جعفر الدوله
 میرزا و جعفر حشمت میرزا با کسرا اینها بر سربو آمده و سبب الدوله میرزا و جعفر
 خان را حاضر و نعمه است ناب سبط از آنجا که عبد الرضا خان خاست و سر کرده
 بعد از چند روز کار او با کلیه تاه شده بجز اینها از خورشید و جعفر و اینها خبر کار
 رسیده ناب سبط در مقام محقق عرض نظر سلطان و جعفر الدوله بر آنکه معلوم شد
 عرض این آن است که ناب سبط در دست غافلان معذور و منع و منع عبد الرضا

مستقر شده و در شهر نشیند و سیف الدوله میرزا را که طایفه از طرف پدر سلطان عالم نژاد است
 محصور بجای اهل طایفه بزم و در نزد عوام جان بدیده کند که بتیاج اهل طایفه برود و از دست غل
 اهل طایفه گرفته است و اینست نقص است بر اینست که اهل طایفه اقله خدایان ازین حربه
 فرشته حیات فرشته دنا بطلب ارضایین که شکوهمندند و چون درین این
 حرکت بامر که در درده غیبیست و بایست که از غلبه اهل طایفه را نیز تقویت
 می آید و از این غرض غمخواران در خدمت خاقان مقرب مستقر توفیق و ایام قریب می
 بدهد و اما که در آن آورده گاهان شهره و خاقان مقرب فرستاده شده و در حین میرزا
 در بعضی احوال خاقان بر سر بریده است اگر انا بطلب دفع عذر ارضایان را
 مقرب شده بود و حین میرزا در آنجا به صورت خواهد بود خاقان مقرب جوابی
 باین احوال می آید و فرستاده می رود و چون در آن وقت انا بطلب مصلحت در حرکت
 اینجاست که از آنجا که باین سمت می رود و بدین بایست که از این امر که است و فوائد
 سرمایه در میان فرقه نایب تا به دارک که شده درین اوقات که از او با آورده گاهان

تغییر

متوفی شده از غلبه و روانه چیز در دست نمانده بعد از دست بقدر تعیین مکان
 مناسب بر این فرقه در سه ماه اقله از بعضی ملک به ابراهیم بایدرقت نفرین می کنند
 و در کردیم بایدرقت نفرین می کنند و نیز بر فرقه معجزند که می بینیم ازین کار در دست
 سایر میرزا و اوقاس قایم مقام و در میان این نظام اظهار کرده اگر انا بطلب
 بار و بدین مصلحت و نماند و کار در دست مستقر است و جمع سیریات سگرا
 تا چهار ماه از غلبه بر آید و در آنجا که در اید می بیند که عاقبت مصلحت
 آن است و در برابر فرقه آنجا معین شود قایم مقام و در این نظام مصلحت دید
 که بدینست انا بطلب موضوع در دست دنا بطلب این کار که در دست تمام شده است
 که سراب حضا در جمع مصلحت و در دست دنا بطلب در دست در دست اوقات
 در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب
 در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب
 در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب در دست دنا بطلب

بعد از سه ماه از آنجا فرزند که خواهر بخت از آنجا متولد شد و نامش را از طرف
 ایران در طرفت رسید و سر او آینه او طافت میا در ده جانم زان که کشت و خان
 مقهور او را به در کلامه آورده و در در کلامه وفات یافت **در رسیدن ماه سلطه**
کرمیت خان مقهور در در کلامه و مردانه شریک سر سرد و اموات دهم
 چون که گاه به سلطه بنحبه رسیدند مادرش مرحوم بابا سیر گشایان از راه قم روانه حبه
 و مقهور شدند و در قم توقف نمودند و چون به سلطه بنحبه رسیدند در کارهای سلطه در آنجا
 رفتن بفرستادن بر سر خان مقهور صورت شده خان مقهور نیز از آنجا به سلطه
 کوشیده و به سلطه را به بیضا ل عبدا رضا خان که فاس و قریب بود و ساخته بود
 فرج نیز در وقت در کلامه به سلطه میر از حضور از در کلامه بریارت تم مشرت
 شده و بکتر از آنجا که از راه کاشان روانه میزد شده و حشمت میر از راه در بر
 نشسته بعد از رسیدن رسیدن کتر از آنجا که در از حدوت علی و قتل در در کلامه
 او واقع شده بعد از رسیدن بر فاسته بکرمان رفت و به سلطه بنحبه در رسیده و به ارضای

در تقی

تاب توقف میاورده و بکتر از آن و کفن به استقبال آمده چون قتل عظیم در نزد واقع
 بعد از آن از آنجا که زیاده و زده روز تاب توقف میاورده و به سلطه بنحبه ارضای
 میراد بر بدشته و سیف الدوله میرا را در نزد مستقر نموده و آنکه گاه **در کار حاکم**
آوردن کلامه در کلامه و در کلامه شریک قتل میرا و کتر و قتل میرا
 خان که مقدم مقام کشته گان شریک خان میر نظام محمد خان که به سلطه بنحبه بنیاد
 کتر از آنجا که حشمت یافت و میرا در فریدون میرا را بر بدشته بنحبه رفت و میرا که
 و حکام جدید هر یک بر ولایت مدویه خورشید مقهور شده و در آن ایام شده
 و میرا در قتلان میرا نیز از سیما نیه خود نموده و خان میر نظام بنحبه گاه رفت
 بلاق مقهور که چون فرج حشر فرج مرغه از جمله از کتران بود اینها گاه رفت
 سایر فرج خورشید با چهار عراده و ب روانه ساخت و چهار صد نفر در از طایفه اگراد
 سرده شغال نموده با اینکه تا آنروز در از طایفه ده نفر در بهیچ خدمت از خدمات است
 و است ایران اقامه میفرمود و در آنده مقهور در کلامه صاحب میرا در قتلان میرا

خواجه ملک فرخان از احوال ارغقان منفردا چنان دادند که از قضاة آن مملکت
 در عریضه خود در قاضیان منفردا عرض داشت که هر کس که حق سلطان در مملکت
 فرخان خا از دیده آمده خاقان منفردا باز از حسن میرزا را مملکت فرخان ثانیاً
 فرستاد و حق سلطان را از این منصب معزول و از آن لقب بهتر فرموده و حق سلطان
 حسن میرزا بخیران رفته باز عدالت سابق را پیش کشید و سر عریضه حسن میرزا
 از خوانین فرخان در دست فرستاد و از تون و طبرستان رسیدن قاضیان را نوشتند
 و قاضیان قاضی در ریزه و کوشال که در قاضیان حاکم تر شیراکلیش خان شیراکلیش
 سر راه از خون میرزا بر خون خود در ولایت سبز در مطلق العنان ساخته کشته شدند
 و قاضیان به کشته در ریزه و کوشال جبهه از سقده ارک و دیگر از در ریزه و کوشال
 شیراکلیش از این جبهه خوشحال شده و مملکت ایشان بر سر اسم کرپانی بر خاستند
 و قاضیان که از ریزه و کوشال صاحب قلعه شدند شیراکلیش از این جبهه خوشحال شدند
 نیز ما در راه و هم این جبهه در حال را در دم در در و کوشال که ششم و هفتم را به هم فرستاد

خواجه ملک

تا که در هرات رفته و با جبهه خود در هرات شریف هزاره کامران که صاحب چهار مملکت هرات
 بود بهان سوره به عقد خود تاج خنجر فرستاد و به سوره سوره هزاره و اسیران به سوره سوره
 لیکه هرات بهان خاقان منفردا ساخته و این حد را شریف هرات نامیده و خواه که در کوشال خاقان
 منفردا فرستاد تا از راه ولایت آذربایجان بفرستد و در آن راه سوره سوره سوره سوره سوره
 به کمال در مملکت فرخان منفردا و هرات در لایم معاصمه و این خاقان منفردا ساخته و کشته شدند
 از راه به کشته چهار سوره در هرات که کوشال فرستاد پس از این حوادث تا از راه جامع میرزا را
 خا که کوشال سوره باقیان میرزا سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 مقدس رسید و از خوانین باغ و کوشال خاقان ریزه از راه که عظم و احوال خوانین باغ
 خاقان عمر نامه سوره سوره مقدس راه داده و جمع اوقات مملکت خنجر نصیب دارد و کشته شدند
 مقدس و تعیین که در میان مملکت و ضابطین حالات نیز سوره سوره سوره سوره سوره
 در این راه هزاره که در آن احوالات بر سر سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 در سوره سوره کاشان تا این که در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

خاقان مغول در در سلطه چنگیز بود و مملکت فرغانه با بکلیه از نظم نظام
 اقامه یافت و در هر شهر بکلیه از این شهر نظام تمام تر آمد و در نظر هر شهر است خاقان مغول
 چنان سر خود نظام انفرادی داشت و در هر شهر و در نظر خاقان مغول سر خود
 می داشت و فرغانه سر خود داشت و در هر شهر و در نظر خاقان مغول
 اگر بقیه از قدرت گرفته و برابر مملکت فرغانه باید و در خارج سر خود بجا صرف نمود
 در صورت هر شهر از آن که خاقان مغول مملکت فرغانه را بهیچ احوال نگذاشته و بقیه
 آنجا نفرماند و خواران یا خواران که با هر خود را در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 امتحان کردند و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 خواران و خاقان مغول نیز چون کسر در میان و در میان و در میان و در میان
 در حفظ نام و سر سلطه میگردید تا آنکه برون از تمامه بسیار و بسیار و بسیار
 مملکت خواران و خاقان مغول و خاقان مغول و خاقان مغول و خاقان مغول و خاقان مغول
 در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر

آستان و سر خاقان چون ایام نیشان سپهر شد و اوقات بهار و بهار و بهار و بهار
 بیشتر آمد خاقان مغول به در انقضاء چنین بود و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 مازندران و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 زمره و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 که باید از راه چنگیز و در حفظ مملکت فارس و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 نفا بر سر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 نه است صرف سر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 با چنان اینک با حاکم از سلطه و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 طیف و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر
 بیشتر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر و در هر شهر

از در پلک کرمان جفا ز مغر خیال هماره است آن بود و سر نه بین در نظر خان
 ملوک که آمده یا و سر نه بین در قلب پادشاه جهان کار کرد و به و غانم از انکه غانم
 مله گمان و عقود اکبر پادشاهان هلدند و از احوال است سفت همفاز تمام دارند
 در حکایت ملوک نادر پادشاه را بر خود خیزد که نشسته بود و میان طریق خوش آمد که گریه ها که
 از بار پادشاهان هماره خوشینه و غانم از حقیقت کار مانده بر صانع میرزا و سپید و در شهر
 اولد و سر نه پادشاهان که رسانده و در آنکه غایت به و کشید آنکه غایت کشید و پادشاهان
 در در خوشینه و با کمال بمرض و با نجوی که غانم سر نه و حرکات تا چهار اندام نه تقیر آمد
 دولت آن عقلت و ملکت آن فصاحت و فصاحت و با جبهان برنج در وقت برست آمد
 بود در در است در راه و در دست رفته و افعال به گریان مایه جمع احوال و اوضاع
 در پیگاه خاطر هر مقام هر خان مله پادشاهان ظاهر و پدید است چگونه پیش و پادشاهان
 سخنان و اهر و نیست پیش بر پادشاهان خود زنده و بی و است خود با دست خود
 مبارک کشنده خان مغر را را و دیگر و پادشاهان را را و دیگر **در باره جو خوش**
 سر و دست

سر و دست حش بند و این کشی از دست با جبهه پادشاهان عراق ماره و پادشاهان
 در صفهان حاضر شده و جمیع میزبان و غانم از غانم پادشاهان آمده و در کار با پادشاهان
 حکم و در پادشاهان پادشاهان از غانم از غانم پادشاهان آمده و در کار با پادشاهان
 چون آمده و در در غانم پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 و چهار ربع در در غانم پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 خان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 ملوک نایند و پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 صفهان بار و خان مغر و غانم پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 سر و دست **در در غانم پادشاهان** در در غانم پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 سر و دست پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان

در خونی و زان و طول زمان طغیان ایشان و کفار غبار ملال خاطر غمزه در نعم بعد
 و تنگ این است و این کار با بطریق استوار پیدا کرده باز در این که از کار است
 ملک به و بغیر از تو و میر بهیچ از فرزندان و کارکنان مانده سرکار ناب الهی جان خود را
 وقف خاطر خاتون مغفور و بعد از این وقت بزرگ و خدمت ترک را تقبیح
 ما بعد از خدمت که نمایان آرد با کمال که کشیده بدو باز در ایراد خدمت از سر کشیده
 خاتون مغفوره مستعبد انعام این خدمت نیز بقبضه آید و تمام از خود خشنه مغفور خاتون
 مغفور برادر اطمینان در نعمه است ناب الهی و در سلام عام و محض سرکار دکان عظام و
 خواتین در این محترم الکمار مانع الضمیر خود را و نعم و در حرکات نامبار خواتین و فرزندان
 قصه شمع بر زبان مبارک رانده و ناب الهی را از نو یک طلبه و مایه کلدان را که از
 شربت شیرین اشقات بویادست مبارک برده است ناب الهی و از ناب الهی
 نیز با و در جهان جلدی و محض سر او در است قیام و الله اعلم و بعد از خدمت خاتون مبارک
 و تمام در خدمت غنیه پادشاه است و در نعمت اکابر و اعظم ایران متفقدان

خدمت خاتون شهنشاه و خاتون مغفوره بلفظ مبارک فرموده پادشاه مرحوم را و در خدمت
 که آشته بهر از چندیم توقفت ایشان را و در خدمت و در حرکات مغفوره پادشاه
 حوایم رساننده و ناب الهی و در خدمت خاتون محض کرده و پادشاه مرحوم را که آشته
 پادشاه در خدمت شریف فراموش نه و در در راه این سیف الملوک میرزا احکام کرمان کرده و قیوم
 بهران بخواه و عراده زب ابوسرود و میرزا و خسر میرزا را با بریف خاتون و خیر و قیوم
 بزرگ مقدر داشته که از راه پادشاه سمیت خاتون و کس نهانید و در قیوم طبرستان
 بیرون آمده از آنجا عبیده مقدر شتافته و خود سرکار ناب الهی با کسر رکاب و نوبتانه و کس
 و نعم بهر از سه روز و توقفت در صفهان بقع شریف فراموش نه و بعد از زیارت حضرت مصطفی
 میباید آید با اسلیم استوار است و نعم بهر از زیارت امام شافع خاتون را بهر است که
 از راه سیاه کوه قم روانه مقصد شهنشاه و خاتون مغفور نیز پادشاه مرحوم را بهر از زیارت پادشاه
 انصاری ملکانه و شهنشاه و مشرک سلطت ایشان بود و نعم و در حرکات مغفوره پادشاه را که است
 نعم محض و روانه و شهنشاه و پادشاه مرحوم در میان طریق پادشاه رسیده و خاتون مغفور

در آن روز از جمیع نیرا خواهر بخاطر انتقال آمده در مکان استقبال معسوبه و عیال
 بهستیفین بدر گذشتند و هر دو ان و شش در گلاب به طعم روانه شدند و به نیت بزرگ
 امام علیهم السلام رنجها کشیده و عمارت سیه را در آن شهر فرستاد و در آن رستان لشکر نظام
 در غیر نظام را در مسند مقدس و نیت بر و سبزه را جای کرده بقدر کار خوانین یا غیره
 و ملاکب نیز را با آذربایجان فرستاد با جعفر قبیع بهادران را در قریه بزرگ فرستاد
 و بقیه سواره و کربان حکم دادند و در بهار ترمیم شدند و به نیت در آن رستان
 در خدمت امام شاهرخ خان بفرست و فرستاده **ذکر احوال آذربایجان در بهار**
در تابستان به طعم روانه شدند و ملاکب نیز را با قریه و نظام بخرید و چون ملک
 آذربایجان از جمیع لشکر نظام حاضر در بهار و فرج و فرج و فرج بهادران در سر کمر
 آنها ام و در دولت عیال به نیت فرستاد و در آذربایجان مانده بقدر کار خوانین یا غیره
 و این کار کرد و است با هر بقدر کوشش و سبزه را در آن شهر فرستاد و در آن شهر
 در خزان ترمیم کردند و در آن شهر فرستاد و در آن شهر فرستاد و در آن شهر

عیال

عیال به نیت عیال با ش برده افواج قبا را مرضی کرده ترمیم عیال و عیال است بهادران
 نیز ترمیم فراوان مراغه و عیال که منزل این بود و در آن رستان
 که رستان مشعلی است و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم
 بهر روان در خوانین قبا سرور و طاعت ابراهیم خان سرور که حکم آفریدت بودند
 روانه و خان شمره سرور و والد تبار را در نیم فرستادند و در نیم مانده بودند و نشسته
 به نیت در طواف بکند و کشته او را به نیت فرستادند و در نیم کسر به نیت در طاعت
 فرستادند و بکند به نیت عیال را در طواف در نیت در طاعت و نیت در طاعت
 مجربین کوشیدند و میرد ان در نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال
 نیت به طعم و کربان دست در نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال
 است و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال
 نیز ترمیم روانه ترمیم و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال
 و در حال سلسله و حکم نیت به طعم و نیت عیال و نیت عیال و نیت عیال

آن در قلعه بایر خواجه خان و در قلعه رضائی و در قلعه خان و در قلعه تنفره
خانب آستان چون رضای آن ل پایان رسیده و بهادر خنده مال رخ نموده
 سرکار خانب به طاعت و ملک و فرمان را در آن دید و در خاتمه خان را که اعظم
 و اقارب خانی فرمان و صاحب قلعه و عتبات و کبریت و عتبات در آن شهر از باری
 ممتاز است قلع و قمع و در پیشگاه و دلاوت صاحب کار و در بر همه کار و فرمان
 مقدم دارند و باین راه صاحب بخیر و کسر نظام و در شهنشاه و در دود و باد و شاه
 مرحوم را مقور داشته و در خارج نه نشسته با نظام کار و کسریان نظام و در خانه پروانه
 و در همه جا به استیلا و کسریان و در همه شهر و در کسریان و در کسریان و در کسریان
 در استانه باری که حضرت رضای الله علیه و آله و سلم و در همه شهر و در کسریان و در کسریان
 منع شده و باین کار تمام رفته و تخریب قلعه و میرا که شده و در آن راه خبر رسیده که
 آنه قلع و قمع و در کسریان و در کسریان و در کسریان و در کسریان و در کسریان
 نشسته است و در این راه و در کسریان و در کسریان و در کسریان و در کسریان

بچه بخوابد که نشسته سرکار خانب به طاعت و ملک و فرمان را در آن دید و در خاتمه خان را که اعظم
 باد و شاه مرحوم بقایم شسته و در قلعه خانب و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 حویه و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 مرحوم و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 سرکار خانب به طاعت و ملک و فرمان را در آن دید و در خاتمه خان را که اعظم
 صاحب و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 صاحب و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 صاحب و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 صاحب و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته
 صاحب و در شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته و در قلعه شسته

و بعد از آنکه در کعبه کرم از خنده و از غرض لب تشریفاتی صلا
 تفک از دریا و بر رویان و در درگاه غبار نفقه امیر اکبر اعلیٰ حضرت فرمود که در میان
 جان فغان دست از غایبترین سینه دست و دست و دفع و دفع از سینه برون آورده
 خود را با بدین برود و بار بار سینه بجنبشهای کوشیده در وقت فغان در جوش
 درین اثنا نظری بکند که فغان بقیه سینه و سر کار با سینه فغان در سینه فغان
 حاضر را با دفع خاصه بکار در وقت فغان بعد از آنکه از راه برافراشته فغان کای
 در میان این احوال دست از کار و بار از رفتن جاده بخیر امان و استیانت نباشد
 و تفک را بیکه خود را از برود و بار بار سینه از خنده صدور امان امان با بر آسمان
 رسانیده در میان فغان در سینه طوط و فغان بقیه سینه و سینه را بیدار مانده
 بقوت در آورده در وقت فغان تا از با بقیه فغان در سینه مانده بقیه سینه
 دو سینه فغان بکشد تا با سینه رسانیده در وقت فغان در میان فغان در میان فغان
 زیاده از در سینه طول کشیده در سینه کار با این بزرگوار و بیشتر بر انداخته و بقیه امان

خزان ترسان و لرزان شده این واقعه در ماه صفر سنه هزار و سیست و چهار است
 واقع گردید در جمعه سبت نهم ماه صفر و فغان با سینه و موم و فغان در سینه
 حرکت سبت فغان واقع گردید و فغان فغان در سینه فغان در سینه فغان در سینه
 طایف بخند و بر سر کاسه فغان و فغان فغان و فغان فغان و فغان فغان
 و فغان فغان و فغان فغان و فغان فغان و فغان فغان و فغان فغان
 و در وقت فغان سینه فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
 در درون فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
 گفته است با جمیع بارها و این بر وجه و تغییر کردن مایه و درون فغان
 میجو است خود از این و در فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
 و فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
 رسیدن سینه فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان
 فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان فغان

کذب فاما من منفرد نموده و خایه مقام در نوشته ملک که در کلمه نوشته بقیه
 بناسبت اگر آن دانی اقامت گفته و فرستاده بویست از مطلع آن نصیب **نظم**
 مروت دجانه و خیر خلق زین است زنده که جفت و مرکب است وین دو
 برقیع بود که یکبارت بر درگاه منتهی زان درین است الفقه که در شیخ
 نقشه قجاقی بدهم بنیان آن نقشه بهر هم کتب ناب الهی حدره نقده را با خاک میکشند
 نموده و در لایم توقف از در ساریک در گنار قجاقی یا در گنار و نیز هرات از طوت
 شاهزاده کامران با سیم بر دریم رسالت و بفرم مطلع در احوال سکران آذربایکان
 قریب میباید بعد خبر داده و بیکان در اذن ریشی مدست ناب الهی و درین
 دبیر از شیخ قجاقی و مرصع او میباید نقد بر سر زاده خرد و نیز از لایم معلوم
 و لیس در آن دیده و در راه جزم نگه داشته لهذا فرادان جزم بر سر و بقیه
 بهمان احوال تا زمان وفات ناب الهی و مرصع با شاه مرحوم با در میان نظر
 بود که ناب الهی که در خواب کردن نقشه قجاقی عالم و ضابطه بر آن ولایت گشته

تجرب

بخبر و خوشه با ادره سالان و در مشهد تقدیر شده باستان و بر امام شاهر علیه التحیه
 و انشا صرف شده نظم سایر امورات ملکت فرمان اشتغال و نموده **و کرا و الله**
کرمان و حقایق و در آن صفات در لایم توقف ناب الهی و قجاقی و قجاقی
تا امام و وفات ناب الهی مرحوم چنانکه سابقا ذکر آمد سیف الملک میرزا و سیف الملک
 و در ناب الهی مرحوم بود از طوت ناب الهی ملکت کرمان را در زنده و بیکان
 رفت و در میرزاده قجاقی بر آن نیز از طوت ناب الهی با قدر کس نیز در قجاقی و بایست
 در آنجا بخیران و نویسیب امر آنرا و در کرمان واقع شد خبر و نظم بر سر و قجاقی
 میرزا و آن بخیران رفت چون جیش میرزا و قجاقی را با سر از قجاقی کرمان ناب الهی
 بخیران آموخت از امورات ملکت فاکر بید الخوا یا ایامه فاکر سیب افندی
 کتب ناب الهی در مقام ایذا و اذیت برآمده ایامه نیز اکثر طایف فاشقه
 که در آن سیف الملک میرزا رفت جیش میرزا ایامه را با جیفه میرزا سیف
 الملک میرزا با طایفه سیف الملک میرزا مرصع و آن در آنکه نیست و قجاقی فاشقه

باذن و اجازه ناب اسطوخودوس فروغ سبب دلکش که از قمار کار گذران
 سرکار ناب اسطوخودوس بنام اسطوخودوس میرزا در عیال او بود و هست حکایت ایضا
 نیز سران و دلکش نامتجده ملک فارس را از طاعت و جوامع جمع آور کرده مال
 خود و اولاد بنام اسطوخودوس در علم سیر و با نژاده نزار جمعیت از نژاده و پادشاه
 پنج عیاره و نبیردن آمده بنام کرمان و تنجید در ملک کرمان روانه شد چون
 در قلعه شریک سه دسته بر بار از قریح فراگز از بهمان از طاعت ناب اسطوخودوس
 محفوظ آن قلعه بعد قلعه شریک را محاصره کرده صاحب بقیع قریح فراگز را از انبیه
 مال و منصب رفیع و زیاده از چهار هزار تان نقه بمشیر اوراق مله بقلعه رسانید
 و قلعه کرمان را متعالی نم از قلعه بریدن آمده و قلعه را بقوت فروغ واداره و
 فرمانروا صاحبان منصب فروخته بغیر فرستاد و سرایان را براق جین نموده
 متوق را حاکم سیف الملک میرزا در در جوب و از نه باب خام و خام کار
 و در کرمان که در نشین این اجازه بر سر و بر این حفظ و حفظ ملک لایق

سوار استقبال نمودن و کینست و فرمانروا قریح و قریح دیگر با طر نسیم هر خبر غفران
 فراگز از سربل کس نظام و میرزا ابراهیم خان تبریز او را ازین خیال مانع آمدند
 معینه نقیله جنیه ناب اسطوخودوس همیشه عیال بارگاه معلوم بود در کار کرمان بقیع
 که آهسته باده سیت نور نعم استقبال فرمانروا روانه شدند و بنه زر سیم کینست
 فرمانروا و تلق و جابو بر سپاه فرمانروا به جمع ازاد دست باز کشید و او را به نژاد
 کیرانیه از نژاد و صبح منته با غر نور کرده مجبوراً بغیر فرستاد و او را از نژاد
 و در ولایت ابرقده مسقطی خود را نامند که در سه ایب از چهار هزار تان است
 آورده و از نعم سیر و رفت و فرمانروا به کرمان فارس کرمان رسید و جنیه ناب اسطوخودوس
 در قلعه مانع نظر لرغیت و آهسته با قریح فراگز از و غفران و میرزا ابراهیم خان
 محاصره نم نشست و بنی اخبارات بجز نمان رسید چون سرکار ناب اسطوخودوس قریح
 مستعد قلعه و او را در مقدر نشسته کس نامیا را که در یزد پیش امیرزاده قریح میرزا
 برده سیف الملک میرزا را بجمع کرده او را در سر و غفران نمودن و در امر کرمان واداره

از این وقت فراتقا در ماه قمر کمان ارک کرمان را حاضر و معتمد از آنه چش و تب
 و کندن نقب پسر بر دین سکر کرامت سکر کمان و قلع کمان نیز تعبیه و قدشمار مردانه
 میکرد و در غون میرزا پسر شجاع اسطه بسیار بنایه در کمره سترن قلع مرعوب و خوف
 مباشر اکثر اموات قلع کمر کرامت حاکم در روز خویمان نقب و بارز و یک قلع کرامت
 رفته و چون از انطوت قلع کمان آن نقب ظاهر شده و حواله در دانه نقب
 نشانه بجهت و اولان مرعوبند و از میان نقب جبر سحرانته و قلع در آینه نانی
 از آنکه از غون میرزا در میان ابن جلیت است مانه چش نقب مشهوره چون
 از قلع کرامت به نسبت کمره با غون میرزا رسیده و مقول میوه و غیره ازین قلع
 و فراتقا با سایر اولاد خود را بر اولاد شجاع اسطه در کمره قلع کمره تر شده و کرامت
 قلع و زمره و خزان ماکر و غیره مصلحت در صم و صلح دیده چون جلیت
 ناب اسطه در قلع کرامت از غون میرزا مباردا اگر قلع نقب کرده و فراتقا ازین قلع
 سفید قلع کمره با غیب و کرامت اسطه است و اولاد کرامت به نسبت بر دین

مانه با این جهت با فراتقا پسر دین قلع و قلع صم قلع پسر دین بر بار و تر کانه چش و کرامت
 فراتقا کرامت پسر از انطوت قلع کمان یا جلیت ناب اسطه و قلع کرامت و فراتقا کرامت کرامت
 پسر دین کرامت در دانه تر شده و فراتقا کرامت کرامت را منظم ساخته و نسبت داده و
 اینچنان را منظم کرده و حکومت کرامت را با او سپرد و پسر شجاع اسطه نقب بفرغ
 الله له داده و در دانه خاکی شده و پسر از دانه سترن و فراتقا کرامت سفید الملک میرزا
 ازین و با پسر از دانه قلع کرامت که در آن ولایت بهم بسته بود بر کرامت کرامت و در
 کاظم خان قراخیز در آن وقت همراه او بود و مسیح اینها ذکر و دست شام شده
 و او بعد میرزا با صر و بنایه بود و از کرامت بقاعه سفید الملک میرزا پسر دین کرامت
 و سفید الملک میرزا از غایت جلیت و کرامت حوت و هر چه بر خورده داده و کرامت
 در شیر زعفران شده و دست و پایش طرزه و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
 کرامت و او بعد میرزا کرامت کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
 ناب اسطه کرامت کرامت و کرامت خاکی کرامت کرامت در قلع و فراتقا کرامت

میگرد و صلاحتی نیست بر از اصول ایند که در دست بار و می خوانند و از آن جهت
 نیستی در ضبط استغنیای نعم بود و تنبیه معقول نعم و میز معروف نام را از این استغنیای
 در خود را بجز روان در خواه نامیده و در تسلط میرودان در دوران محال است سر داشت
 در دست آورده بحسب این که ظاهر آن در خون خوانند این را هر یک حال از محال است اگر او
 در بیشتر سینه آن آن محال است را بخوبی می رسد و خود در بیان ادویه و کالت آنها را
 مرصعه و هر کدام باین جهت حاکم در و می را هم در محال است اگر او هم از در دیات قنار
 به تسلط کرده بود و یا بنوعی هر وقت حاکم ولایت بر ملالت را در خوانند قنار حرقه
 میرد یا می طایفه بخواند و روان را در کف حضرت خوانند این محال است را آورده بکیم
 اگر او به نادر را حاجت و باز شد محال است و بقطع طرق حرقین می کند و باین سبب
 قریب بدو به امر از ولایت معظم مختارانه بعد از آن که غرض خوانند این را شکر که
 اندر لکن در محال است اگر او را نماید در باز و نظام بر سر قلعه بر او دست و دست
 سر و قلعه کان من از بر او دست برست آمده و از آنجا سر را بر بال دست رفته قلعه

برده و نیز بقرت آمده اگر او به نادر با کد به کد و کسر بقلعه کله که کجاست و دست
 استغنیای در مقام اطاعت آمده استقامت تمام در امر ملک ادویه پیا شد و انواع قنار
 بر سر تیغ عقین این را در عقیق قنار بر او کسر به کد قنار سر تیغ روانه شده و پس از
 الحاق محقق در سر تیغ بر سر قلعه سر داشت رفته قنار هم آقا با کف قنار روان در از قلعه
 سر داشت کجاست و کد قنار سر تیغ از راه صعب قنار را کشته بر سر قلعه در بند
 و قنار از قنار میرودان در دست رفته قلعه است را بقرت قریب کوبیده بود است
 عدویر و میان طایفه شجاع در آن در طرفت بعد از نیز کسر قنار و سبب با آنها به
 در از میرودان در نسبت بدست دوم سر نیز بر او آورده و از طرفت عادی نیز
 بر سر با شایعیت عادی و کثرت بر سر میرودان در از آنه چون میر از چهار طرف
 خود را غرقه در می رسد و دیده اولاد هر از آن نیز بر بند داده کسریان بعد از او را
 از سر خود منع نمود و هر از آن عکس قنار سر تیغ داده عقیق اطاعت و بند کما
 ادویه و نیز بر سر کسر از آنجا که از خود منفعت حاجت بر از آنکه در از طرف

کسر نبرد آذربایجان بر سر میراث رانده با او مجرب وصال مغشوشه و فتنه عادی را
از او منتزع ساخته بکمر دار مهر رفت و از هیئت مخوف مرتب بکرمی مالای سیدیه
با مودت و نظام فشار ارضی بار میر نمود نظام تمام در امر سرحدات عهدش تمام تقاضای
رشتن در تمام ملک آذربایجان از دهان هر که **نکر احوال فرمان کد زنده**
ناب الهی عهدش از بدست قزاقان و کز قزاقان قزاقان چون ترکانه بدست
مختر سبب علت سالها سانی مکتبی و اطاعت و ترس بکار گذارنده مقدم بر مغشوشه
بلکه در سرحدات کانی خونیز آردم نشسته از قطع طریق و هر مغشوشه همان دست باز
من نشسته از مملکت ایچکات در مقام امن الهی قورده با رتبه خیزد او در
رکوة باد داده بودند و نیز از کزاقان قزاقان در مملکت ترتیب بتغلب و تسلط نشسته
گذاشته بود که نام الهی نظر مانع مغشوشه در باره از عهدش بر نهم نظام مملکت
خزان و تنبیه مغشوشه آن همانا کسر از نظام آذربایجان در زمانه کسریان بیرون
آید رسم ایثار و سخاوت با پادشاه مرحوم بر سر ترکانیه و سر رانده و بهر از تقاضای

و روز و شب بدست سرخر رسیده در خیابان کرداب بلبا بر نحو محیط دیده بیکد روز
در چهار دیوار و دهشته خود را کف در کف هر روز آن لغز تر و کثرت سرانان
خونفشان با خود درین از بر سر جمع اموال و غنای و رتبه از رتبه و شرف و جمع احوال
اطفال این سبقت سرانان آذربایجان داده و بهر تر و تقاضای آنکافی با بکلیه سرکار
ناب الهی با هم آیند بر سر هر راه میریم راه هر که بهر کف و پادشاه مرحوم با بهشت
مغشوشه قزاقان ترتیب فرستاده با دست و مرحوم مغشوشه قزاقان را منتهال کرده و حق و حق
از هر نام الهی نیز و یک ترتیب مغشوشه قزاقان به استقبال سفارت و کار نام الهی با
کسریان نظام و توانمند بکار ترتیب رسیده کزاقان را بعد از آن حرام سرده روانه مشهد
مغشوشه ساحت و چون پادشاه مرحوم امان داده بود احوال خیر نیزه بر زنده است
در وقت احوال بحر است در در الهی نیزه بحر و امان زنده گانه کشته انقص کار نام الهی
مملکت ترتیب از خواب و خطا سرده و عیال و اموال عیال را نیزه در فتنه عیال اگر
بجود نام مغشوشه کشته فتنه از خواب و عیال مغشوشه بر نیزه هم کار انشر فرستاده

و بعد از این مقوات و انضباط تمام تمام در امر خراسان و در مشهد مقدس شده سکریان
آذربایجان را که سه سال یوباق نموده و در عتبات اعیانه بفرستاد و در خراج نظام صفای
و خراج بهادران و در قریه و در قریه چنان نظام کلی را وضع داد که آذربایجان حقیقه و خراج
خان و در قریه و در قریه سیستان و آذربایجان سرگردان ملک و مقفاران و آذربایجان
صاق القضا بحال آمدن مشهد مقدس رسیدن وقت از بهار آمدن و در مشهد مقدس که
و بخیر و به بخیر روانه شد و مقفاران و خراسان و خراسان و خراسان بودم از
طیای میزدند که نیست خاقان مقفاران و خراسان و خراسان و خراسان
خوفاست قریه خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
التجیه و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
در ملک خراسان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان

و بعد

و بسبب قلع و قمع زمانه خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
آذربایجان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
نمیشد با شمره و در دانه ساقی این انواع اگر مقفاران بود است که بعد از آن ملک
خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
از خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
با چهارم نفر خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
از طایفه قریه و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
از بهار گذشته تا که خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
بودند و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
آنها را دیرینه و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
که گرفته آن گذشته و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان

تو سرور و خدایه سرور بخیر و برکت ز مبدی سلام بکامه خور برده و به کیم اسرار و توانم
نما القه سرکار بایست بر دق کلمه های خدایان و به کیم سرور و کیم سرور
خوار و آرم علیه السلام عام رسانید و فاقان مقور و عارفان را باین راه خود را تیرا کرده
و خدایان دیگر را محسوس فرستاد و سرکار بایست بر دق کلمه های خدایان و به کیم سرور
در زاهدان است و در محبت بایست بر دق کلمه های خدایان و به کیم سرور
و کانون فاطمه و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
نسبت بر سرکار بایست بر دق کلمه های خدایان و به کیم سرور و کیم سرور
کرد که ز سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
طوفان و نفوذ و در دین و در جهان بین و در هر اندیشه و هر با نمودند
بطور و مختلف و در دست فغان و سرور و سرور که کاکان سرکار بایست بر دق
و بخاندان و دیگران و در دست و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
میر و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور

بایست

این سخن نغمه هم بکیم سرکار بایست بر دق کلمه های خدایان و به کیم سرور
با و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
در میان میگذراند و چون فرایق شریف سرکار بایست بر دق کلمه های خدایان
مغفرت سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
فغان مقور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و به کیم سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
مرضی سالم و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
سود و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و در این اوقات سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
مغفرت سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
امیر و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
سپار و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور

خسرو میرزا از کمال با قوتی رضی شده بار و پیش از آمدن و میرزاده احمد میرزا را که یکم باشد
 مرحوم مامد بفرمایا بجزند بعد از آنکه خدمت نموده بادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بنیاد
 مسند مقدمه سرافراز بخشیده و جهت مصلحت و نوزدات و کبر و اندوخته و میرزاده خسرو
 میرزا از پیش از در و در و حرکت داده و در بند فرمایا یعنی بار و میرزاده مرحوم میرزا با اتفاق
 کسر از بابان و فرمایان و در حرکت آمده از راه قلعه کوهستان روانه هرات و خبر پیش
 خود را بخدمت نام بسمطه مودت و پیشتر و چون قلعه کوهستان را که در سر راه کتیران و
 در دست افغانه هرات بود گذشتن و گذشتن مصلحت فرمود این سبب بادشاه مرحوم
 امیرزاده خسرو میرزا را بنیاد آن قلعه مامد و بعد از امیرزاده چهار روز قلعه را همراهی
 فامس سلطان صوبه در زمانه مبارکه بفرستاد که قلعه کوهستان مقصد آمدن و بار و پیشتر
 بگذرد و از دست مسندم کرده قلعه کوهستان را آمدن و قلعه مستخر شده از دست هرات
 روانه شد چون از راه غور باین رسید اما قلعه غور باین که نه یکم متروک و در اول کسر شده
 بعضی بادشاه مرحوم خواسته و قلعه یکم مصلحت کسر کسر قلعه غور باین را نیز مستخر کرده و بر سر راه

و

روند بجمع خان بجزند در کس کمال و در تمام بود که در مملکت خود باین بجهت و تفریق
 در مملکت خود را نگاه داشتند و تقارن خود را بر این دیده بود که در نظرت کسر از راه
 بگویند و چنان کردند باینجهت در کس کفایت را در صواب را باینجهت و تفریق
 کیش برده و پیشتر مسند و بهین مصلحت و در غور و هرات متوق مانده از غور و کس خود را
 در وقت باینجهت و اگر فتح هرات میسر کرد و غور باین خود بجهت مصلحت خواهد بود و بعد از آن
 در کتیران را در غور باین مصلحت مامد آمده تا خیزد و کار هرات واقع شود و بعد از متروک
 غور باین نشسته از غور و هرات مانده هرات متروک و غور را به میرزا از پیشتر مسند هرات
 با قیام باینجهت شبیان خدمت بادشاه مرحوم آمده مسند و کسر از راه میرزاده کاهرا
 از خبر و مصلحت از دست آمدن شده از غور و مصلحت مصلحت فیه خود و طریقت افغان و میرزاده
 در در فراموش و بجزند در غور و بعد از آنکه در دست هرات و قلعه هرات را بسته
 متروک خود در پیش در در اول در غور و هرات بجزند و بعد از آنکه در غور و هرات
 از خبر برون آمده امیرزاده خسرو میرزا و امیرزاده احمد میرزا در همان راه و در کس یکم مصلحت

باقی مانده نورسند مقدمه بر بار و در سیده و مقدمه کجی در هر جوانی دیده شد و در آغاز
 تمام میرزاگان ایشان را به در خانه و در باره و نهاده را به حضور محرم به نزدیک و قریب
 بر در خانه نهادند و رسانیدند که سکرته سر باز و وقت که آهسته در هر جوانی در مکانی که
 بادل و اما در محرم است آهسته توقف و منتظر بماند و در وقت در مکانی برابر کردن در درگاه
 خوش و بستن سکرته آن در درگاه و در محرم را در دورا حرکت داده و به اجازت را به میرزاده
 حضور میرزا سپردند و در محرم مناسب فرمودند و در محرم را در محرم حاضر و با سکرته آن سکرته در درگاه
 خوش روان شده و هر یک از در درگاه خوش بقدر سه چهارم از نفیر بیرون آمده و بقایه سکرته
 ماه محرم آن محبت را مستحق و متوقف ساختند و میرزا در هر روز از در درگاه در نزدیک
 مقبره عبدالعزیز و سکرته آن را به در جای سکرته در محرم را در سکرته آن را به در سکرته
 سکرته در درگاه خوش آمده و در آن در محرم در سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 روز با در ماه محرم بر سر کتاف نام فرستاد که سلم نظام بود با یک فریاد و یک عجله و قریب
 سکرته در درگاه خوش حاضر فرمودند و آهسته نیز از قلم سکرته آن آمده و آهسته سکرته

چون آمدن در سربازان میرزا دیدند و هنوز در کار جنگ هار تا نه آهسته آهسته رفتن
 غالب آمده بقدر سیده نورسند و بقدر در در سبب به حضور محرم را در درگاه و در سبب
 مانده با در ماه محرم میرزا و حضور میرزا را به محبت و به حضور میرزا و در سبب آهسته آهسته
 نشاندند و محرم را در آن هنگام متوقف ساختند و قریب سکرته را به در سکرته سکرته سکرته
 نیز سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 مکانی که در واقع شده در مکان محرم به محبت و به حضور محرم را در محرم را در محرم
 آهسته از در سکرته آن آمده و به سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 رانند و به محبت و به سکرته آن آمده و به سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته
 سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته سکرته

شده جبر از طریق مغول و خروج کرده اند و نائب جنگ قایم بجهت زنده زنده بهرام
 نام فرستاده گامران میرزا دست شاه مرحوم آمده است عارض صلح نمود و در این گفتار صلح
 کرد و سپاه افغانه ظاهر شده باد شاه مرحوم را از کید افغانه آگاه کرد و در تبرغانه جاریه
 سرقت برده مهر خان و قباچ را با برادره ماکو مبرگر و کاکا تک به افغانه مأمور
 و نموده نظر بقلب مأمورین افغانه این ترا احاطه کرده نماید و در افغانه نفوذ و تسلط
 و آتاک بک ماکو بقدر رسید و باقی خوار بکوه کشیده است و از باد شاه مرحوم نموده باد شاه
 مرحوم ممبر را به فرستاده آنها مستغنی و بار و رسانیده بختبر انکه ملا بهرام سرس در میان
 در ویران طاعت خوار بایستد و بدست ببرد و رفت بر زمین و قانع بقلب
 مکر آرد و در آنجا کج کرده بروضه گاه آمده منزل کرده در روز در ویران بنگران نیز افغانه
 بر بر راه آمده باقرادان بجنگ شهنشهر رسیده خود تا بهر مالان این را زد و بپای
 بروضه گاه مراد بادشاهان افغانه است و قلعه محصور و در محفظین افغانه که در آن قلعه
 بودند مجادله گشته و مصفا خان سرست و فتح بهادران مأمور متحیر و قلعه شده و نایب

مستحق

مستحق را بحیثیت خطا در آورده و در ایام توقف در وضه گاه بهر افغان قاتلین و بهادران
 بکشتن نایب را و بیا که افغانه خبر در شده سر راه بر آورده آغاز جنگ کرده بهر افغان
 متعین در قلعه شده به افغانه متعین و خبر بار و زبانه از کفایت آگاه بود باد شاه مرحوم
 در روز نظام و قریب در ستم افغانه را که زبانه بهر افغان با بهر ان بدست دارد
 از رسته در آن مکان خبر در و نایب بهر رنده در قلعه عیبهده و مأمور فرود
 بریزد و الانعام قایم مقام با پشت هزار نفر و یک در هر است رسید بر آن غنی
 از بهر از جویب که قریب به هر مالان است حرکت فتنه نزل اجل در بهر از جویب
 واقع شده و حرکت نایب بهر رنده در قلعه طرمان در و رسته متعین و مأمورین
 میرزا الانعام قایم مقام با کشتن عراق و مأموران کفایت باد شاه مرحوم در ستم میرزا
 در آن میرزا چون حرکت باد شاه مرحوم از قلعه و نایب سمیت میرزا در و رنده
 مسموم کرد نایب بهر کویه و کفایت فغان منفرد مروض آید و در این راه بر آن تدریش
 و سرکار نایب بهر را بهر متعین و مأموران کفایت آید و میرزا کشتن عراق و تهر باد و مأموران

خوبان نظام و قانون که مقرر بود و ملاحظه انهم اختلالات و تفرقات در آن مملکت
 عراق ساخته و بعضی و بعضی را در کاتب نامه مرحوم که سیده در میان و مال معایق نموده
 و دیگر نظم نظام جدید است که در میان و میان در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 نظام از دست راسته و بعضی که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 با از از دست راسته و بعضی که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 متین و عقیده در این حق معظم مقرر شده و افراد و افراد نظام را با بابت و رعایت
 لغو نموده و دیگر در سرجقه و سر دست و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر
 خرد با اجازه امیر نظام یعنی میفرموده و عزل و نصب را در این ماصب فریبه و جبری
 و آنکه در معیونه احد را از صاحبان و در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 و آنکه در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 آن که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 در آن معیونه احد را از صاحبان و در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن

خوبان نظام و قانون که مقرر بود و ملاحظه انهم اختلالات و تفرقات در آن مملکت
 عراق ساخته و بعضی و بعضی را در کاتب نامه مرحوم که سیده در میان و مال معایق نموده
 و دیگر نظم نظام جدید است که در میان و میان در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 نظام از دست راسته و بعضی که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 با از از دست راسته و بعضی که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 متین و عقیده در این حق معظم مقرر شده و افراد و افراد نظام را با بابت و رعایت
 لغو نموده و دیگر در سرجقه و سر دست و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر و سایر
 خرد با اجازه امیر نظام یعنی میفرموده و عزل و نصب را در این ماصب فریبه و جبری
 و آنکه در معیونه احد را از صاحبان و در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 و آنکه در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 آن که در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن
 در آن معیونه احد را از صاحبان و در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن در میان آن

بهرات سیرت شایسته کامران فرستاده دایست ایشان فرزندت که معالجه داده اند
 و زکریا برده بغیر از این که در شهرت اینک در دار کلمه واقع شود
 و نام سبط ز منته مقدمه را در احضار فرستاده طبر حیدر که بیده را به منته مقدمه
 افتاده دیک منزل از بهرات و کت کرده بغیر از سعادت تقی میرا سیرت زاده کامران
 با بغیر از امرا اتفاق ارطوت شاهزاده محبت بادشاه مرحوم آفرین عریفه و شکیب
 آورده که رانید و کاغذتار که ووداد طوقی بهم داده و رضی برات شه در انبار
 کرج کرده بادشاه مرحوم تقی طغیت پاک خود صدق نه بگذشت میرزا دکان راکاب
 خوشتره میرزاده خرد میرزا را با عریفه در دار کلمه محبت خاقان مغیر فرستاده
 و در اندر آردان و تقی بنصب سعید میرزا و شاه مرحوم کعلو میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام بخای که بعد از این تفصیل در حاشیه میارید که در فرستاده بادشاه
 مرحوم اراده که است فرستادن میرزاده خرد میرزا را موقت ساخت و میرزاده خرد خرد
 نسفا طعنه گفته از این بی میرزا ابوالقاسم قائم مقام بنابر خواه ایند عاقل و است بعضی

سید را سیرت که است خاندن طبر پاک بادشاه مرحوم در سنه هزار و سیست و هشت
 با میرزاده خرد میرزا مرحوم ز منته بغیر از این عاریت که ضالفت که جناب قائم مقام
 که در باجست شه معلوم مستقر میسر و در مخ باک بادشاه مرحوم که در جوانی خیر محض
 خیر بود ازین حربه احوال و سرعتهای غم و باعث قطع صلح ارقام است باک و میرزا
 و نیز از مرعش بادشاه مرحوم که بعد از دفع دروغ میرزا ابوالقاسم روضه حیرت و کمال
 در زرع بادشاه را حجتا دیده اند اما خواهیم دید معلوم شد و همه بادشاه
 درین مراد و رخ بنه خاندن در مقام خود بهجات گفته خواهرش العقیه بادشاه مرحوم
 با بهر عزا در در و در و منته مقدمه سر و صبح نظام نقشها را سیاه کرده در زیرها
 بهر در سیاه کشیده و طایفه طلبها را و آورده زده در غایت قرن و عدل دارنده
 مقدمه در پنجم ماه رجب الحریب سنه هزار و سیست و هشت و بعد از لازم
 نفرت در در و آستانه مبارکه امام ناصر خان کمان و بهر از حجت عدل و بعضی
 لغز مقلد ابسطه میرزا دکان بدست نقل کرده بجان قیر رسانیده و پس از

اولاد را که این عمر باشد و هر چه هست به فرزندانشان بخشد و در بسترش از رزق بگذرد
بکفک در آید و خود مستحق این منصب نباشد و بخیال ابن الکلب که با هم سر برستی
اولاد ناب الهی را روانه آریایان سوره آوریایان راه مایه اقدار و دولت نایب
اسلمه مرحوم یوسف شده ارا را بنا مرحوم یوسف طایفه مقهقه میرزا علی اکبر نا
معه خود باقی نامه با نادر بایان بنیر اولاد ناب الهی فرستاده و در مصل نام
پایم و علی برکتی خاطر این از این دعا که در حالت شاهر از آن آمدن بخوی
دارد میم نیاشد و در امیرزادگان بنیر بکزان امیر نظام حجاب بکلیه گرفته به
نیز حرام روانه دار بکدام طراشیم و اما قان مقهور این رخ عینات را که از پهل
خواب بکلیه باب و اسلمه مرصنه سخنان حکمت آینه در حجاب این در معبر این اثر
در امیکند ایند و ساهرا در کان عراق معبر بکلیه سلطان و معبر بکلیه توانا راه
و داد و آنگار گوید و که حبیب میرزا حسن است الدوم حاکم کرمان و در بکدام فرست
بکلیه سلطان بسبب شین حجاب خلعت معصوم و از اولاد ناب الهی با در سینه بود

نعمان ز شسته بعد از در خای کنگه و آل است بر دانات تقرب نیک در خزان ابرم
 خورده که آذربایکان **ذکر احوال است آذربایکان که در سرین خبر این قضیه جانن آذربایکان**
 خانان مغولان مع الکبر را در آقا که حسن پیغمبر است خاصه شریف بود مادر زعفر که
 خبر این واقعه را که بر یو در اول اسطخیز با میرزاده بهرام میرزا با میرزاده فریدون میرزا
 رسانیده و مخبر آنکه اینها که در است یونیز از این خبر مستغفر سازد آقا مع الکبر نیز
 رسیده چه فریم که جان باهر آذربایکان گذشت و بکینه و ضرر و اضطراب
 در میان اولاد ناب اسطخیز و رعیت و کثرت بود که نهفت شبانه روز یکپیکر است
 اخبار و دستور مغولان که شتی حالند و لازم اینجی حربه و قایم است تقویا
 بر جو بادشاه مرحوم تسع داده و چون یک پیکان را رافع ابن نقصان و جیران این
 سکت داشته به قیام یک پیکر شده و در اردو می نیرد اینها که در است بو لیدون
 رسیده این خبر جانن بوزارم فوت کشته و در کان در سه از پیکر در یک
 پشته است محو بود و عیضه شمر بر خفته که در و جانن بر این پیکر است بادشاه

روانده است

روانده است و عیضه بعد از سرین مع خان این نظام فرستاده سبب حکایت طرد اسطخیز
 در صحنه شده بعد از پشته عیضه شمر مغولان در صلح و است بادشاه مرحوم بهر خانان
 مغولان عرض داده است کرده همراه آقا مع الکبر شسته است روانه نمایند و جواب داشته است
 طرد اسطخیز را نیز بطریق مشروطه صبح با کرده از شریف آوردن این خانان را
 بعد از شسته از سر شده و میرزاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با میرزا اولاد ناب اسطخیز
 در آقا آذربایکان عرض داده است ز شسته شمر را هم با دمانه را به نسبت بادشاه مرحوم
 و نعم لغیر بجا آورده همراه آقا مع الکبر شسته است روانه ساخته و سر از وصول خبر
 این واقعه اگر که سره سر از کربان غول سرین آورده که کربان میرزا در دست
 تجارت و عدالت سره کشته حال در و طایفه روانه را جاپه و فغانه کریم خان
 روانه در سه فرخنده در میم و کینه او دست بسته برده و اگر ادبلا در سر ستم خوی
 دما که قطع طرفی و قدر من و دین و کشتن اموال بخارا تمام نموده و بکینه و دلایت سر ستم
 هم بر آمد و طایفه اگر که در آن آفات مطیع و کلام دولت روح نموده و بر پیکر

تمام را از سره معرفت سده بختی و ولایت همایه در کفایم فرصت یکو سینه
 کفایم میرردان در عظیم و قدر سده بعد و در همین اوقات که خان ایر نظام از این
 دعا کرد و دست سلسله هزار تان خواهر برادر لکات فرمان خواسته اندیکار و دست
 در راه خدایکند و در جوار رحمت و ولایت بهم برآید و باین تمجید خواهر مقدور بنویسد
 از رعیت که که بود هر هزار آن فقره قرین نعم و باریده بارم جوهر از جواهر لکات
 مردانه در خانه بنزد که خان ایر نظام فرستاده در رفاهات مرجعه باد شاه مرحوم
 با حقه خدمات راهبر که زرد و در همین چند روز که خان ایر نظام از آنجا که گویست
 بادشاهر حاکم ملک خرد و در دریا خواسته و خور و در اسطوخودوس بقیعه خانه از
 محال نمی آید اینکار و دست نیز بخوابش و بقیعه خانه رفته جای سینه و دینی
 خور با دست متوفیان عظام بدو هم مفاصا کرده و چهار بخور از آن که بانی گشته
 سده بود حواله برات در آن نعم جمع برات در آن تائب عیم خواهر داده از سده از کفایم
 شاه و ملک قائم بر آید و زنده از هزار آن برات در بخور لقمه اندیکار و

و دست متوفیان عظام بدو هم مفاصا کرده و چهار بخور از آن که بانی گشته
 سده بود حواله برات در آن نعم جمع برات در آن تائب عیم خواهر داده از سده از کفایم
 شاه و ملک قائم بر آید و زنده از هزار آن برات در بخور لقمه اندیکار و
 کفایم میرردان در عظیم و قدر سده بعد و در همین اوقات که خان ایر نظام از این
 دعا کرد و دست سلسله هزار تان خواهر برادر لکات فرمان خواسته اندیکار و دست
 در راه خدایکند و در جوار رحمت و ولایت بهم برآید و باین تمجید خواهر مقدور بنویسد
 از رعیت که که بود هر هزار آن فقره قرین نعم و باریده بارم جوهر از جواهر لکات
 مردانه در خانه بنزد که خان ایر نظام فرستاده در رفاهات مرجعه باد شاه مرحوم
 با حقه خدمات راهبر که زرد و در همین چند روز که خان ایر نظام از آنجا که گویست
 بادشاهر حاکم ملک خرد و در دریا خواسته و خور و در اسطوخودوس بقیعه خانه از
 محال نمی آید اینکار و دست نیز بخوابش و بقیعه خانه رفته جای سینه و دینی
 خور با دست متوفیان عظام بدو هم مفاصا کرده و چهار بخور از آن که بانی گشته
 سده بود حواله برات در آن نعم جمع برات در آن تائب عیم خواهر داده از سده از کفایم
 شاه و ملک قائم بر آید و زنده از هزار آن برات در بخور لقمه اندیکار و

و دست متوفیان عظام بدو هم مفاصا کرده و چهار بخور از آن که بانی گشته
 سده بود حواله برات در آن نعم جمع برات در آن تائب عیم خواهر داده از سده از کفایم
 شاه و ملک قائم بر آید و زنده از هزار آن برات در بخور لقمه اندیکار و
 کفایم میرردان در عظیم و قدر سده بعد و در همین اوقات که خان ایر نظام از این
 دعا کرد و دست سلسله هزار تان خواهر برادر لکات فرمان خواسته اندیکار و دست
 در راه خدایکند و در جوار رحمت و ولایت بهم برآید و باین تمجید خواهر مقدور بنویسد
 از رعیت که که بود هر هزار آن فقره قرین نعم و باریده بارم جوهر از جواهر لکات
 مردانه در خانه بنزد که خان ایر نظام فرستاده در رفاهات مرجعه باد شاه مرحوم
 با حقه خدمات راهبر که زرد و در همین چند روز که خان ایر نظام از آنجا که گویست
 بادشاهر حاکم ملک خرد و در دریا خواسته و خور و در اسطوخودوس بقیعه خانه از
 محال نمی آید اینکار و دست نیز بخوابش و بقیعه خانه رفته جای سینه و دینی
 خور با دست متوفیان عظام بدو هم مفاصا کرده و چهار بخور از آن که بانی گشته
 سده بود حواله برات در آن نعم جمع برات در آن تائب عیم خواهر داده از سده از کفایم
 شاه و ملک قائم بر آید و زنده از هزار آن برات در بخور لقمه اندیکار و

و تقسیم انعام اینجاکه در خدمت بادشاه مرجم که همه امانت ایران بقدری خیرش سر
کرده و دیگر کارش بر میان بسته بغیر غایب خاست در کار خیر خواهر گشته و دیگر کار
افراد این مسلم اقدام نمود در اندر حال قریب تر از هر موضع اینجاکه خال ایند کار
و است را به پخته موضع انعام نمود و انکار و نحو این خود در خدمت بادشاه مرجم با هزار
و جناب از این دعا کرد و مستعان ایند کار گشته از منزل تربت جام انعام
در موقوفه ساقش الثقات بادشاه مرجم نسبت باین دعا کرد و مستعان ایند کار
نمود و در خدمت و در خدمت که از این دعا کار هر پیشه اگر اینجاکه میله میله و چون
ابتداء استقلال بادشاه مرجم بود و هنوز در امر سیران در عایا جناب استقامت و استقلال
نموده و میرا ابر القاسم را در خدمت و در خدمت به خیال میباشند تا جاکه استقامت
و است خود بغیر و این ار که ابرام و در در آن موقوفه بکلیت در بر میرا
میباشد و تا در مرقع خود در آنجا که نکرده و او را هر شرفی همایان از مکه میاده
نموده باشد و در احوال فرمایان گفتند که میرا و خیر میرا و او را در میان باد

ختم

مرجم در امر خیر و در حق چون در منزل تربت جام مانوریت میرا و خیر میرا و خیر
سبب هر کار میرا ابر القاسم بر خور و میرا ابر القاسم میرا و خیر میرا سبب برام
خوردن این مانوریت را و خیر از راه خیر با این کیفیت میان نمود که علت فتح
این عرفیت عدم اعتقاد بادشاه بر خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
در خدمت و در خدمت میرا ابر القاسم سیران با این موقوفه در لایم حیات نام سبطه
ابراجم میرا و خیر میرا و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
خیر میرا و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
و سایر برادران بادشاه مرجم در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
در عیال و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
موقوفه و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
موقوفه و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
موقوفه و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت

روانه کرد و مخبر سر از طرف ایراد آمد و نیز از تیر سته کار مضرب آورد با جان زنده است
 بادناه مرحوم غم از این زنده مقدر روانه آورد با جان صاحب میرزاده خسرو میرزا از این
 حوالت که از میرزا ابراهیم به عیادت سر نیز دکنست که از بادناه مرحوم اذن جفا
 خود را بجهت مقدر خواست بادناه مرحوم اذن فرماید داده در مشهد مقدس بکشد
 سرفتنده از آنجا که بکشد خجالت نام مقام را سینه تا در بین بنیها بکشد و بگوید
 در ستم ایند که در جوت با عرض و است ایند که بکشد بادناه مرحوم رسید و جفا
 اطاعت و فرمانبرداری از میرزا دکان و محرم سکران در عیال آورد با جان را بر اثر حصول
 جبار گردان هر نظام بود روز را سینه نقیب بادناه مرحوم را که میرزا از مقام از طرف
 امرات آورد با جان خصوصاً از طرف ایند که موش ماسه بعد ترین طینان منف
 پس از این مقامات میرزا ابوالقاسم در خربسب ایند که طر حراته ترکش زشته بخت
 رفر از طرف بادناه مرحوم بکشد با رخان صفت الدلم زشته سر از عیادت بسیار
 در میرزاده خسرو میرزا زشته بود و میوایم او را که در زنده در موجود میرزا نام کاف
 مع

مع

مع هر نام خواند و مقدر او بکشد بود که در سایر خبر خواهر این مطلب را با میرزا از خبر
 میرزا حاتم غم نام و تن جابا بر این نوشته را بگوید و با میرزا سفارش کرده بود که
 در وقت روانه شدن پیشتر میرزاده خسرو میرزا زشته از ادم زشته به در کله فرج او
 تا میرزاده مستقر از رفی این جابا بر کوه و نیز سفارش جابا بر کرده بود که اگر میرزا از خبر
 میرزا زشته عیادت را بخواند بیضا بقیه تسلیم نماید که بخواند تا در علم زشته عیادت و کله
 در است ایراد آمده کانه رفر ح با صفت الدلم زشته سده با الف با تانه که از ادم
 رفر و پیشتر ایراد کرده بود بود خوانده متیقن از کلمات میرزا ابوالقاسم بر به الف
 بادناه سده و سیب صفین و کم تحریر و غفلت از مقام مردم در کار کمال اقام
 بر وجود استیلا یافته به اذن و اجازه بادناه فرزند برقرار حیات نمود از غایت
 قوام و یکسانه روز در مشهد مقدس خواهر بنی بود و سینه از آنجا راه دار کله فرج
 پیشتر کشت میرزا ابوالقاسم نام مقام که منظر ظهور این نوع حکایت بعد از است
 بادناه مرحوم زبان بصرفی معالمت خود که بیعت عرض کرده بود کرده این حرکت را

چگونه میفهمند مردمان صدمات و ترس میگذرانان را و باذن و تقاضای ما دست میانند
 در بهر حالت با دانه معلوم حقیقه قرائت داده اند و غایت و دانه از همه جهات بخیر راه
 میگذرانند و چون بسیار راه در این سفر و مشغول بکار کردن اوقات نظام و دوازه آن سفر شده
 بقدر چهار هزار نفر نظام و دوازه در فریه مارگان حاضر آمدند و در جمیع راهها سر زد و اگر از راه
 گذشت و مطلق از حقیقت حال نشود و چون طایفه جلد در قتل و بیدار آمدن بسیار صاحب
 در دست آورده اند چنانکه بولدر احوال است که بیان چادر را که در آید و نظام باید نیز
 در آن سفلی عظیم و عبارت آنکه بگوید میگوید که بکشد و بکشد و در میان
 فتنه و بیدار شدن آن سه منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد با طایفه بکشد
 بپایان کند باید در ضیق و محنت از قتل و بیدار شدن و خنده روز در آن مابین وقت
 در نزد در آن منازل ایشان بر خورده به تنه ایشان اقدام نماید و این کار و دست بپا
 بدین آنکه ایشان را در آن منازل ممانعت خواهد کرد و آن سه راه بود و فریه مارگان خبر رسید
 و طایفه بکشد و قتل و کشتن عازم میباشند که آنجا رسیدند و بود و در آنجا رسیدند و غیاب

کشته

ما که در این سفر فهمیم با جمیع خود با این جمیع می توانیم که دست و قدم بکنیم
 ما که رسیده خا بایانان بر کوهستان رسید ایرداف را دید و از ما که دختر را را بر
 احمد خان ایرداف میرد و در این سفر فهمیم در این چند روز در میان این جمیع باشد
 و کوهستان این نظام نیز از دست و در خواست غلبه و طایفه جلد را در دست علم ایران
 در مقام تنه ایشان است چنانکه خوراه ندانند سر و در آن آنکه دست نیز بر سر نشین
 خود حکم غلبه و مانع از دوازه طایفه جلد ناک دولت در بر داشته الفقه این کار
 است بقدر و فرستاد از قبیله ما که کشته و آن نصف شب بیدار بباران و در قریه
 مسطرحه و در آن نصف شب بیدار بباران سوخته است همه جا در دانه که اکثر حرکت
 کرده و دست طایفه صبح بطرافت جلد رسیده طایفه فرزند به خبر از حوادث در آنجا
 در دست بیدار نشسته بقدر ما که شکر ایران را چون در بار جلد محیط خود دیده
 بنیاز آنکه دست عیال را در فرار نمایند چاره نمیدانند و میگوشایند دست بپا
 لغت کشته خا بایانان با جمیع ما که در دوازهان بر آخر زمان کشته بباران

در بحر حقیق را به ضرب کلمه بر تفسیر مذهب و عقیده ساخته اند تا هر که
 فایده در جانها غایب با باطنه نفس سرانجام یافته شود به سبب یاری گیران دست
 دست و جوق جوق مغفارت و تالیع آمدند و در بیکرمان عظم کمر و زرقه جلال
 و اسیر توان خود در غایت قریب بهشتی که سقده و بخیزار کاو و کاسه شسته
 مصلحه است خسته و دایمان در دست کسریان اند و در بهشت انوار الیه که در سینه
 تالیع روش و سر شانه رز اند تا هر که در آنجا اقامت نموده جنت را بیا
 تا به یاریند بر آید و در هر سنگ است راه بهیمنه و خبر بهیمنه که بر صفت شرط
 مصالحه و تین ایران در دم سرعه در آن است و دم بهیمنه از طوایف و عیار ایران
 در دولت خود حاضر دارد و در راه معایت با تالیان سرعه در عکس از رستم
 فایده مترتب فرست از جمله اینها که هر که در کسریان سرور و زنده است درین
 باب نوشته و گمان فرستاده و با شادان در دولت تر و بهیمنه در راه که تا بهیمنه
 در در طوایف و در هر صفت آمده و درین است که در طوایف و در آن است بهیمنه

است

مستعد نیز در سرعه حاضر بود اینها که در دست غنیمت یافته و بهیمنه ان سرعه از راه
 حال ماکو و قزاقون بهیمنه در دست و غنیمت یافتن بهیمنه ان ایراد را نیز
 در خصایر و ان لغت و غنیمت یافتن که در دست با دنا هر یک از آن سره با دنا هر یک از آن سره
 لغت کوچا نین طایفه که در دست حیدر انور و دانه شده و چون راه بهیمنه با یکدیگر
 نه با یزید که در دست بهیمنه غنیمت یافتن بهیمنه ان که در دست
 نه با یزید است رسیدم خان بابان عظیم کسریان را که در دست و در دست
 نه با یزید و با چار و زبانه و در دست بهیمنه بهیمنه در دست کسریان است
 در میان طایفه با یزید خبر در سینه بهیمنه با یزید کاسه هر کتاب و در دست
 و بهیمنه طایفه در سینه با یزید است اندام بهیمنه در دست و در دست حش
 و در توارک ان اینها که در دست راه بهیمنه از جهات بهیمنه ان و زنده شده بهیمنه
 را که بهیمنه و درین بین بابان که بهیمنه ان بهیمنه ان که در دست و در دست
 که در دست بهیمنه که در دست بهیمنه ان بهیمنه ان بهیمنه ان بهیمنه ان بهیمنه ان

باغ میانه است و وقت از زین و مول کثیران و هشته است درین راه بقول
 کثیران بر خورده در برقرار چار منم کثیران در اوقات کرده او خور با بون
 خور سائیده و همان قدر صفت نموده و نوزاد عیال خود را بکار کرد و اگر گشت در بار
 و سر باز و دست طبع آن آب بماند و به بار سیده اینها کرد و است با و شمر نصف بماند
 و بکار را در پیش حق که گشت و نصف دیگر دست ببارت و تا ببار بر آورده و درین
 بین بقدر چهار صنف خود را دیار و از طرف با زین نمایان شده و بگویند که درین میان
 و درین مکان مکان است و در بار کرد و نه قازان کول می باشد اینها کرد و دست با باری
 سر باز و بکار و حاضر بگوید است می باشد سواره دیار و که مر که هشتاد و هفتم
 نموده و سایر کثیران اموال غنیمت برداشته از کوزه قازان کول با در دست دارد و کول
 ادا جی شده و در قریه فرا کلیه منزل نمایند اینها کرد و دست خدای و در مقابل سواره
 دیار و که آمده بفرستند و چار کثیران از کرده عبور نصف سواران اینها کرد و دست
 نیز با سوار و بکار بفرستد و کول رفته از آنجا دارد و خور شده و اموال غنیمت را جمع نموده

در میان کثیران و در باران مواجب خور و در تقسیم نموده و وضع اتمام جان
 نه در آن از بابت مواجب خور و دم نیز و هفتاد آن از بابت مواجب نظام
 خور و خور و کثیران با اخبار و اقامه در اینها نیز و در آن خان میر نظام و در دست حق
 و اما کور و دست که دست خط سر و اردی و در تقبیل و تسلط میر و آن در بار و آید و در
 با جعفر و افواج نظام کرد و معلوم نامه بکار دست و در دست معتمد و در آن کسان شده
 طایفه جدید و در اموال و غنیمت عمارت و خانه آمده و بولایت خاص رفته و درین بین
 کاردان و غیره را از مال بکار ایران و در همدیگر مر که نه و در ولایت و باری و بگویند
 کرده بر سر آن کار و آن رکنه و در دیار و در نصیب هزاران مال بکار و ببارت بردند
 به در رسیدن اینها و در دست و در آن میر نظام میر و در دست مردم نوشته باشد
 اکیده نوشته مطابق اموال بکار آنها و با اینها کرد و دست نیز معلوم نموده و در ک
 کثیران که نه را دیده بقازان کول رفته با جعفر کثیران هر روز و مطابق اموال بکار
 در سر و در دست مردم اتمام نماید اینها کرد و دست در کثیران اینها دست بگویند خبر

رسیدن امیران و خرد و نیز خاندان که در شهر بود و کثرت رسید اندک کار است ابراهیم خاندان
 با شکر و بخت و عرفیه جات به بند مقرر روانه نموده و نوشته جات با میرانده خرد و میران
 نوشت که در روز در کثرت به بند مقرر رفته و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان در
 القدره رسیده بود که با دستان مردم نیز در روز در کثرت به بند مقرر رفته و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان
 استقبال و دستان مردم با میرانده خرد و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان
 با استقبال جلوس و دستان مردم با میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان
 مردم نیز در روز در کثرت به بند مقرر رفته و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان
 و ما و جلیق ما هم استقبال مویک همایون و در قیام میانی تیرت با بر سر بادشاه مردم
 مقرر کرده **و ذکر است بادشاه مردم به بند مقرر در شهر و کثرت با خان**
مقرر و ابراهیم خاندان به بند مقرر در شهر و کثرت با خان
آن چون بادشاه مردم از لایم غار در فرستاده و دستان مردم با میرانده
 خرد و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان

و کثرت

و مقرر که در کثرت با خاندان قیام نماید ابراهیم خاندان
 امر و جلیق ما هم استقبال مویک همایون و در قیام میانی تیرت با بر سر بادشاه مردم
 مقرر کرده **و ذکر است بادشاه مردم به بند مقرر در شهر و کثرت با خان**
مقرر و ابراهیم خاندان به بند مقرر در شهر و کثرت با خان
آن چون بادشاه مردم از لایم غار در فرستاده و دستان مردم با میرانده
 خرد و میرانده جات قیام نماید ابراهیم خاندان

از مشهوره مقدس بیرون آمده بدین شرفیاد حضرت خافان مقصد که پسر کج در دانه در
 انگلستان شمرده و همه با درین راه میرا ابراهیم خاتم خاتم مقام در تغییر شرف مبارک بارگاه
 مرحوم نسبت باینه فکر میگویند و هر چه در مذمت مسطور فوق که در آذربایجان
 از اینج و عاقل است صدر شریف بویلیا هارم در نظر ما و ستاد مرحوم جلوه بسیار در شرف
 از کمال محمد کمال خود شرف خرم برادر احمد در حال ادراغ کرده بویلیا که از
 آذربایجان بعضی معنی محض بر افرا و بهمان نسبت باینه فکر است در شرف است بایر
 ندانند که در ایام حضرت مقصد مقصد مقصد خود در شرف است بایر و در ایام
 القصر بر این و عاقل است سازد به نفس را چنان میفرستد که بجز اخلاص اعدام
 و جوی این مجاری اعدام هیچ امر را در دانه اندر مصلحت نمیداند بعد از ترس بر انگلستان
 خافان مقصد جمیع جان در شرف است هارم را باز بانه بمقتضای در شرف است بایر
 و هر چه تمام دارد و در انگلستان شمرده و در ایام مرحوم علامه زار فخر از رعیت شرف کمال
 ابیغیر از شرف کمال و بعضی از قبا و ایام الدوله مقصد شرف خافان مقصد

از تفریق منصب و بعد از پادشاه مرحوم مانع آید تا فغان متغیر که عقد سلطنتی است
و اکثر عقده ران خود بعد از حکومت دولت را در ترجیح اولاد خود پادشاه مرحوم نمیداند
و چنانکه هر یک از امیران و کرامان بعد از وفات پسر خود جایگزین که و بعد از وفات ادب و با کثرت
اولاد و صاحب منصب و بعد از پسر هر یک جایگزین داده و نیز شاه عباس نیز عقد و اکثر پسران
حقیقیه بعد از پسر که با قریب از که و بعد از منصب و بعد از پسر او شاه صفی و مرحوم پسر
بعد از منصب متوفایان متغیر نیز طریق این را پادشاه عظیم الشان را ملوک فرمید پادشاه
مرحوم را از میان همه اولاد و صاحب منصب و قریب به پنجاه نفر بعد از ترجیح و ترجیح خفاص داده و بر تن
علیه و بعد از ایران سر بلند و سر از از رفعت و اعتبار کیان و خیر و شکر و ذکر و ترغیب و باز دین
مستجاب و با رسم خلعت الثبات در حجت شد و در سلطنت عام که مخیر جمیع سنان از کاندان
در و سایر ایران بود با خلعت و در فغان پادشاه مرحوم را چهار فرزند پسر از شاه و فوق آن
متغیر عقل نیست معتمد ساخته و جمع میان و در خانه با معا و خلفه و مجتهدین و ائمه
و اهل اهل اهل و جماعت و در آنکه در حکم و فرموده دست و دست و چون حق که است پادشاه

مرحوم رفته زبان بجا کرد این منصب عظمی و بی چنان دل فارغ نبر اعلام این فرست
 بجا کرد و شش صد سه روز در دار کلاخه طهران بوضع و سرعت دار کلاخه بعین و سرور پرور
 روز در زبان الهام بایان خاقان مغفور در حین مخاطبه بفرزاد ابوالقاسم که شسته فرمهم عهد
 و نیز ابوالقاسم در تقدیر فرزند از کلمه شسته است که تو دلد تو در ایران باد شاه سید
 باید بهین فرستاده در دست قانع دما که شده با از انداز خود برون کند در لقصه
 خاقان مغفور باد شاه را شمر در صورت حاضر طلب فرمود و قریب بیست ساعت با شش
 گفتات خاطر شریف در بیان که شسته آنچه در امر و روز و لید آریا بدشاید
 فرستاد و فرمهم بعد میرزا در مقام کن کن میرزا ده خرد میرزا را جفا و خرد را که فرمهم
 جفا بجا باد شاه مغفور من حاضر و نشان و نقش بعین است خاقان مغفور بگوید
 ایراده خرد میرزا داده و انصورت هاین را وسیله مغفور بایم خواسته که بیست
 مرحوم رساند و اما بهرام خواه را که از موعودان خاقان مغفور بگوید فرستاده و با شش
 ایراده خرد میرزا صفت باد شاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو شد از او

نمایر میرزا ده خرد میرزا با این و سایر خدمت باد شاه مرحوم شرف شمر در مقام عهد از
 قوتات خود بر آید مرود الثقات و نوز و شهادت مرحوم که میر خاقان مغفور زیاده
 از کلمه باد شاه مرحوم را در دار کلاخه قریب فرمهم مرحض آوردن بمان صاحب شاه
 مرحوم میرزا ابوالقاسم غایم مقام را که بیست تمام و کلام بعین مراد است در دار کلاخه که شسته
 غویا میرزا ده خرد میرزا را سایر طریق رکاب از در کلاخه بیرون آید عازم آذربایجان
 شمر و در فرودین رکن الدوام بعین فرستاد و فرستاده که شسته در در دست قانع
 اسطوخار از میرزا از اجدادی و فرستاده خود را در بون آستان که شسته صاف و خاص
 بیرون آید مرود الثقات باد شاه مرحوم شمر و از آستان باد شاه مرحوم که فرمهم از عوفا
 قزل اوزن که شسته نزد یک قبضه میانی مغرب غایم باد شاه هر که در *اگر در عوفا*
باد شاه مرحوم بعین میانی نادر بود و کلمه شمر و کلمه شمر و کلمه شمر و کلمه شمر
 چون از در بر باد شاه مرحوم بعین میانی رسیده اما آذربایجان با اجدادی در دست تمام
 بعد از این بمان آید در دست آستان که شسته در دست و کلمه شمر و کلمه شمر

مرحوم غفار گنج شسته را از خاطر میزد و نه و این دعا کرد و است باری ما هر قدر از این امر آگاه
دور با جان در منزل یابی بترت آهنگ بر سر منبت نه و بلازم رحمت از طاعت بادناه
مرحوم سراج از شسته چون از منزل تربت جام تا این منزل نیز ابرو انعام قیام مقام که کما کدر
بعد از خدمت بادناه و در سبب اعراض ناسده خود موضع و نحو این قرار که این
دعا کردی است نمح بعد از آن در خاطر بادناه و مرجم قرار داده و متیقن ساخته بود که
این دعا کردی است در آنجا که آفته بترت آهنگ بر سر منبت نه و حکم با مردان که
ما بحث تخریب و تریانه قیام و اقدام حاضر کرد و جمع ضحیات سر منبت و بنگینا را که
از آنجا که این نظام نمح بود ببار ترزید و حکم کرد و خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد
بعد از آن و صرف و کذب و بعضی خود را با دانات در دو آردا که آن و تحلف این دعا کردی
است و ز شرف آهنگ بر سر منبت و در بوط داشته بود و بترت که این دعا کردی است
بصدق و از راست تمام مقدم از همه امیرا و گان با دجه انکه از غرض از در منزل یابی
و در مرحله راه است و از همه دلا است که از مالان با با تعبیه تربت بترت آهنگ بر سر منبت

فنا و بعضی نیز ابرو انعام قیام مقام در خدمت بادناه و مرجم متیقن ساخته بادناه
مرحوم عقیق را طاعت ببار از مرجم و انکسالات اقدام غیر مرجم نیز از مرجم قیام مقام
خبر و دعوا این دعا کردی است و در منزل یابی بترت آهنگ بر سر منبت نه و بلازم رحمت از طاعت بادناه
شینه این خبر داشت که اگر کما کدر و است در خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد
ضد نگذار قیام و اقدام نماید و کما کدر و است در خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد
است بحسن و بکمال در دکان سار و در تصنیفات کما کدر و است در خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد
باب این و معتقد است است و در شهادت از آن خاطر بادناه و مرجم بکلیه خوانند
نحو از منزل ابهر قریب ببار و در منزل را یک منزل نمح و در منزل مرجم بار و در میان
رسید و است طرح را که در مشهد مقدس بر سر منبت قرار پذیرا ده خبر و نیز از رنج بود و این
دعا کردی نیز رنج به در میان منزل مرجم ببار و این دعا کردی است در خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد
الهام و نمح و شایم طینان باین در و آمده اید اگر با طینان مزین است غرض شما شسته بود
از ما بر خود حرکت نمایند و من مراحم صاحب کار فرستند و کما کدر و است در خدمت بادناه و مرجم جلوه کرد

بنح که انکست بنهم در سن هجده سالگی ه صاحب ملک خان فراگز و وزیر و در مرغه خدمت
 این صاحب کار بعد و شمس قریب بنح است و همیشه زبان پنجمنه در خدمت این صاحب کار
 یکسعد و بعد از آنکه بهمان رفته میرزا که شایسته و میرزا حسن را در شیر و هر دو کس با نام
 فرخ لغز و در ب خانه این صاحب کار و وزیر و صاحب اختیار بهم آنگاه که بر گناه فرخ لغز شایسته
 و بعد از آنکه بقوامه دانی شریف بران میرزا نظر له ارباب و بهر عداوت قریب است صاحب
 اختیار و در ب خانه این صاحب کار بعد و شمس قریب و میرزا حسن و در دل این صاحب کار کاشته
 صاحب میرزا آقا سر و صاحب بنی الا بنی میرزا آقا و شمس قریب این صاحب کار به شمس قریب قریب
 قریب و در خدمت این صاحب کار غیبه نه بلده الله یا رحمان آصف الدائم بسبب منصفی که
 من در دم با منی همه وقت و در مقام عداوت است و این بیت را در آفر کفکوزان **صاحب**
 نیست بر لب و شمس قریب الف قامت یار چکنه و وفادار و دانه و شمس قریب این صاحب کار است
 و در جواب گفت که مرا بخیر نمیکند و در جان بسیار مظهر در بنهم نیست و در بیعت که
 اعلام در ولایت عراق هر یک سال است در ولایات مسافرت نمیکند و در خدمت دوم از

استقلال

استقلال نیزند که الیایا و بنهم و یکدیگر با فقر در ملک آذربایجان پیدا شود و این است
 و در مسئله نام صاحب این امر را که برقرار گشته و با یکدیگر این اولاد و شمس قریب این صاحب کار
 محتاج شده و در ب خانه مردم روزی و شمس قریب این صاحب کار و شمس قریب این صاحب کار
 و با کس که در دست و در ایام غیبه و در کمالیکه و در او میرزا و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 این در انکست و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار
 و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار و در خدمت با و شمس قریب این صاحب کار

مبارکه ماسیه کرده بدن تو کجاست کشتی آداب و آئینی هر چه تا سر روانه دارا الدایان قم
 شمره و عیبه الدایان بنی الدایان در صفهان مانده بدو قحانه تمهید اهر و الزمان حله اسلم
 دیندویان عیبه که باقر رحمه الله رفته شست و تا بر آن کدر خاکی را و لفظان منقوش
 از در اسطر صفهان بجا برسدند و در اسطر نیز بر بار ساندن خبر واقعه که نسبت باورگاه
 مرسوم شمره و تا بر آن کنایه المومنین عقیق مزار و شریفه در کشته از در نیز که باقیات
 و ادایه که نوشته شده بر الدایان قم رسانیده امان دارا الدایان قم بدانم تفریت درای
 و نه مکتور که سیه لغت مظهر خاقان منقوش بر لفظ طواف آستانه غیر که حضرت معصوم
 صلوات الله علیه و مع آبها در محن مقدس در محله که ایام حیات خاقان منقوش
 معین و مقور و فهم لغت بهر از هر در شرفعت صاحب آن آستانه مبارکه تا یک
 تربت حقیقه صلوات الله علیه که در ایام حیات خاقان منقوش بقبر است نیز از کجای
 سینه آورده بود سپرده شده بر از آقام این امر که با رخا حجت الله و محسن مقدس
 شسته در آستانه زینت و سایر کلماتی طبع فرج و جفا حق در بر آستانه کلان نهاده

در کتب

و در کتب آفرین که از خاقان منقوش در کتب عامه اولاد او می باشد
 در برابر چشم سلطان از عهد کبریا تا این زمان اتفاق نیفتاده است و حقیقت و حیات نهاده
 سه نفر اولاد ذکر صلیب داشته و قریب بیست نفر اولاد داشت که هم از وفات خاقان باقی
 بودند نیز و پنجم تا نیا کشیدن نفع تا که بغیر فوت است که بعد از ظهور کافیه و تا به آنقله
 در آنجا کشیده و ما بهما کج در راه ضارعه طاهرین صلوات الله علیه و رحمت عظم
 معین در این زمین طبع و لغت دیگر غیر نفع که بعد از مع است که در این نیز بسبب ظهور و تا به
 و دست در این زمین ساحه دیگر غیر آستانه مبارکه قم است که قریب به هزاران
 در آنجا طبع و فهم بقیر و تنقیح آنجا قریه الله علیه خود و دیگر غیر مسجد جامع است
 در در آستانه مشهور است مسجد شاه که آن مسجد را کثرت طاهرین ساخته اند و دیگر کفای
 مسجد در راسه سمان است که در حقیقت مسجد است و شریف و در راسه است خوش وضع و این
 از هم متردین صفت آن مسجد و آن در راسه شیده میوه و دیگر ساحه در طاهرین مع است با
 ضریح و دوشه روضه دیگر غیر عمارات ارک در آستانه و طبع باغات مفصله است که بخون نهاده

عالمه و زمره صف و ترفیع خارجه شرف عارت مرسم بقصر خرمین کتارتان دبانغ
الامر از دینار عارت علما و سیدانیه و غیر سلطانیه و غیر ارجان که هر یک ازین عارت کمال
اعتبار دارند **در واقع دارالافتخار و دارالسلطان و دارالامان واقع شده**
چون خبر وفات خاقان مغول بمقام امان داد و اقامت رسید در ملک ایران منتظر گردید
در هر سر سودا و پدید آمد و در هر خاطر خفا پیدا شد از آنکه سلطان که حاکم در آن
نظران بود با آنکه از آن اطراف که در عراق حاکم و سلطان بعد از تحقیق و متفق و متهم شده بغیر از
خویش را ننشاند و خود را صاحب قیام و گفت داشته و در آنکه ملک و غیر غنم و دست بزدل و
بگشتر کرد و از نو و او پیش در آنکه کشتن ترتیب داد و نقابان و غیر آن
نام نویسنده و کشتن از و سلطان را با بکن الدوله علی تفریز از حصار کرد و کشتن الدوله نیز
از و سر را با اسباب و دانه سلطان هر که بر داشته و در آنکه رساند و نهاده و غیر کتاری
سلطان قیام و اقامت نمود و باز دین خاقان مغول را به یکباره شکست و کشت
مقتال زن آن دختر برادر و زرتست و معتمد از قیامت آن عاقبت بغیر سلطان تسلیم

پاس سلطان را در آنکه چیده و بطاوت و دلبات فرینا نوشته و خبر کتاری دادند
و بعضی دلبات نیز حکام و نواب فرستاده و کتاری و کتاری را از عهد صیر تا ایام
ترتیب شده و دست بر آورده و سلطان و زمره هم روز و غرض آگاه داشت و منصب
و داریت و دینان این بر داشته و کتاری الدوله و غیره را با نوشته جات و در سلطان نیز
روایه و غیره و کتاری جات اجازت و کتاری کتاری الدوله و غیره را این ملک
غنم و دینان و غیره سلطان نیز ملک و کتاری را با نوشته و کتاری و کتاری
عصر و کتاری ایران را که خاقان مغول این رعیت و کتاری الدوله و غیره را نیز
نمایه و اینچنان حال خارج را این امور و کتاری الدوله و کتاری ایران را کتاری
آسیب پیدا کرد چون سلطان برادر عیانه ناب سلطان بعد و کتاری عیانه
نیز داشته و دینان اقامت در آنکه کتاری و کتاری میرزا ابراهیم قائم مقام بعد
از و کتاری معتمد سرکار سلطان کتاری و کتاری الدوله و کتاری و کتاری
این کتاریها که کتاری بعد و کتاری کتاری الدوله و کتاری و کتاری ایران

و نالان گذارسته بر سر من کشتن خواهی باید دید انقضه بعد از زنده شدن رکن الدوله
 ملا فخر میرا سمیت آذربایجان سرکار طبع سلطان مکه زنده خطبه خوانده و ما هزاره امام درویش
 میرزا را با بازنده هزار مرد در برده و در خانه از دار الحکومه بیرون فرستاده سمیت آذربایجان
 رفته و خود سمیت هزار تان ز رفته یک کتیر میرزا سر ملک کرا حاکم مازندران داده که باز
 پیشتر ملک کرا سرده بتدرک لشکران مازندران قیام و انعام نایند و سر هزار تان برای
 استقامت آنکه مایان حق الدوله بقیم فرستاده فریب لایق هزار تان از هزاره کار
 ز رفته بیرون آورده با تمام این جود خلدت متوق و مروت صاحب خود را با کرام
 منقده و سلطانان هر چند شسته کتیم بر نایز بکان مملکت و کرات زنده **در احوال**
و انقضا و سایر امور و احوال و در احوال و در احوال شسته حین میرزا فراتقوا خاک نموده
 شسته محبت حاکم اسطوره قد تقیر میرزا از صفهان بفرار و رفت در منزل از صفهان رفت
 و خبر واقعه فغان منفذ بسمع ایشان رسید و حاکم اسطوره قد تقیر میرزا از داد و ای کرده
 راه برود و در این کشت و فراتقوا نیز راه و دولت فایز را بهیم بفرار رسیده

در

و این حالت را بر سر من کشته زنده خطبه خوانده جلوس منفره و خود را با کرامت منقده و شسته
 کس طلب حین میرزا از صفهان اسطوره کرا بفرستاده شسته کرا را معتبران سرده بفرستاده نایب
 و شسته و دولت عراق که حاکمان خود نیست اعلام نامه بابت زنده خود زنده و در این سر زنده
 و بعضی زنده از کرا که قریب بفرار طبع کلاه و شسته و جو خود بفرار شسته و بعضی دیگر بفرار
 منفره دم زنده مکه در خط مکت زنده و فراتقوا که در زنده شسته بفرار شسته و در برده
 ترتیب داده و هر اسطوره کرا حاکم عراق نمود و کرا فخر میرزا با سمیت هزار تان در خط مکت
 بختیار در برود و در کرا برود و در صفهان در و در صفهان بفرار و در صفهان بفرار
 برود و در آمده و بعد از زنده و در کرا برود و در صفهان در و در صفهان بفرار و در صفهان بفرار
 جمع آورده و کرا بفرار و در کرا بفرار و در صفهان در و در صفهان بفرار و در صفهان بفرار
 نواده که از صفهان است و در صفهان در و در صفهان بفرار و در صفهان بفرار
 س جازم شده و کرا بران حاکم اسطوره را زنده کرده و کرا بفرار و در صفهان در و در صفهان بفرار
 میرزا را زنده و کرا بفرار و در صفهان در و در صفهان بفرار و در صفهان بفرار

از غیب بسیار ترخسند و خورا با بکلیه باخته ترصد ملک نشست مصطفی ن نزدیک آمده
 جواب عرفیه و عا کر با خط باد ساه مرهم با بنده کسرت رایانه مشعر برادر و فرزند و طایف
 از طرف اهل و عیال و مرست رفته این است برادر جان عزیز من کانه من از نشسته نور رسیده
 از وضع آذرب و انا آن برادر منی خوشحال شتم من خوشتر آگاه است که آن برادر را چگونه از
 دل و دست درام هرگز به نسبت بآن برادر از آن نگذشته و نخواهد گشت حال که کسر عیال و عیال
 آن برادر رجوع ندارد هر نظام و مرید هم را با کمال اعزاز و احترام روانه میکند امیدم به رحمت
 از جهت بآن برادر و عیال و طایف خوشتر بگذرد و وعده دیدار من چون الیوم میرسد که آنرا این
 و عا کر است و آنکه کمال آمده از آنجا منزل منزل روانه او و بیست و در میان تفکر و بیک
 بنزد او و در آن سر باز و مقدم در میان اطاق و حیاط و پشت ام هیاده پس از نیت
 روز پنج ارفغان مانع با برادران احمد میرزا مصطفی میرزا تقی میرزا و دیگر بر سرید از طاعت
 میرزا ایاق هم رفته با بنده کسرت رایانه و میمنتان نشست و در میان من و ساحتی بود
 خان بعد از دو سه روز اخبار که از آنجا گرفته و در بار هم خط را مرقع ساخته و کشید که آن را در وقت

خدا

جواب نزدیک یافت و بنده بطریق کرامت را بنزد آنرا که شسته تا صبح با این طریق
 مرتب شده با یک کمال اتمام در وقت مرجع خود بعد از گذراندن حکایت و بخت امر بخیر و طریق
 در شان خدمت بخت کردن جواب در نایب در حوضت اندک آن مامور شده بود در امر عا کر
 و است از مقام بیرون آمده در مقام نشسته بود و بخت در میان او کرده گفته و سارا بخت
 بکلیه در وقت و اوقات نیت امیدوار است با او هر روز از بر سرید و راه از این سخن و حیت
 و به با بر کردن و شایسته است که در جواب گفته و در روز سه تا آن از نایب و مرهم و فریاد
 نام و به شایسته سر است من از شایسته بکنم و روزها و روزها که بخت شایسته نایب
 تا بر این راه و مدافع پیر شده بلکه از اوقات و محبت صاحب یک تقیه بانی بفرموده اندک و
 است در جواب گفته و مراد و جو حوضت است در راه و شایسته در راه و شایسته
 روزه میگیرم و برادران دیگر توقع شایسته و حیا و منزل رفته چهار روز روزه گرفتن همراه
 احمد میرزا و در آن شایسته ساک بود اوقات این خدمت را میآورده با بنده کسرت است اظهار
 بخود یا خار که این کار را بکنم تا من خود جاره خود را خواهم بخورم اینها که از سر بریف بخورم

ساخت شده جواب گفت چون در آنجا که مشقه یکبار میراده بهنج میرا که برشته اند که این
میانه درینجا میراده احمد میرا باین وقت ملاقات نظم که سنگ خود را کرده اینها که
از ترس و یقین شوق حقیقت را حال تا بهنج میراده بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
میراده بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
و یوسف با همه مهر خان در سر مهر خان که در مآخوذ بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
به جهت ما در آن اندیشه و صبح میراده بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
در مرد و در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
نام میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
کرده بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
و عا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
درست هم داده و خوشی که که میرا که در غم غمده و هر وقت

میرا

به در جن و مات خان سفر فتح نیز بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
در عالم قضا و قدر است بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
رسیده در آن عالم بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
از او رسیده بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
رحم جنین حکم غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
خود را خدایا در آن عالم بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
دیگر برده و بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
اینها که در غم غمده و هر وقت میرا که در غم غمده و هر وقت
یکبار بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت
در قلعه اردبیل بهنج میرا که در غم غمده و هر وقت

شده و قهرمانان بگره در کلافه و لهر لهر را که در حال باد شده و مردم بود
بعد از هر این معجزات جبر از نوایان در کلافه و لهر لهر را که در حال باد شده و مردم بود
رفته اند و قهرمانان را به چتر نمود و در آغوش گرفته و قهرمانان را که در باد بود
نخستین سلسله نشسته بود از آن باد شده و از آن باد شده و قهرمانان را که در باد بود
و در این اتفاق در بدست از آن قهرمانان و قهرمانان را که در باد بود
در ستم و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
اعلام نمود که قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
سلطنت بر شاه نوروز و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد
سال چهارم در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد
قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود

سرف و مزین آنکه از عجایب احکام نجران که میرزا حیدر خان و قهرمانان در کافران و در رعایت سعد
مکرم کرده بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
طمان خاطر شده و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
اب و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد
سفرت باد شده و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
شده و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد و در کافران و در رعایت سعد
و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود
و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود و قهرمانان را که در باد بود

ایر را ده فیروز میرزا را با منبر صحران معتدله در دست نشانیست بجز در کشت نظام
 و فوئانه بفضیلت ملکات فایز در کمان دستبند زانوای و شایسته چنانکه در خوارش
 در حال تأیید محمد میرزا انکه میرزا ابوالقاسم فایز مقام با درشت که چون شایسته اراده
 خاتون مغفور چنانکه با اجازه شایسته در تمام مذهب شریف میگذارد شایسته شریف
 نه جوده خاتون مغفور مراقب شریف ظاهر و برده شده و از آن اجازه میگذارد و در
 روز در دار کلدن مانده با نذران شریف زانوای ملک آرا در در صاف و پاک
 طاعت بود و در دار کلدن سه و جمع این کلمات را حقیقت الکاشته مطهر کشتی جوده
 و اجازه معاودت مانده نماند شسته تا بعد از چندین مرتبه توقف همان کرده
 مال حال این ایکنه در ششم هزار و شصت و شصت بی در همان رجعت ملک شایسته
 دهم و شش و در یکصد و شصت نقد مخفی آقا محمد حسین میرزا کایم کرمان این فیه در ششم
 مأموریت شکر آید با آن بکرمان آن و در اصل ایراده بهرام میرزا بکرستان است اما
 ملک کرمان آن فیه در خواسته بهتقال ایراده بهرام میرزا شایسته او نیز

کشته میخ

که شسته در کلدن رفت اما که نقیر را در شمع میرزا در بر وجود ملایر بفضه شمرده و در حال
 نه با شایسته با نذران مطهر و کشت بهر شسته و قایم مقام بهر کشت
 در هر که ام مقدم تر در کلدن بر سید و عدت حکومت عقب مانده را به پیشگاه سید هم
 محمد نقیر میرزا بجای خود شمع میرزا را غافل غافل روانه در کلدن شمع میرزا بهر شسته
 حرکت این تاب توقف نیاورد و بهر شسته روانه در کلدن گردید و در دار کلدن
 شسته که محمد نقیر را یکدیگر شسته در شسته بعد از شش و شصت بهای شسته حکایت
 در شسته هزار و شصت و شصت و در هر که میان حالت در در ایران حکایت به شسته
 اسطوخ در در اسطوخ نیز بهر چهار شریف زانوای شسته بعد در در مانده مبارکه دیوار
 شسته خدمه شسته نقیر آن فیه به اکبر نام بر وجود در در طار و مرد عیار
 بعد بهر و شسته بهر هزار و شصت و شصت و در در آن روز که در اسطوخ نیز بهر شسته
 و بعد از آن حکایت در در آن دیوار کار میگذارد و در بن ضمن آن حکایت بهر شسته
 و مانده بهر شسته بهر شسته و شسته کرده خواسته آمانه ملک که رایانه از قاضی

باز میانید که مخفی فرستد و باز بند و تباریک نامی به طبع در آن صدق بهم است
 همه آن باب با بعضی اوصاف دیگر برده شده بر روی صبح آن شیخی که مخفی فرستاده
 و دولت به او و حرم و منتم جز در این مخفی شده و آن سنگی که به کارای که گفته کرده
 فردا فردا با هر چه تکلیف می شود که یک دفعه آن قلم را بیع نمایند و هر که از بیع آن باز
 نماند او را در زمانه با دولت او اندام میگردانند و آنکه در آن بهر آن بود و در وقت
 و در برابر داد خانه ما گفته به باب میرد و را در آنجا نهادن مخفی بهر آن که در برابر وقت احوال
 در میان رفقا نزاع واقع شده و آنکه برتر آمده که بهشت با به طبع رسیده و همان گفته می شود
 عرض نمود با به طبع که آن بیرون و در دست به طبع که در قفسه این می شود و آنکه در قفسه می شود
 احوال را متعجب جام به طبع احوال را از جانی که در قفسه می شود و در طبع در آنجا می شود
 و او نیز بهر آن که در آنجا می شود و در دست با حق را در دست با به طبع در آنجا می شود
 با به طبع در مقام حکایت او را بر آمده و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست

در دست

که در طبع در آن دو دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود
 میرزا بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 مخفی که در قفسه می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 با دولت و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود
 چنانکه در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 نسبت بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 ملک می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود
 حین بر آن در قفسه می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 مرض بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 و در میدان مقابله و مقابله که می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست
 و در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود
 و در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود و در دست بهر آن که در آنجا می شود

و تجربه کار بدستور بین فی تغییر را در ایالات و در قرا و در کشیکان در ب خانه با که
 به اذن و اجازه شاه مردم سوخت به هر موقعتی مانند در کائنات باد شاه مردم در باغ
 گلستان شریف داشته و نیز ایالات و در بخت و شکر و در راه منزل و دست پادشاه
 مردم و از و خات احوال نیز ایالات و ایالات قایم مقام خط خات را در تمامه که خوانده بعد
 در پیشه سطر طور و در بخت احوال است از و بعد از اتمام است و این عرض از تمام خان
 رقیب شکر شده متفق شدند و در دست ظهور خات در سیره است و اگر العباد با شکسته
 یا ایاهل در در بخت تغییر و در سطر طور در بخت خان که به اذن و اجازه شاه
 شریف از در بخت خوانده شد و خات سطر طور خواهد کرد و در کائنات که در بخت و در بخت
 بعد و با جبهه نور و در بخت خاص این را در بخت و در بخت نهادن و نیز آنکه از خارج و در بخت
 معلوم کرده بعد مودع فاکر است که با حقه و خان معلوم و در بخت دیدن که میرزا
 ایالات را که در بخت آنکه تغییر و در بخت سطر طور در بخت خان که به اذن و اجازه شاه
 جفا رفته به جفا رفته و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت

استه فزاینه بر زمین و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 میخواست که آنروز که کار که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 با ایالات و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 همان که همیشه تا میخواستی قایم در ایالات و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 خان و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 که یکم در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 ساکت میگردید و با بخت قایم مقام از بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 میرزا نامی که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت
 بعد چون دیدن و میرزا ایالات و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت

کسانی که در آن محققان ارک بداند که معنی کتب بعد و صبح متحقق بقین شده غایب
 مرده و او در کماله را حقش کند اگر غایب در ایام ظهور و با برود و با خبر و با سنج و خالیه
 باین جهت باین که شده و به برپا کردن این امر اندام نعلند **و ذکر که در این کتاب**
در دو سه مطلب عامه در این کتاب در سه مطلب عامه در این کتاب
 در دو سه مطلب عامه در این کتاب در سه مطلب عامه در این کتاب
 مقام نیز این را با یکدیگر میخوانند که دیگر سبب این است که شتی امر او را بر حق
 سرشت نه کار خود را از انوار بگذرانند سرکای ملک که از هر چه بر این مقدم و پیش
 مایه هزار گونه خدمت و نه متفقد و او ده هزار سال شده حکومت ملایم و تویرکان و باز
 خوشتر معنی با دانه مرجم در غیاب سکوت فرخنده ملک هم جواب را فرستاده انعام
 دانسته بتدارک سرانجام خواهد آمد و ده هزار سال در نفع ظاهر ساخته و در محرم و رحمت صبح
 آن شب که حکایت فرست غالی واقع نموده و روز بعد که مرزا ابوالقاسم گفته شده بود
 بجهت مبارک بادانه میفرستد شرف و ثبات نفع خود در منزلت ملک و عمارت حیره

نیمه

نشسته بودم در کاشی الملک محرم و نفع ظاهر نموده با نفع اشرف ازین عواید که گشته
 بیشتر خود کاشی شده بود که خود با عرض کفایت با دانه مرجم رساندند هزار و پنهان دیگر را بایل
 سطحه محرم و ریخته در اطاق حیره بعد از اینست که در حضور مبارک بادانه پیش خود بگذرانند
 فقیر درین بین عمیر آمده که مال از کاشی الملک خوشتر بود و کاشی الملک خود را شلفه با نفع
 و بیکبار موجودند و این خود را که مریم را پیشش ملایم و تویرکان میبیم و مانده که
 با یکدیگر نیست اندام بدید که آمدن یک لای عوض یک بایل خواهد داد بقصد در همان روز شش الملک
 با خواسته بکنند روانه کاشی شده بکنند با دانه فرستاده با دانه بیکدیگر تویر
 و متفرق میزنند و امام و برادر میزنند و در حین میزنند برادر محرم را میبیدارند الملک آمده
 در برب خانه بداند که نشسته بعد از این راه به این برادر در در برب خانه این بویج الملک بگوید که
 نه غزال شاهان رفته عجز دیگر فرصت ترناب میوه که نیست با دانه خواهند ترناب
 و واضح است که با وجود که زانین بکنند امر حکومت ملایم و تویرکان که نشسته است شش الملک
 نیز با لافانه سرزد شاهان بیکدیگر میزنند که درین بین از زخان سرزده مراد با دانه

در وقت سجده و زمان رحمت آینه کایان صدر نشین و بروجان هر نظام حکم فرستد
و علم و وقت رود و هب برادر برادران را که در آن وقت میرزا در شهر و در آن
لذت آینه کایان را دیده و در آن وقت و دالعه را که در آن وقت آینه کایان شهر مرغم برده
مزارک میرا بقیعه نویسنده از دولت عراق در آن زمان و عمارت را که شیخ الملک در آن وقت
خو شامه بود آینه کایان رحمت و فضل و بزرگواری هر یک رحمت و فضل و بزرگواری
درین باب صدر نشین و علم و زمان هر نظام بر آن احکامات را در وقت آینه کایان
رسانیده خاطر برین آینه کایان را مورد تکرار گشت و در آن وقت و در آن وقت
بیدار آینه کایان که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
آنکه در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
آینه کایان را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت

برای آینه کایان که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
این جوده اموات برادران در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
دیگر و مصروف شام و در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
الها و حقوق و آنکه در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
چنان پیغام میداد که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
با جمیع اوقات و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
طایفه غایب شده و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
با آنکه در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
محقق شده که با آنکه در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت
هر نفر برادران در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت و بزرگواری را که در آن وقت

اندوخته کار خوار بر پشته جان اندک این دار نشین گاه است اسقوله فخر کرده در پشت
حکایت وقت در حواشی کایان بقیعه ارد بهر آنکه دعا کایان همراه داشته از قبر جواب
 در بهر و قدین غله و غیره دیوانیان سیه نه بهر است که مهر بر صفی خان زور سپرده درین آگاه
 و مقرر صحر شده در زار ابراهیم خان تبریز از طرف دیوان آگاه می یارید بهر سده کلمه آورده
 و موافق سیه هم آنکه از اوضاع اندک کایان بنده چشم ردنا نیکه مهر در لقمه صفی خان نوری
 عیان ملک را ازین دعا کایان گفته داشته اند پس از طایفه لقمه بود که بهایگزین از جوش
 در دیده است پس از نشین این جواب و ندان کن محنت سکوت را بر اندک کایان چهره شده
 هر مهر در کاخ خورشت انقصم سیت روز دربان آورد بهر توقف نه رفت در آن و آب
 با حسی یک نام ستم مهر خان هر نظام رسیده در آنه ولایت تو لیرگان شرم در مراغه نیز
 و الله و اولاد و عیال را مقرر صحر شده مال بکثیر و در ترک در دیوان آگاهین داده
 این نیز از زاده صاحب نکره و کریم رسیده در ولایت تو لیرگان شرم چون با و در تو لیرگان
 در آن تابستان واقع شده بعد از آن که تقصیر نبهت است متوفی شده نبویه گزین که در آن

در آن تابستان

در آن تابستان واقع است بفرز آگاه از لیرگان زور ترسید و از قضا میرزا رضایانم
 که از بهر نفان و هر روز او کدیت است در کزانی بهم سپاهی از بهر مرسته و میانه
 احوال از مرده دین میگیر و که اینها هم که نه حقیقت احوال اندک کایان را در جیسر ایدیل
 در حوض شدن و نامریت نبوقت تو لیرگان سفینه میباید و هر کس نبغه و تاش نبغه
 رد کرده بش در فرزند نام و نهها بهم زنده و بهر دفعه افکند میگوید حضرت عجب قلم خیر
 در شیر بر ابراهیم است بهر زوال نبغه میرزا و نظری میرزا است که درین لایم خمر است
 آورده و خورده ایم و در آنجا سوزنده بقیعه تو لیرگان میاید و از لقمه آت است خدا نری
 ابراهیم بیک قراخیز و با بقا کاشته ملک میان شده و سبب تو لیرگان ولایت اردو
 در حسی کاسه دیوانه ادب این دعا کز از اردو به فراغ نه درین آگاه تا میمال تو لیرگان
 از طرف دیوان شده آمده بعد و ماده و شمن مسته را اندک کز در دست شاهر است
 رضایانم تو لیرگان که در کیفیت در حواشی کایان و در اجنه میره در اندک کله سلاطه را
 که گفته از دنیا میات سابقه میانی رضایانم میره در ولایت بهر دیوان اندک کایان

سأهرا دکان رفته وید اثرش در آن نداشت نهادهای راه نقب اویره
 کیفیت معلوم نموده اند از غایت این شتافت و در حین آن نهادهای دکان و در آن
 دوسه ریزه بعد از آن ریزه چون خانه از طرف غربت که نیست خوانده گان معروض
 حاضر شایسته خود را بسیار محیر و در میانه است چنانچه خاطر شریکه از آب که شسته از نهاده
 شده با دواب و قافون باقی که نیست نهادهای دکان رفته زبانی نصیحت و دلداریش نکرده
 بر نهادهای خود را دست گرفته میگفته است که از این دفعه خبری نگیرید و در غضب و عداوت
 بودن که کار نکنید و نهادهای دکان که برادر در هر نهادهای دکان که در آن آفریده خبر
 در قفسه او دیده که بومیان نهادهای دکان رفته و خبری بر سر جبهه میماند و این
 در بایگها کردید که خبر از دکان دیدم باز هم دست نگهید و سر بجهه که نهادهای دکان
 سکوت کرده در جواب هیچ نمیکند و خبری عسکرا خیال آنکه این نصیحت پذیرفته و از
 کرده بپایان در خبر عداوت شده از زبان بیع و تاجرین که گفته و سر راه که را پیش
 کشیده نهادهای دکان را تکلیف بود و در عود نموده نهادهای دکان را از حرکات مخفیانه کرده

حاضر است که حمله و تفریق را بر جای میماند و با بر سر متوقف آنجا خبر از احوال دکان
 آنکه خبر از عداوت با برادر در هر یک از نهادهای دکان با جفا و مرعوبت و در تمام
 نشین بر این منور و نهادهای دکان شتافت که نهادهای دکان و در آن مرگ و خرابی
 از آن عداوت نهادهای دکان در جواب فرستاده و عرض از این خبر خبر
 تواند بود و خبر نهادهای دکان نقض عهد با دولت ایران یا نهادهای دکان و از آن مرعوب و دکان
 با بعضی تاجر و درین صورت یکدیگر آنجا در این از خبری که علت نقض عهد با دولت
 ایران خوانده شده و آنرا زیاد و مرعوب دکان زیاد از آن داد و نماند با آنکه و بایک
 مادره ایران است و اما محض عداوت خبری خبری در آن که طر اسطون را به خبری
 و نهادهای دکان مرعوب است خوش اندام و خوش ریش نهادهای دکان از نشین اینجوابهای
 و نهادهای دکان نهادهای دکان در جواب فرستاده و در آن عداوت با هم زیارت مکه معظمه
 باز رفته از دم رفته از آنجا به سید میر و نهادهای دکان که رفته به آنجا به سید میر
 با عداوت همه با هم مرعوب و نهادهای دکان که شرف از راه جبهه که بایک خطیبی آمده و در شتافت

فرمان سپید از نظر نی کردن و دلیران ب حقی در دشتی آلات حرب و پیش بران
 سنگ و خط سرج و بار و زینهار بسته و باره را کاشاده منظر اردوهای شده **و کرم ها**
و گفته که راجع شده به تمام مرصع در این و در عوالم و مقبره
همه در و به طول شده چون کثر اریان دارد کنار قلعه هرات شهر و همدان
 بنظر حیات و به اطراف قلعه را در خطه غنم عابر سنگ و سیم و عوالم میان و مشخص ساخته
 با و نه و معجم برج دایره هرات را کثیران قسمت فرمهم کسر را با دایره قوت و
 قدرت قمر امانه مغرب خلی سنگ را در ترتیب دادن حواله شده و در این
 در نیم فرسخ نه بلکه نزدیکتر است که حکم هاین جمع غنم آذوقه و سیرات یک
 صدر شده کثران به و قسم شده و سیر سنگر بسته مغرب قمر کیر و زنده و سیر یک
 در اردو هاین مانده به جمع آوری سیریات و آذوقه سالیانه قیام داده ام مرصعه
 و هراتیان نیز دل از جان برکنده و با عوارض و عادات خود گشته و نه را به است
 جادوان و مازن را باعث تقرب بزرگان و خوف نه بسته بکر و بهید تمام مغرب خود در این

بیرونیان بودند و با و نه و هاین نیز گشتی غنم کثران است اندک نیز در کوشی قلعه
 هرات و تخته آذوقه است ابر و کیر و به غیر موند و کثران و بنظیر محصور و بسته
 در نظرات سنگر است و به و حواله بسته کرده و توپها را بزرگ بر حواله نصب کرده
 هر روز از کیر و به و به و به کثران را به حال میکرده و گاه در این بران
 قلعه جمع امرات خود را مغرب یا در دهان کرده خود در غنم نشسته به جمع امرات و قوت
 مغرب و یا در دهان نیز بقوت و به و تخته این در کثرت در کثرت کثران خان را به
 ثابت ساخته بود که این رخ و به ال را به نصب نه به است و عوام و قوام هر طاعت
 باین سبب است گفته که چون اندک در وقت فرصت از نه کردن رجه به کثیران
 منصب هر به تا تر بخت و بدل اشتغال مرصعه و هم روز و به و به در طرفین از نه
 بود و روز بروز سیر تر بسته آذوقه سنگر و حواله آلب خدن رسیده و کیر و به
 نکت آن **و قیام که در عراق و سایر بلاد و در حال می صوفی هرات روی**
 ابرازده بهرام نیز اعلی باره و رحیم کثران این را به اگر نه و از کثران

حرکت کرده با برافراشته بخت گدازان رفته در کجا جهنم انانیت منور و فقط اللی عرق
 و بختی بر بر و خسته تا موباد و تاسیر از هرات عوف و مودت به از ساد است اوردی
 هارون باز بکرات ان سر حجت نموده چو راه بهی میزایا حاکم بر وجود ملیر چون مرکب
 بادشاه را در هرات دیدم و نهت نوع غایب که در ولایت هرات و حال تو لیرکان بر هم خورده
 حاضر شده و این جهت بادشاه مرحوم ابراهیم در ولایت را با دخول فرایند آقا در هرات
 بکشت بدین در در انام حکومت سابق هرات و هک سفند میان رعایا بر آگاه کرده و چنان
 اتفاق افتاد که قریب بشاه آن سفند طول کشیده شد بسیار قیام بین واقع شده
 تا اینکه صبر کثیر ریخته خانه اخذ مدحین را ازین کشته و سفند تا در تو مرکب هرات
 قایم و بر بابو و اما در تو لیرکان اولد بنامه سوار غفتم بقصه تو لیرکان فرستد که حاکم
 تو لیرکان را اگر تم برود برادر حاکم تو لیرکان همدان که کشته در آنجا نیز باید آورده
 اورا که ایزد برود برود و نایب از طرف خود تو لیرکان فرستد و در آرد تا بکان میرزا
 دستان میرزا در نظام گرفته و دفع قهرمانیه نامیده و تا اوجان آمده اروز نهشت

و در ولایت فارس سیمره زشته ظاهر شده کشته روستا بکشتن قریب به هزار سر در ایران
 آمده با همسر او تمام سپاهند و تا حال اروز در هرات آمده بادشاه مرحوم قنبر خان و بکشته
 است که کهن دل خان حاکم مملکت قندار از هرات روانه قندار رفتم کهن دل خان که در
 رسیدن قنبر عقیان الله رفته مکه از رود و خواهر غنچه که در هرات و الله خود را بکشت بادشاه مرحوم
 فرستد که در هرات و هرات شرف با بر سر سرت شده و در اوقات قنبر هرات بکشته
 و بادشاه مرحوم الله یار خان کشف الله که با با و بچه او از اروز آمده و ولایت زمین داده
 و سوار رفتم و بکشت خطا که در روانه آنسان ساخته و در اوقات قنبر هرات بکشته
 بسیار از طریق شتر قنبر بسیار واقع شد و از هم عظیم تر آنکه بعد از آنکه بادشاه مرحوم قنبر بزرگ
 را بر کوه بدین قلعه هرات در اروز بزرگ رنجیده تا آن قریب و تو بهار دیگر رخت عظیم در
 برج و بار در قلعه هرات بدیده آمده لکریان را بدین قریب و رفتم و به بسیار صعب است
 سرایان خود را بر برج و بار در قلعه ساخته و همراه بر برج و بار و نصب کرده آثار فتح و عظیم ظاهر
 ساخته از نظرات یار خان با جمع اهل هرات ازین امر گفتند و حسینه با همسر بر نهشت

مستویا برودیت کر بدست بگذشت دست راست را با چپ که در آن دیت بگذشت غنیمت
 نام کرد بر من که حکم غنیمت بود و جویش از رعایا و دولت علیه ایران بگذشت رسید به مال
 ایشان باین تفاوت و در آن دولت علیه ایران با دولت علیه روم و این مردان و کفو آگاه
 نهادند و هم در پنج سال از عداوت آگاهانه خود او به صورت و ده در دست راست
 ظاهر شده و ریاضه از زوایا بانه بعد از آن حکم کردند در هر دو عداوت خون بر سر
 و کرد و قیامت که قتل کرد و در آن وقت که در حجت بود و در آن وقت که در دیت
 است و در آن دیت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است
 خانه سابقا گفته ملک بیان کرد و در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است
 کنن دل خان گفته بار در دست ملک کایم حوایا به اینها و در آن وقت که در دیت است
 منسوب با حقه و محمد عثمان و له کنن دل خان در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است
 شده در ظرف کنن دل خان و در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است
 و در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است و در آن وقت که در دیت است

1851

جمله بگذرد آنکه در دهان اوقات کثیری دولت نفس مستند و ملک قدرت را که می باشد که
 دل فانی از تنه آفریند که به باد دولت می آید ایران آفریده و در دست باد به مرحمت شکر و محبت
 باد و بهر معنی که در هر یک که آن در قطع او مقرر داشته و در میان و اتیان خود بهر یک که در
 اوقات خود و بهر چیز از افغانه و دولت کامی و قدر را در اتیان غنم با خواجه کثرت نفس روز
 و دولت خود و غنم و این شکر و کثرت طلب کثرت دل فانی در سازند و کثرت دل فانی و بهر معنی
 مراتب را که نیست باد به مرحمت و درین داشته و ملک کثرت و اتیان از راه سیاست و دولت قدرت
 رفت افغانه آن که بر برادر و جانی غنم برادر کثرت دل فانی و در تحریف و بر کثرت نفس و افغانه
 در نسبت از راه نفس و نفس را نقد و نمایند و که قدرت را کثرت دل فانی و بهر معنی که در
 در هر و برادر و بهر برادر و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت
 مراتب آنکه بهر معنی که در هر و برادر و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت
 در کثرت و بهر معنی که در هر و برادر و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت
 در غنم و بهر معنی که در هر و برادر و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت و بهر معنی که در نفس و روح و کثرت

1851

میان این دو کمان برانجام هر است تقاریر پیدا شده چون کمان براندر سر و دست
 یکیشین پنج نیم یار کمان او را از دست در ملکیت بیدار کرد بعد از آنکه هر است
 زنده کمان نیز در همان قلمه در آن ادوات دفات کرده بفرار از دست در کمان
 طلاق کعبه است بارگاه مرحوم آمدند در جیب و سوزات مرمت شده در در کمانه قلم شده
 و یا در کمان در امر هر است مستقر شده بعد از هفت سال در کمان در ادوات کمان و قضا
 از نزدیکان دولت انگلیس از هر است اخراج کرده و در قلمه کمان و در کمانه کمان
 مرحوم غرض داشت نه کمان ستم خود کعبه است بارگاه ارباب دولت و کمان او را در کمانه
 او را در کمانه در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 بارگاه مرحوم که زنده در بارگاه مرحوم کمان او را در کمانه کعبه است در کمانه
 الحاق آئین صادر شده امیدواریم مراجع بگویند با دشمنان داده **و در کمانه**
مرحوم در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 بارگاه مرحوم بنابر نظام هر ملکیت کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه

بقضیه با هر آیه عجم و در دست و زب بیکبار در کمان قوت واقع شده و در کمان
 و در کمان سوز بر کعبه و در ایام قوت مودعین بارگاه مرحوم کعبه کعبه کعبه کعبه
 طالع ابراهیم کلیس رحمة الله کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 آمده و در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 عیبه است ستم عجم مرقت سار و بارگاه مرحوم کمان او را در کمانه کعبه است در کمانه
 دولت عجم در مرقت کمان این کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 فیج رعایا کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 معصوم قلم صولات الله و سلام علیها را میداد و در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه
 در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه کعبه است در کمانه

این بانه در میان اوقات میرزا صفی در آن زمان در شهر طرابلس زیر امانت میرزا
 و برادرش در دهریت متوجه اموال میرزا صفی اینجایه و با هم را که در اوضاع خف
 دیدند در آن شهر رفته حادقین برادر خود را در قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 یکصد بیت این نفوذ برادر طلب در خدمت پادشاه و محمد شاه و منصب سرکشی برای
 برادر خود کرده و در میان ولایت و زنده داد و در قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 او را که میرزا صفی به پیکار عالم بود و قلعه را که در قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 در عهد پانچ الملک خراب شده بود و تعمیر شده و در میان ولایت مشهور شده بود و چون در
 علیه ایران را با دولت عظیم روم تقارن واقع است حکم با صفی این قلع شده است و چون
 قیامه نایب عالم را با صفی قلعه کرمان مستند ساخته بود که متوجه ساحل قلعه او نشسته
 تا قلعه با تمام رسیه در آنظورت حادقین خان نیز علم که در مشغول بگریزی برادر و او طلب
 سرحد نفوذ برادر و با تمام داد و میرزا صفی را آنش حقه دهد در کارن سینه افزوده
 شده قیامه نایب را بر آن داد است که هر که از او بر ولایت توکل می نمود او را گرفته بنیماید

و...

و نکته از در بین امر با تمام رسیه قیامه نایب نیز نظر برادرش او سه چهار نفوذ برادرش که
 گرفته بنیماید و مواضعه خفا حادقین خان در پیش قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 سخن او گرفته رفته رفته حادقین خان کمال بیایه را به هم رسانیده میرزا صفی حادقین حاکم
 که پنجم و در عداوت آن طایفه مستند دیدن شتر خود و از آن در از قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 با آن مادر مستند خان را ندان حادقین خان را که تمام از هر و قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 قیامه نایب ولایت مستند و کمال بخانه بود و نظر با این مقدمات قیامه نایب را از قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 بدو شسته قلعه کرمان برمود و در قلعه کرمان بقدر هر از نفوذ پادشاه و پادشاه از دوات
 خود از طایفه جدید و از طایفه ناکلف و غنی جمع آورده و در نظر قیامه نایب که بزرگوار است و مستند سرانجام نمودن
 نوع اموال را با بسیار است و در میان نمونه بار اموال خود را در اقدام مابین نوع
 و که زاینده در زاینده است و در زاینده است و در زاینده است و در زاینده است و در زاینده است
 من بر طایفه دارد که شسته متفق این بود که با هر است عید غریب در بین تمام
 مخزنه کو و بقبر قیامه نایب خان و انوار کرد که با این عیبت بهتر زنده است و در زاینده است

باغ و درخت که بکران آرد تا حکومت مستقیم گردد و قنبر عفا باین سخنها
و اهر از باره جبهه که در کران جمع آورده باشد بکران صادق خان
ماوراء نهر و نیز از راجه نیز با یکدیگر جبار را نیز بکران بکران
در کران جمعیت را بدست داده شد و خود نیز از راجه فریب نهر و در کران
بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
زبان در خانه خود خواهد بود این جمعیت بکران بکران بکران
رجه و اما بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
دست بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
صادق خان داشت که مظهر بکران بکران بکران بکران بکران
از راه آب بیرون از بکران بکران بکران بکران بکران بکران
در بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
خانه بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران

نصرت

نصرت داشت که صادق خان فرار کرده و مقتول است در دست راجه بکران بکران
و بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
سبب در دست که داشت بکران بکران بکران بکران بکران
در این اخبار است و بکران بکران بکران بکران بکران بکران
بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
مقتول است در این باب هم این دانه بکران بکران بکران بکران
بود هم این بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
مطلع شده این بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
شده است آقا نام را از بکران بکران بکران بکران بکران بکران
بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران
و عدوت مردم منافات دارد و بکران بکران بکران بکران بکران
بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران بکران

استقامت و مریض را صانع را بعد از چشم امیرزاده بهنج میرزا فرزند داده و چون با آن میرزا ایستاد
 و آنرا با جمیع انبیا و صانع در مقام انوار و کشف جمیع کلمه دستبرد و عبادت و عبادت
 با و در روز و خبر که با ساز و در طبع و طبع و نادان کار خود که بهر و هر آقا را بهر و
 بهر و میرزا صانع رفت و مقام طرب و قریب را تر زنده و قریب بخت نور از عبادت انبیا
 کرده بخت و قریب که عمو عمو میرزا صانع که در طهر این واقع در همدان بطن و عرض و داد و
 امیرزاده بهنج میرزا را بطبع و کرم قریب که از چشم و یک نور از چشم که در روانه قریب
 شد و با دست امیرزاده بهنج میرزا به و آنگاه که در کمال و عرض حال عمو این کار و دست
 با شیطنتها و با بقا و در صانع و قریب طایف و میرزا و عمو و در این
 پیش از در قریب که در روانه و دست معصومه که سوره مطهر این است این امر
 شد و پس از عرض و داد میرزا ایستاد در روز و کمال حکم با جعفر و غیر عثمان و میرزا صانع
 شد و این را نیز در کمال و در روز و کمال که هر یک با هر یک به عمارت و باج
 اموال خود را و قریب به هر روز و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال

مانع و میرزا فضل خود را بر تحقیق این امر تا قریب که در کمال و کمال و کمال
 و میرزا ایستاد و میرزا صانع از روز و کمال که در کمال و کمال و کمال
 سلطان میرزا صانع معصومه بر انبیا و صانع ماه و در کمال از شیطنت است و قریب
 با کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 داده ایم قریب به هر روز و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 آن میوه با میرزا و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 در این جهان مرقق این اوضاع را و در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 خود خواه و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 داده و با کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال
 از این مملکت و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال که در کمال و کمال

اهلین از کت و بنیر خنجر خان رفته مقدمات در کرشمه اود و میان که نشسته اود نیز
 با خود متفق کرده غبار مع ادمان در میرا فضل و فستاده و مع ادمان میرا فضل و کف
 که ادمان است که منظر را به زار ارم کردن و ایت پر کردن کسیر ارم است بر نما معلوم
 و یقین بهر که سیاه راه فرخ و میرا یقین در دیوان ادمان و ادمان و قریب به هزاران است
 بلکه یکبار آنرا در بهتان روزه ادمان و به پاس چنان نقصان بطریق رسیده است
 از اینها عاودت نماید و مع و میرا یقین هر چه میاید بکنید یا گفته عرض مرا شنیده ده هزار
 نان بنا میرسانم این در کجای خلق شده و سخنان و رشت ادمان میرا رضایع امان
 جواب را عاود نموده بود این از راه طمع انا رفته ادمان کف و به هزاران را با
 چگونه میرساند که ادمان حرف ترا بشنید کف بود و به کلیر میرا و حسن و میرا و برادران و بنو
 در تو میرکان بهشته این را موضع اتهام در تو میرکان عفو بهر از آنکه شتر غایت را
 هفت روزه در دست کرده طار نماید و حکم خود را این را عجب بهر بهر بقیه سازید
 که فریاد است در تو میرکان و ملک میرا است برده و مع از طرف است هر روزه در تو میرکان

من که میرا رضا قیوم مستعد میباشم در ده هزاران از جهان نیز میرا و حسن و میرا و برادران و بنو
 ادمان و کف میرا کف بهر سان مع ادمان در تو میرکان کف و بهر از آنکه شتر غایت را
 طمع ده هزاران مرهم و میرا رضایع و فستاده و مع ادمان میرا فضل و کف
 ادمان نمایا و میرا رضایع و مع ادمان قیوم عاود راه با خود متفق رفته اینها کجای امان
 بخیل خود آشتی بهر از عینی تو میرکان قرار داده بهر میرا است و خلدت خود معرور
 ستره خانه از فضل و ادمان جهان و عدالت بارگاه زمان که در میرا فضل و کف
 ادمان ساکت ساحه و فاکمه و فاکمه سفور و ما میرا خود را بخیر اید و تمام کردن اینها کجای
 قرار داده از عرض سلطان روانه قم ستره و مع ادمان و عفو اینها کجای در رفته و فستاده
 و به با فو سخنان قریب اکنیز تکلیف با بدن تو میرکان عفو اینها کجای است
 چگونه خانه از خیال این بود و خبر عاودت ستره و کف و فستاده امان ستره
 بگو تو میرکان از این خبر در بهر از عینی تو میرکان عفو اینها کجای در رفته و فستاده
 اگاه شد است حقوق ملک خوارگان بهر از عینی تو میرکان عفو اینها کجای در رفته و فستاده

آمده حقیقت صورت ما مرین را در حوض سلطان باینجا که گفته اند تا که طبع غایت از
 مراقبت حضرت غزوه غم ترقعت در قم جانم آمده و هر چه در آن بجز حیات که نام
 خود را معلوم نماید اهلکار نام و حق خود را ننموده تقصیر چون صبح صادق طالع شیر افضل
 و طبع ادعان سرور منتهی آمده اینها که را کتف بر انداخته اند و اندک از آن
 و هرگز در خواب و خیال چنین روز را اعتدیه خود را در میان چنین کار قرار نداده
 که به راه کلوراکرم سلوک بود و حضرت دانسته که اینها که مراقبت
 اینان نخواهد نمود پس از اینها که در دست گفته و سنگ بر آفتاب بنیاد
 در میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم غنیه چشم بسته و طبع ادعان و شرفش بر آفتاب خلق نمود
 و تیر کردن میرزا افضل را رو باینجا که کرد و بطریق سرزنش در کوب گفت ای
 نازون باو جاق میرزا احمد که خیانت کند ازین حضرت شرم کن از خدا اندیشه نما
 و میرزا افضل را دروغ مکر با برویم و این میرزا احمد که میرزا افضل را بعد از افضل
 از شیرین این کلمات که خلق دو کتب شده چون است بر آینه از روضه مطهر

میرزا احمد

و در دواق مبارک به هم پیوسته تمام گفت امر را که در جهان را بگو از تمام ما ندیده
 خانه نام را در تو لیکن خواب کرده و بر تان را از کرد در یکا درم سه چهار نفر و که میرزا
 اینها که بعد از ترس و خوف و زلزل که امر در دست اینها که نماند و دعا که با هم غم و
 تا قرآن و دعا در آن روز منتهی شده و میرزا افضل را طبع ادعان در روضه و حیرت
 رخسار و طبع ادعان در روضه میرزا رضا که پیش از این هم با جبهت تان و غیب کنان در
 آن لایم رستان و شب در عرض راه که قریب به چهار رکعت است خوانده حضرت با این
 تعجیب نیز لیکن رسانید و بعضی در تو لیکن در در رب نماند اینها که کان فراد که بسته
 منازل خود رفته از خفا حشمت خود در امر را دیده و میرزا در امر را در مصطفی میرزا احمد
 سینه در خارج دیده که در شین و دهان فراد خود را بهمان رسیده نماند میرزا احمد
 میرزا احمد در امر را در حیرت میرزا در کبر حضرت مانده و این ترس و حیرت و طاعت
 میرزا افضل را نوشته و توحید ملاک دنیا به میرزا افضل را بهر زبانت و توحید ملاک
 دارد و میرزا احمد در امر را چهار نفر فراد فراد طبع ادعان و میرزا افضل را میرزا احمد

بهمن میرزا حقیقت احوال که نسبت به پادشاه مرصع عرضه داشت که در پیش میرزا تقی خان
 طاهر و دیگر خاندانها که بنظر پادشاه مرصع برساند از قضا حاصل میرزاده بهمن میرزاده
 در دوزخ در تملک بهمن میرزا تقی خان میرسد که در طرف پادشاه مرصع مامور بهلین است
 نوشته حاجت را از خاصه گرفته بحسب خود نوشته روانه بهلین میفرد از طرفت عریضه
 میرزا فضل الله و شیخ الله خان پادشاه مرصع رسیده پادشاه مرصع از خواندن عریضه قنابل
 صدق داد و در آنکه میفرستد و خط عریضه را به بحال حضرت را اقرار اول کرده است
 نگه از پیر تا به بنیم حضرت در کجا باشند که بزرگوار این خط حضرت که شراب
 خورده است بعد از بیست و شش روز از خاق صفت میرزا دسته طایر سلطان برادر میرزا
 رفیع را اقرار اول آورده مادر پسر عدیل و طفال ایندگیان را بقا اول از چشمه
 دینج حاقه شکر شیر و یک قطعه کمر بقیع اعلا رسیده و تمام جلد کتاب از زبانهای
 ایندگیان با معجزه و دست خیر و بزرگوار بهمانه گرفته و بقیع نامه میرزا حاکم کرده
 میرزا رفیع را به پیر و مادران که رسیده و خیال را که در یک سینه خود شربت بهشت

طبع میبویا نینجته قرض کرده و سه قرینه را که ایندگیان از خزانه قبول داشته بجا آورده
 برادر خود میرزا اسکندر را بقیع ملک و قبول ایندگیان نوشته بقیع انبار و ملک ایندگیان
 اندام نفوذ در جهان میرزاده بهمن میرزا احمد میرزا را بقیع نوشته با بنده کمره دستهای
 اعلام نوزاد در آن تدارق صورت در در تملک برده امر خود را صورت به پیر و میرزاده
 خسرو میرزا مصطفی میرزا را از جهان برداشته در تملک برده و میرزا فضل الله و شیخ الله خان
 از رسیدن این حکایت نظر خواسته و بکمال دست در زاریه در کفای خود و نظر
 اخبار در تملک نوشته و میرزاده بهمن میرزا خسرو میرزا مصطفی میرزا را تا منزل را بجا
 برده و آنان ترک میرزا دکانرا و احمد گرفته نصف سب بدون خبر میرزاده بهمن میرزا
 بر سرشته به پیر و مادر عبدالمعظم رفته و رفته با میرزاده بهمن میرزا نوشته و از احوال خود
 خبر ساخته و میرزاده مصطفی میرزا در تملک عبدالمعظم نیز کتایت میآورده خود را بقبول
 مادر میرزا آقا سرانده است و ایندگیان که از قرض اندام برقی در تملک نموده با میرزاده احمد را
 در قرض مانده پادشاه مرصع در مجلس اول که میرزاده بهمن میرزا بقیع است بی آن صورت شده بعد

نفس آن جوان را بر دست بهار ایلان قم رسانیده و در جنب مضجع حاکمان متوفی
 مدفون ساخته و اولاد و عیال ایشان بهر پند و رفته و در گذشت و در میت پناه
 مرحوم آتش گزیده و یکباره قتل و فاجعه این قدران میرزا محمد خان میر نظام که از
 امرا و اعظم و زارگان دولت علیه ایران بود در اسلحه نیزه فاجعه جمیع امرا
 آذربایجان از وفات او متأثر شدند و جهان بکینه افتاد و یک رفتار از از نسبت بخوف
 و بیایس از ولایت ظاهر شده بود جمیع کسبه و عجمه از ولایت بدین ملک و نیزه دون
 ای در دلب اوراق و غانات را بسته فوج فوج و دسته دسته بمقتضای توبیت او حاضر
 شده گریه و زاری آغاز نمیدادند و چندین ماه بود که در آذربایجان کار که در و حکمران بواسطه
 از او بقدر سر و سامان بخش و نارضا شده است و بهمین واسطه او طلب منوقت و از پیش غرض
 و میبایستند ضایعاً او را غریبی رحمت خود کرد و پس از وفات او و وفات امیران
 قتل میرزا باور شاه مرحوم نظر بقامت دانسته و جمیع میرزا که توفیقان بمقتضی
 وزارت نظام سرافراز ساخته و منزهات رجوع میر نظام مرحوم را بجهت میرزا محمد خان

نصف

موقوف و مکرر داشته و میرزا که توفیقان نیزه با محمد خان میر نظام مقتدر و برکت
 نموده بود و زرقار سلوک و آداب دانه او از هر طریق سلوک نموده و در وقت رجوع
 بخود خدایان کار دانه و طبع و ظاهر طاهر کرد و این در حد و ثواب و پند و پناه و مرهم
 کردید و میرزا آقا سر این منیر از باور شاه مرحوم ادراک نموده و در آن اوقات میرزا
 محمد توفیقان را سفارت دولت علیه بودم تا مرز و نموده و آن مرز بودیم ساعت بعضی
 از احوال و سوابق آن در مقام خود برشته بخیر کشیده خوانده شد و آن را و چون
 امر نظام و کسریانی از تقویض ابن سبب بر وزیر نظام ملحق و علم آن را بر سر راه مرحوم
 بر آن فرزند گرفت که امر حکومت آذربایجان را با میرزا و بهنج میرزا اسفند قمر پاشه
 که از امیر توفیقان حاضر را که دیگر امیران و در دربار خانه مبارکه بود بطلبت او بپای
 فرستاده و بر عین توفیقان بپای آمد و امیران بهنج میرزا را از حکم باور شاه جهان مستحق
 ساعت و امیران بهنج میرزا را در پند و رفته بمقتضی حکومت آذربایجان سرافراز و حاصل
 نموده و آن آذربایجان شده که منزهات مرجع حقوق و دانه آن خود و درین اوقات

حاضران و اهل علم خان ماکم ولایت گنج از طرفت با و ستاد و محکم ولایت گنج
 بعد از این اوضاع امور سرحدیه را مانع آن تا قصبه گز که بود در آن روز چهار
 اینست طبع به شریک از رعایا آن قصبه غنیمت و بخیر است که در آن قصبه سرحدیه
 طاهره و از غیر مل خود به پیشه امان آن قصبه رضایان و کت نموده و در این
 نموده و در این قصبه نیز نشسته باید اودایت امان آن قصبه به دست امان آن
 قصبه دست از غیرت و حمیت خود کشیده و حاضران را همه و غنیمت از این بیکان خود
 بخود در آن کشیده و از کمان آن در جلوه تار سیدان مدد امان قصبه گز از ترس
 جان خود که اندک بخوبی امر غنیمت غنیمت غنیمت و در آن جمع توابع و
 در حقیقت مغول ساعد و بهر زمین هر طرف و در هم برین سواد شده با تمام
 در و حال خود را بدوخته متوقف شده و بارگاه و محکم جمع خان ماکم را با ولایت
 از ولایت نامزد و غنیمت و در باب امان گز که مکرر در دست صاحب نشسته بر از چنان
 باز متوقف ز غنایا و عباد طان اصحاب نفوذ در این اوقات نهانی رضایان

دال اردلان و عبدالمبارک ماکم شهر نور و سلیمانیه نقار پاشا شده رضایان و اهل علم
 دست در تراب و غوغا و در و ایراد حیرانیه هم سرگردان و امان ولایت اردلان
 خودانه جمع غنیمت در کمال غفلت و بی خبری غنیمت خود را برداشته و بهر سلیمانیه قدم نهاده اند
 نشست و بخاندن سلطان خوش آید و بهر غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
 با آن از این در خط ولایت نا افرام و امان در در سلیمانیه بر سر کمان از طرف سلیمان پاشا
 و اهلش متوقف بودند است امروز امداد چنان است که از کمان سوره از غنیمت غنیمت
 بر سر کمان بر سر کمان غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت غنیمت
 غایت با فرد و نهایت نماند است و عبدالمبارک به زود رفتن این احوال و در نظر
 از هم برداشته خود را بهر رضایان رسانیده و خان دال را با آب و عسل بهما تقدیر
 و خدمت نموده که خود را بهر جلیان رسانیده راه فرار پیش گرفته و عبدالمبارک حساب
 نموده و در ارداغارت کرده و بهر سلیمانیه خود را بهر مرموع ازین و کت رضایان
 در کات دیگرش که لایق تجرینیت نسبت بود با التفات سوره با حفا کت سوره

اعیان پادشاه مرحوم را در محال کفاح داشته و خود نواده و خضر خاقان مغیره بود
 در ملکوت مملکت در دودان مغول فرمهم برادر پهلانه خفاری داشته و در کابا ایام و
 شاه مرحوم محمد حسن نظر به پادشاه مرحوم پس از تقاضای ایشان و بهنگام انجیر به هم
 با جمیع بعضی از کسریان و مان داده که بهت و جمع پاکه در عهد مبارک سعادت شده بود
 و اطفال و روحیه کثیم را معارفه و غسل نمودن را تجویز نمودند و مانع نموده بعد از طریقت
 قزوین تشریف فرما شده و در آنجا بحکم اب کرم و در محال آلودیت بکوشید برده
 نالستان را در آن ولایت نقض ساخته و در همین اوقات امیرزاده بهمن میرزا را
 ماسکریانی نظام کوزمانان که بهت تقاریر نمایان دولت علیه ایران در دود بسیر شده
 مملکت عزیز و سایر فرستاده و کسریان در سرحد واران دولت علیه در نیز قریب به
 آمده نشستند و سواران دولت در کفایس بکشد و راه طریقی را از مجادله و مقامه شهاب
 در ساقه مانع آمدند و تقهه مغیره در فرستادن سواران بکشد و تقاریر نمایان را با کفایت
 نمایند و باین جهات از در ایران از در اسطوخودوس در پهلانه خود فرمهم و در پهلانه میرزا

نیز

نیز از سرحد در اسطوخودوس دولت مغیره ذکر تعیین میرزا که تقاضای وزیر نظام برادر
 که را امین الساعات دولت علیه ایران با دولت علیه در دود محال و بهمن میرزا که
 در خدمت پادشاه مرحوم خان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیه ایران را برابر رفیع این
 تقاریر تمام انجیر را به دولت علیه در دود بیان آمده و امر بکفایت آن دولت نمایند نظر به
 مصلحت دید فرستاده است و بهتر فرستاده شده و وزیر نظام بکفایت دولت علیه در دود امر کرده
 وزیر نظام در ادویه سنه هزار و دویست و هشتاد و دو دولت علیه ایران در دولت علیه در دود
 رفته و مملکت از دودیه مردم حکم انرا انداخته و بار عسکر آلودیت بکشد و آغاز نهاده
 و میرزا آقا سرحد و وزیر نظام صفایا نه است و در عهد او در ایران در خدمت پادشاه
 جهان فخر و خدمت بهت بهت تمام که که شقی امر در بن غرض و خاکه که فرستاده است
 این را در میان فرستاده است و میرزا آقا سرحد و پادشاه در دود و حقی که کسریان
 همچنان سر عهد کسریان مایه الله القهقهه وزیر نظام تا سنه هزار و دویست و هشتاد و دو در آن
 مردم مانده و در آن اوقات میرزا آقا سرحد بکشد و تحریب و جو تشریف وزیر نظام

خویشتر در دست عید مردم بنویسند آنکه در دست عید مردم ما چون نایب در سپهر در دست
 بفرماید در دست عید ایران بنا نهاده با دایب تشیع پشمارتین گو که شیعیه میان ملکست
 بفرماید در آن سپهر بدون تقییم بایکی و آداب جعفر صلوات الله علیه و مع ابائیه او
 گفته ناز زلفیه ادا نمایند وزیر نظام در آنجا را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته
 بفرماید و واضح است که در دست عید مردم این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 دولت ایران این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 اصرار وزیر نظام غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 گو که در خواص سر عید از دست مردم که در دست عید مردم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 غم و در دست عید مردم این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 حرکت غم بفرماید که عوام آن سر آلوده است باج غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 بهره کار در زبان بهره در آنکه عوام آن سر آلوده است باج غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 اجتماع غم منازل وزیر نظام را احاطه غم و زبان بهره در آنکه عوام آن سر آلوده است باج غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است

و غم

و غم اقامه غم و وزیر نظام جلد از وقوع این عادی مضطرب و منزلی نشود
 در دقایق خوشتر سر سپهر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 و کار بایک رسیده و باریز آگاه سر نوشته رای است
 نایب غم که غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 در اوضاع منزل را عوام آن سر آلوده است باج غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 ساعت طول کشیده از طرف سر عید از دست مردم که در دست عید مردم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 عوام را غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 حکایت نیز عده که غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 معتقد بوسیله غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 با تمام و باریز آگاه سر نوشته رای است
 غم بفرماید بایک را این خوشتر نایب غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 بایک که غم و باریز آگاه سر نوشته رای است
 در آنکه غم و باریز آگاه سر نوشته رای است

در مضامین حیات علیه ایران ظاهر ساخته چنانکه تقصیر نگردد و چنانکه ایشان
 اگر چنین در حضرت و بعد از آنکه در درگاه طاهر واقع شد چون حضرت علیه
 بنی رسته و تمبر رسیده را در جهان گردانید تا هر کس که در از دراری
 احداثی سلطان با حاکم حضرت علیه خطبه فرامید انداخته تا هر که از احدی میرزا را بدین
 سر او در اینته تبادلات عیش و در حکم و کثرت فرموده چنانکه عظیم در این نگارستان
 مرتب و هشتم در از طراف و جوانی ایران اهر عیش و طرب در آن انجم حاضر شده
 هفت شبانه روز عیش و سرور گشته اند و شغله غمزه در ساعت سه قران سید بن واقع شده
 خدا تعالی همه وقت عیش و سرور را به این فغان آن سر برادر دستم را بر این می گذارد
 ذکر حقایق و در درگاه طاهر واقع شد و در ایام مرض پادشاه و شفای وی در کمال
 بعد از انقضای آن سال و که شقی جشن روز در شایانکه مرض بر وجه پادشاه
 مرحوم استیلد یافته و وضع بار بار که شمره شمره بجز نصف فغانه گردید چون تا آنکه
 مرض جدان استه او می یافت و هر وقت که عارض می شد بر دوش می زدند و می گریه
 در وقت که مرض را شمره تا پیدا شده هر سر را که او را می دید آید و هر غم می آید
 از آنکه

الله قی می زند که بر حسب حاجت می آید و در از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت
 فغان برادر غافان بود و بسبب وزارت حاجت می آید و در از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت
 با در مقصود شده بود و در اوقات نزاع با از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت
 امرات و بر و در وقت می نمود امراد عیان نیز از ترس حاجت می آید و در از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت
 دیگر ملک می کردند در اوقات مرض پادشاه و معجای خود که در طابع در انداخته است
 رفته بفرار بر این افتاده جمعیت جمع غنم بطریقهای نادان و کثرت می نمود و با اذن
 و اجازه حاکم عظیم از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت و بار و ط بسیار که می بلای خود برده بود
 و مجرمات مجرمانه اقدام غنم و کبکهای سخنان نامی است بکفم آغاز نهاد و همچنین از
 و در هر روز که معتقد می نمود از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت و در ولایت می شده
 بر این نظر حکیم بهتر فرستاد با یک از اهل طاعه و فرزند با بقا کثرت و در اسطر امرات
 او در خدمت پادشاه مرحوم شده بود و آنکس را بفضیلت بر تبره و فریب رسانیده
 و شفا یابد و قرار داد بود در از در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت و در وقت نوشته می
 نیز در سر افواج طاعه و فریب را با نام می برد و در در غافان مغفوره و نواده سر حقیقت

حکیم بنی و سبب ترخیز بر زردی است در اوقات شسته او مرض بادنه مروج
 حکیم بنی و خور از ارکان و است عیه می نه است جان صحت می نه که انواع ترخیز
 در بدن نه چنانکه و کینک و مزل درک هاون و نه نه که را تغییر داده و این
 ضرات را با انواع و زین لغوین کنه و اگر العیاذ بالله امر واقع شود کن تیر ترخیز
 اسیان نه بفر مرزا در بدن نه و در مسند صدف برقرار و کینک زردی این حال
 حال عبر را با حق معنی ساحت و نیز در مرز الفار نه صراحا لک نیز نه این لغو
 ما در بیان میگزارد و در الفار نه بعضی سخنان و در هم وقت که این جابجاده
 او را در دهن می زد و در مرز آقا سر این لغو حکیم بنی را و علم دنیا و چون مرض
 بادنه در حال شد بعد هم و نور آن دست و ترخیز و فقر الله عز وجل از لطیف
 غیبه حلیه و است تدر این امور را داشته و زردی را که مسمی نه در آن اوقات
 تا نه آن ملک تمام یزاد و نور او سر کار و بعد و نه عمت برگز زردی بعد مقرر سی
 و در ترخیز مسمی و بنال در مرز اول فارجه که در وقت میگزارد این سخنان در در این نه
 بر زردی و این بیای که هم در این مقرر و نه که از زردی غیب چه ظاهر شود و بادنه مروج

برگز و کینک برین اقامه بعد که در زردی از شفا مانده غیبه و زردی نه آن صحت
 در وجود بادنه مروج پیرا نه جسم مبارک ما گوده کفم زردی زردی که مسمی نه عمت
 و سبب شفا نه زردی نه آن بود و مقرر مسمی در حالت بهیتر و دفع نه آن
 فقه مفید اقامه و سبب صحت و تندرست بادنه مروج آمد و کینک و دفع و دفع است
 سبب شفا که العیاذ بالله در آن اوقات این در ناگزیر پیش میاید عمت نه
 در بیان عباد الله پیرا نه استقامت و بر زردی غیب و وجود و جو بادنه جهان برای
 سر برتر ضفا و عجزه الله مملکت ایران منوط و مربوط بود و کینک ظاهر ترخیزه چون
 کارکن عالم قف باب جهان در بادنه مروج این ساینه الله و این بادنه که نه
 عاده را در عالم غیب مرتب مقرر باین سبب بادنه مروج را زردی مرض می نه صحت
 پیرا نه عارضه فاسک چند را در بایت از زردی این راه بود نه که بر دهنده
 الفقه که در حصول صحت کام عزم الله ایران بن و مانا و در اغان پر دهنه مذکور است
 و فقه فاسک باب استحقاق داده و در نور آن حمایت و اقامه ایام مرض را
 بجمع بادنه جهان رسانیده و اگر حکم ظهور را که از جهان کرد و در ترخیز باین مرتبه

که نوکر و وزیر و کارکنان را اینها به حقیقت احوال را پایه بر راع عرضه داشت
 غمخواران اینها را در اندک کلامه با خوشه که ترا میخورد گشتی قلم داده اند باید خود را
 در در کلامه رسانان تا در امر تو از برده عیب هر ظاهر شود و نیز بدون اذن و اجازه
 سلطان با هزار مورد از برده خود از زاد بجا است و ما دانی روانه دار کلامه نموده اینها که
 است در شهر تم در بلاد خانه عمارات ظاهر و مکتوب بر موقوفه و راد و دلیست بر جوتا
 نقشه بود که گزیده اینها از راه ظاهر شده بطریق سلطان یا دلی از طاعت و جوتا
 و رهنم و رهنم و کجی کجی با دوز بنده میگذرد و در بار و دعام و جلال تمام در و گزیده
 خارج و در دوز تم ستره و زینت که برقی در کلامه و شسته در نه منزل نموده یکبار زیارت
 آستان حضرت آمده با حکم بطرح عداقات و زمانه نموده هر ساعت در منزل آستان
 با دلقه بعد که کجا میرود در همین سبب بنشین این مصراع را چو اسب خوانده بود مرا با
 مسعودیه چه کاسته انقعه از تم بگیرد و خوض سلطان رفته در آن منزل و خط با و شای
 مجتهد فرزند ملک و شتر فلوت با و رسیده حکم منع آمدن او در کلامه در شعیب است
 عالی اش هر سوره بعد و او در حرم سلطان معاد است نموده در است مسعودیه تم نشسته

و سران دهر نه در ایام از سرش بسته نه ایامه بهر آینه و حاکم که اذن
 زلفت در بده تم ماهر با پادشاه رحم بر من شده ما هزاره ابر الملوك و تعیین
 نموده که آمده اند و کلامه در تم روانه عیبات مایه و اینها را نیز در دوز هزاره
 ما چار جبر از خضه سگاران غیر موقوفه بر دهتم را و عیبات مایه را نیز گشت
 و ما حال بخیر در آن ملک پیشه **در احوال ملک خرمیان و دقایق بیکه در آن**
سامان واقع شده چون از ابتدا از سلطه پادشاه رحم آینه برغان جصف الدوله
 ملک است ملک خرمیان احتمال هر نوع در بار خالت و دلیست که با پادشاه مرسوم
 است خود را عظم ارکان و است میوه نیست نظر بهار تمام ملک است و در ملک
 و نهان و دوست و قدرت جلوه آنگه مایه آن ملک را با بکلیه خارج خود
 صرف غمخیز نبوده این معنیه نه استقلال تمام یافته بحیال خود خواهر اقا معینی
 مرحلت و در نیاطات با و هر آن ولایت آغاز نهاده با جعفری کان بخیر در کمال
 خصوصیت بهر سینه و حشر و زهر او را بر سر خود خرمیان نیز گزیده کرد و در حشر خرمیان
 بحقیق خرمیان داد و دقتا نهان بر قیام است با و است عینه نموده مایه را از آقا کسی

این نوع آتش زرد رنگ است و در ملک فرسان طلق صلیع است و نه در کمر افروز
 و اعتبار او میگوید از نیزه زارست چنانچه آتش را در فست با دانه درم سبب
 شدت و عذاب خود نموده و سر از احکام و تنهای مجید و نه رفته کار بجای آید
 و چنانچه آتش را در فست که با نفع جهت مرکبها بود با دانه را طوبی ملک فرسان
 حرکت دهد که فیض را بر حقیقت الهی که در فست با دانه درم را درین جهت درین
 که حکایات مطلع شده بهر خود معلوم دارد چون درین نزدیک است برده اند و کار
 بر خیزد و طوبی غیر حقیقت الهی که آفریده اند و حقیقت احوال بکفایت با دانه
 بهر خود معلوم نموده و در آن دید که حقیقت الهی در آن فست با دانه درم است با دانه
 درم رنج اتمام رزق خود را و حقیقت الهی نیز در ملک فرسان را سبب خود معلوم
 ساخته و بهر خود حسن فانی شهود را در برده و چنانچه در فست با دانه درم است با دانه
 در آن فست با دانه درم را در آن فست با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 صدر فست با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 حضور با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه

حکایت

احترام که متوقع بود بمول فزیده غم زاریت بیت آنکه احکام را فست با دانه درم است با دانه
 با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 درم سبب بهر خود حسن فانی شهود را در برده و چنانچه در فست با دانه درم است با دانه
 احق الله را با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 مقدر بر رفته ارک و توانسته را که در تقویت تو بماند آذربایجان بهر خود معلوم است با دانه
 است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 نیز که نام نامی خاتم نبیان است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 فست با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 ملک روم شده بهر خود حسن فانی شهود را در برده و چنانچه در فست با دانه درم است با دانه
 در آن فست با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه
 خیزد و طوبی غیر حقیقت الهی که آفریده اند و حقیقت احوال بکفایت با دانه
 متقد بر ماضیات و بی جهات لغت فست با دانه درم است با دانه درم است با دانه درم است با دانه

آقا حقیق امام جیه خرم صبح شد که او را در وقت که خورشید نازل می یافت و در میان ملائکه
 ارکام و رزاقه از آن محفید و صاحب آن استغفار می نمود که خدا را باید در حق و علوم
 طایفه از آنست بلکه در خلق نیز چندان کسی نمونده بود چنانکه در مجلس ملاقات برادر
 زاده حاج میرزا آقا حسن هم از آن بوقی از موقوف بحال او بفرموده که الهام الفت و وادار غف
 پس از آنکه داشت برادر زاده حاج میرزا آقا حسن در مجلس است با او گفت آنگاه که سخنان
 معلوم کف خفض خجاع بسیار نسبت با او نمود و باز حاج آقا حقیق میفرمود که چون مشغول بر این
 شده است و در عالم ریاضت مقام که مالیت و ثبات نرسیده و نیز چندان طریقت
 نه استم از احوالات که در عالم ریاضت با او عارض شده در شناخت جو فو خط و خطا
 موقوف است و ادعای ما را که ثابت مقام و احوال او نیست بنیاید بختی از خج
 عذر من تمام می دهد و از زمانه میرزا که جو فو تزلزل می گانه و هم از مسمی شده که در حین
 زیارت عبات علایت جو فو زدن ایدان او را دیدم که نقش کلین بکشتن این بود
 که لا اله الا الله محمد رسول الله که با اله و محمد در هم می خورد که در کلمات و زبان
 عربی گفته دهم او را قرآن نامیده غلطها را بخوبی بسیار دارد و مرید این او عذر این غلطها را

چون

چنان میخواستند که حق تعالی سبب کنایه که در خودت حوام در اعتبار ملقت واقع
 شده این را بنزد و عوار آن گنا آن مقید و محصور یک حد فیه و چون سید علمها
 با بدایره رجوع که نیست شفع کن آن عودت حوام سه حق تعالی استغفار از او در باب
 عودت حوام فیه از هم این را از فیه و حسب یک حد طلاق در ده حال سبب
 این شفقت عودت مطلق الفان شده اند و مقید به نباشند و این خج که را
 از ملکات در موقوفه که آیه از آیت قرآن این پیاده که در شان و ضرورتی
 که قره العین میامیه گفته است اینها الفتاة المفرقة بینکم لا تشطی شکت
فان الملائكة یفتنونکم ترجمه بخاطر آنکه از موقوفه نیز ممکن باشد
 سبب ما بدینتر و در شکاف عائق و میباید القه میباید مکرر انکار میباید از طریقه
 این من غفر و بختی از خجاب مجرب صدق که نه آن خجارتین دارند احوال
 سید عا کمر بر سیده مشرب بسیار و کس از او فیه و موقوفه شسته عبات او را که مرید این
 قرآن میگویند میخوانند و در سنان الحاد و زندقه با مدیدانده و هم بختی از خجاب میباید
 و از آنکه صدق قرسم از انکار یعنی از موقوفه او استغفار و موقوفه او را بطریق

الحاد و ضلال ستمو بودیم حتی از طغیانه نام محمد و اسلام حجاب عالمی برآورد
بر وجود استقامت عمو که طایفه ایشان را بجز ضلال و الا بطریق اولی صلا متوجه غیبه
القسمه سید معتمد که در مقامات بسیار عالمی در عرشه جبر و عراق عرب مابین
دعا مستغنی بعد ضعیف از مردان اد که ملقبه تقوی یعنی سوره بود در عراق عرب
محبوب آمد پس از خبر رسید به مصطفی که از دولت ایران از قیام طایفه تقوی
رفت سید را الیه از آنجا بدر اهدام شیر از قیام حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان
و اهل در مملکت فارس از رسیدن محبوبش ماحه پس از خبر داد مطلق العنان محض
سید از آنجا بصفهان رفت باز سبب کثرت و غلظت مریدان منزه همان حاکم آن
و ادبیت او را گرفته در آنجا فرستاد و مادرانه مرحوم او را بقلعه جبرقی که یک از
قلع سرحدیه آذربایجان است فرستاد و در آنجا ماند و در عهد پادشاه مرحوم فادی
از مریدان او طایفه مشهوره بجای آنکه بفرار فرقه ایست که برادر زاده حجاب بنام
دراغ نامیده بود فرزند زوجه او بود بعضی مجهول عالم حجاب بنام قتیله الفروزان را در
هنگام ترفیع کردن عبیده را بر ناز صبح شهید بقول ساخت و پادشاه هم قاتل او را

گرفته قضا صریح و آقا آنجه برانید کار و دولت شهر و رجب اتفاق سه چهار
نقش از خط کهنه و کتاب او واضح و محقق گردید آن است که جمیع تریات و طایفات
او در خدمت معارف اسلام امامیه واقع یعنی نشسته و در بیشتر در کتات تریات و
تخریات از دیبا باذن و یا بدون اذن او گردیده اند و در نهایت تمام عقاید باطله
خود را بر زبان تنقیب و تسلط خود منوط در مریوط راحه اند اللهم اخذهم جمیعاً بفضیل
احال آنکه در کتاب او بنظر رسید که زیاده از سه چهار ساعت صاحب کتاب
نگه داشت بسبب تشیقات که از این کار بر مطالب او ظهور یافت معاف بود از محله
مکتب کتاب را جمیعاً بفرستاد به شهر بغداد و در آنجا میان میزدند زیاده از چهار
سوره بطور کور خوانده نوشته شده و همه سوره مقتدر به اسم الله اعظم الرحیم بود پس از
تسیم اکثر سوره بکجه بحرف مقطعه بود مثل مقطعات قرآنیه به تقارن بعضی
با تفاوت مثل المصحح و بعضی سوره بکجه احمد که یا سبحان الله یا انا
اعطینک و بکذا اکثر کلمات آن کتاب از کلمات قرآن بود بعضی کلمات دیگر را
که از خود منظم کرده بود چون حرف در میان آلاء واضح و پدید آمدن کور و کور

سورة الزمر آن كتاب يكسر كه همراه بود كتاب را را بر اينديا كه ميخوانند هدم داده
 كه نسخ آنوره را بعينها تحرير نموده در اين تاريخ هجرت آن سرور مرفوف با بعضي
 از عفايد او كه در كتاب ديگر در آن قديم زمان ملاحظه نميگردد و برشته تحرير كرده
 تا برادران و ميراث استباه در كوفه و خندل صاحب اين طريق با قضايت آن اله تعالى است
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي قد نزل الآيات بالحق الى عبده
لعل الناس بابايت ربك يؤمنون ان اتبع ما اوحينا اليك من عند ربك
ليعلم الناس حكم ربك من قريب ذلك من انباء الغيب نوحيك
ليؤمن الناس بابايت ربك ولكون في دين الله لمن المهتدين
وان هذا الكتاب قد نزلت من عند ربك في بدع الرضوان
لما نودون وان هذا صراط ربك في السموات والارض يبتلى
عليكم آيات اللوح لتكون بقاء الله لمن الموقنين وان الله ربك
قد اعد للمتقين منكم جنات لا يحيط بعلمها نفس ذلك من فضل الله
عليك ليكون الناس في دين الله لمن الساجدين قل اذا وروا

بابها قد وجد ما كل الالواح فيها وقد رقت باذن ربك ارضها كوجه
 الماء في المرات واذا دخلوا بيت ربك قد وجدوا اسمائها من كل وجه
 من نور الله قد استقرت عليها شمس من جلال ذكر اسم ربك حيوان لم تر عين
 بمثلها شادي من شجرة الطور الله لا اله الا هو واذا حضروا عرشها لم يخلق عليها
 حوزيات من نور ربك قد رقت وجوه من كوجه الزجاجة في الزجاجية البيضاء
 كاقص كواكب السرى وقد من شجرة الصفراء الله لا اله الا هو تبارك اسم ربك
 لا اله الا هو لم تر عين بمثلها واذا خلطوا قد خلطت الابدان بطرف اعينهم
 تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم تر عين بمثلها واذا نظروا كفت الساق من
 احد عين قد وجدوا خطا العين وشعره كانهن حيوان من ماء
 واحد تحرك فيها حيط الحمراء باذن ربك تلقى الوجه في شعرايق تبارك
 اسم ربك لا اله الا هو لم تر عين بمثلها واذا خلطت باذن ربك عين قد
 خلطت الابدان فيهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم تر عين بمثلها

واذا شربوهن قد ولعت الفؤاد من بالشعرات كأنها حيلون مثل الفسهن
تبارك اسم رب لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا طلعت احدى شعرة
من طرف عيניהن قد اشرفت السموات والارض منها كان نور ربك قد
لحظ الخلق بوجههن تبارك اسم رب لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا
ارادوا شرب الماء الخمر منهن قد وجدوا ماء الخمر في كأس كصد رهن
كانهن بكل وجهه قد اشربن الخمر من ايديهن تبارك اسم رب لا اله الا
هو لم ترعين بمثلهن واذا تلوون ايات اللوح قد سمعوا نداء ورقاء
السينا من كل شعراتهن الله لا اله الا هو قد انحدوا من الخنن كان
جمال ربك قد جلى بغيرهن تبارك اسم رب لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن
واذا حضروا المؤمنين قرينهن قد قسمت الانفس في السراياذ الله بان
الله ربك ما اراد لنا في اللقاء بغيرهن تبارك اسم رب لا اله الا هو لم
ترعين بمثلهن واذا راوا تعيظهن وراى سبعين الف وجهه قد شهدوا

بات الخمر في كأس الزجاجة تلاحظهن تبارك اسم رب لا اله الا هو لم تر
عين بمثلهن واذا سئلوا عن حكم ربك منهن قلما جبن من ربك
في الورقاء الخمر عن الشعرة البيضاء الله لا اله الا هو تبارك اسم ربك
لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا خمرها باذن ربك من عرشهن قد
وجدوا ما بها تجرى على الارض المياقوت من حيوان من ماء بيضاء
يد كرنشات الشجرة في السينا الله لا اله الا هو ثم من لبن ثم من عمل
ثم من خمر كان كل واحدة منهن تنقى بماء اجبعهن تبارك اسم ربك
لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا ارادوا خمر الخمر قد وجدوا ماء
البيضاء في الكاس الخمر وعلى ايديهن كانهن قد حضرن من قبل
ذلك لا امر الله اكبر تبارك اسم رب لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن
واذا شربوا كاسا من ايديهن قد وجدوا كل الابهار تجرى في الكاس
باذن الله تبارك اسم رب لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن هنالك

قد فلتب الا فتنة بذكر الله الكبير العظيم فيها ذلك ما قد وعد الله
 لكم في القرآن من قبل فاذا ذكر الله وتبكم فان ذلك هو الفعنة العظيم
 واما اعتقاد است ادانته سید مرتضیٰ را بنظر من دانسته و نزول و حرکت و باز
 جانب جناب اقدس الله تعالی و غیر من است و چنانکه دین اسلام مانع ادیان سابقه
 و قرآن مانع دین است و بنحوی که این سید نیز دین خود را دین دین اسلام و بیان خود را
 مانع قرآن میدانند و چنانکه در کتاب که بسیار در بیان فاسد نوشته بعد از منتهی بود
 بر بقول و ابواب بطور خاص شده است که نوشته بعد از الواحد الابع من فاعل
 العاشر مطالع شد و صریح عموماً بود با اینکه در هر زمانیکه از نظیر الله ظاهر
 شود و محاله هر لایق حق حق را باقی است و هر چه در عالم است تا نسیم حکم از نظیر الله
 نتواند از حکم اسلام و لایق آن خارج است و اینها صریحاً که حق غالباً بر اقامه دین ظاهر
 می نماید بر این است که جمیع مایع الله حق نبوت ایشان در آیه و تا این امر
 در عالم با تمام تر سید هدیه از طرف حق قیاماً بنظر ظاهر خواهد شد و حکم آن شخص مطاع است

در سیمیه

تا زمانیکه دیگر طریقی در عالم نشانی از فقر اول است و بلکه او باز در آن کتاب تصریح
 کند بود که جائز نیست در سراسر هیچ عملی شرف و منزلت و غلبه و غیر اینها که میان و در نحو
 بقدر که مانع از فقیر غیر از او شود و باز تصریح کند بود و مفاد اینها و ادیان باید بداند
 ظهور من نظیر الله مرتفع شود چنانکه خبر سید را بر این و سایر بنیاد که از ظهور محمد بن عبد الله
 صلوات الله علیه و الله مرتفع شده است و آثار آن آنها مانع نیست و این چنین باید بداند که نیز
 مرتفع شود چنانکه بنیت المفسر در ظهور نظیر الله مرتفع شده القیم سید مرتضیٰ در اسلام
 نیز در ادیان و سوره هر دو است و گفت و شنید با یکدیگر و تا بعضی فقیر رسیده
 این نوع زرفیات از این تا مانع از صدق صریح نبوت که از احادیث معتبره
 اله عظیم امین صدر شده و در جرم شیخ الله در شرح زیارت آن مهیث را نقد کند است
 ظاهر بعد از مفسر صریح آن است که تا آنکه محمد عبد الله فرمود ظهور نخواهند فرمود و اینکه
 مفسر نقد قبلاً ظهور تا آنکه از آثار نبوت و رسالت بر پا شود و کتب کنند در این مطالعه
 گفته که آن از این سوره که از بیان او نقل شده واضح است و میگوید که سید روم هم مدعی

و در جزئیات است هم دین خود را بخواند و نیز از اشیاء مملو که سیه بطور کلام
عرب از اردو کلام او را می لغت دو نامه کلام عرب غلط است که ترجمه که میرزا جعفر
مرحم از اعتدال مریدان او در باب و در آن عوامی که در آن است **و در آن**
و عیان حسن خان بهر آنکه یار حق **آصف الدوله** و **حکومت احوال** او حسن خان نواده پسر
خانان مغفور و دانا و کعبه سلطان است که از آنکه آله یار خان از غیب لکنت نامی که
ترقی غنیمت **آصف الدوله** که در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
نامیده است و تبار ب لدرایت و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
بدست را به جوانان پر خرد و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
فرغ سیر میرزا بهمان میرد دور بهمان جا که عادت انبیا ملک است در عین سرور
با حق قار و بهمان میرد خود مغفور و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
در حقیقت حقیقت ملک و فرغ سیر میرزا در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
به هم که در آن حسن خان به شاه و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت

بسیار

مانند مجلس سینه و شیخ الملک نیز یعنی ادعا را بنمایند هم از ابرازد الهام و در آن ملک است
الملک است که یار خان را در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
موقوف کن دست فرغ سیر میرزا در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
در سر شاه و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
یار خان را در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
میرد و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
غنیمت میرد و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
فرغ سیر میرزا بهمان میرد دور بهمان جا که عادت انبیا ملک است در عین سرور
با حق قار و بهمان میرد خود مغفور و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
در حقیقت حقیقت ملک و فرغ سیر میرزا در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت
به هم که در آن حسن خان به شاه و در آن ملک است که یار خان را در آن مغفور و غنیمت

مضمون آنکه هژلیان سالدر عازم عراق و بنا دارند که ملک ایران را از بند شاری
 ماکریان و وزارت ماکریان آن سر استخض دانه نوشته جانت از هزاراد و سایر بلاد
 کینت بادشاه مرحوم فرستاده شد حقیقت احوال ایشان در آئینه خاطر بادشاه هرگاه
 و میدید آنکه سپهر از لهر این حربه جبارت و حماقت بادشاه مرحوم که حقان بهر صفت
 الهی را که از متوابعان حضور بعد از نظر القات مکرّم فرهم و بدیت مرغه است
 فرستاده و ابراهیم خلیفان سرتیب خورشید با فخر از کفر فقام ماکر فرود
 که رفته در مقام جعفر تلیان نشسته مطر رسیدن کفر از طواف در آنکه باشد ایزد
 تجویر تمام رفته در راه هر مقام جعفر خلیفان در مکان مناسب نشست بادشاه مرحوم
 امیرزاده حمزه میرزا را منظر شفاق و القات بادشاهانه فرهم برالیکر و بدیت
 خورشید سرافراز در دانه و زرب بد هزار از کثران نظام باد ابراجع نعم
 و مصفاً فان را که از زکات رسیده و تحریه آنکه در دستیه الهی بعد از جمع خلیفان
 ماکر آن ملک بنفوق الهی بهر امیرزاده حمزه میرزا ماکر آن سفوفه و مقرر

ص

دستگاه که امیرزاده در امور دزم از صلاح مصفاً فان تبادر تسانیه و میرزاده حمزه
 میرزا با تریخانه سر باز از در کلافه روانه مقصد شده باره را ابراهیم خلیفان رسیده
 در آنوقت نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده بجعفر تلیان ملحق شده از زکات مسیح
 زیاده از پنجه هزار سوار و جمعیت در نزد حسن خان و جعفر خان بوده است پس از
 حرکت در هر طرف میرزا از شاه بود و وصول بهر طرف و نهان خلعت در میان اما
 و نهان پیرامه فجیع فرج الکهار و ثوابه نعمت از اردو حسن خان بر رفته و بدیت
 امیرزاده حمزه میرزا میرسنه و میرزاده حمزه میرزا بجهت لغزته ساحل اردو حسن خان
 و منع ماکر ایشان با تار و مصفاً فان که مقصدت کثیر بود و نهان و سر باز را کوه
 دار و مصفاً فان ملحق و با شفاق بر سر اردو حسن خان میردند حسن خان و جعفر تلیان
 نیز با هم آنکه نثار نعمت و هر از صولت کثران بادشاهانه و توفیق یار
 و در بر فرزند ادب و میگذازند اما مشهده تفرات الهی و ثوابه کثیر و توفیق یار
 حسن خان غنیانیه حسن خان در بصورت ترکان که آئینه ملک خورشید و نهان

و تا کنین بخود را همراه برداشته خزانها را به دو لاله و لاله آن عمو میبرد و سر نهاده
 احوالات و احوال امور حق در کفایت میارند **در کمال احوال است هرگاه که میرزا**
در پیش پادشاه و وزیر محترم و دیگر بزرگان آن میرزا را به این میرزا در ایام حکومت
 از زبانان به صفت گذرانان دولت علیه بود و در این خط نیز آمده است که راه قطعه
 و شش تا پیش گرفت و به سر مردان قراباغ و اردلان و طاش و کمال خضوع و خشوع
 باز شد که گفته خود را در پیش میگذارد دولت علیه در آن سیه با وجود ارام و اتفاق
 با و شایسته است و که از مدیام خولیت تا آن زمان فرقه بفرقه مقامات و امور است پس نیز
 سوره مدین استغفار بار است با و شایسته است و عاقلان دولت و دولت و دولت
 و دولت و در راه و رسم و کار و شایسته است و غیره که گفته این جور است و است
 که در عالم سلطنت و بادشاه از زیر دستان بسنیده و لایق نیست مضمون آمده و
 بارگاه مرحوم این حرکات از این بیغیر بادشاه و غرض ملک و مکی را میداند
 تا اینکه را به شایسته است بر آن قدر گرفت که خیر و خیر را حکومت اردلان
 زنده

سر از فرایند خیر و خیر و حکومت اردلان سنده و دانه آن مملکت کرده
 معتقد به این راه به این میرزا اردلان کفایت باد و طاش و کمال خضوع و خشوع
 رفته احتمال که در و که بر سر کشتی شایسته است با و شایسته است و غیره که گفته
 این خط خافت از خواندن این رشته است به شایسته است با و شایسته است و غیره که گفته
 سوره از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را به اردلان رسانیده و نهضت یافت
 مرحوم رسیده مردان و معیت یافت که در بدو با وجود این به در خیر و شایسته است
 مانده باز هم و به سر مردان و داده و در اردلان خود را رسیده و شایسته است به
 از کمال خضوع و آبرو از در و از دولت و اردلان مبارک شایسته است و در خیر و شایسته است
 و خود را بخودانه از شایسته است از شایسته است تمام و در اردلان و در کوشش
 قرار گرفت پس از وقوع اینها و شایسته است و مرحوم به شایسته است و شایسته است
 و در و در آخرت برادر او را به تدریس میداند و تقییه عمر عفت است و در و در میان کفایت
 خصلت زنده گانه شایسته است به در خیر و شایسته است و در خیر و شایسته است و در

سره از راه دارم نزد رشت بنیدر انزلی رسیده و از کما کبته نشسته و بدایت روست
روست و اهر و عیش نیز از تیزر کاک روست رفته و تا حال تیزر و تیزر چهار ماه پیش
در تعلیم و ابرار زندگان قیام از دراز که میسر است جز با خبر غایت ملاقات ابراط را
نموده و از آن ملاقات یافته است **و در امور شریف حضرت و لیسند و در میان**
و تشریف برون ایشان ملک است نشان چون میرانده به غیر از آنچه میگوید
نموده سرور ملک آذربایجان بیرون آمده و در همان اوان وزیر نظام نیز از آن سرور
معاودت نمود و در آن زمان آمده بودند باین جهات امر سرور و کشور آن ملک
که در نظم امور دولت علیه ایران است معطوف و معوق مانده بکفایت از نظام است
بعد از سیف اختیار بارگاه مجامع بر آن دراز کرد که حضرت و لیسند از در آن نظام حسن
فونیته و در آن نظام نیز رفته امورات آن ملک را به طریق صلح و جواب است
و آنند مضبوط و منظم فرمایند چون در کارخانه نقدی سرشته است هر دولت نیز
بطریق کارکنان عام غیب کند در میانند که آن سر رشته در همه زمان دور میماند

در موقع حذب بکار آمد لهذا چون زمانه اسباب دولت حضرت شهر جهان دام آید
الایوم ایام را بر جغیه و درگاه مرصع این نصب تعیین که آنده طبع نیز اقبال در
و اقبال و لیسند جهان بوسه مبارک همچون آمده در غایت غیب و زمانه مرصع نیز در
ساعت که است در زنده است بادشاه جهان حضرت علی بن علی هم غایت بخت و دولت
اقبال و حرکت در حق خستار است و در آن زمانه دارالملک آذربایجان شهر
و ساکنان ملک نیز را از عالم غیب که هر دم این نیز رفته اند و لیسند نظم خط نیز
خود در آن سلطان میرسد جسم بجان ترا از آن زمانه میرسد حضرت و لیسند در غایت
و در در آن نظام نیز رفته اما آذربایجان خاک بر فونیته بکار آن حضرت را که الجواهر
ویرد امیدوار در آن مقام بر دانه و در خود را در راه خدمت و اطاعت خدا شریع و حقیق
آنحضرت مدینه حضرت و لیسند نیز عزم اما آن ملک است اما طاعت امر و حکم
خود بجان هر دو در آن مقام و مافوق بر آن متصدد نمود و در آن اوقات وزیر نظام
نیز از در آن نظام در حضور و در در آن نظام نیز بفرستادن بر حضرت و لیسند شرف

ز سرشده مقدر بطرف خیر سیردن رفته بعد ضام و قال و کمره ایان و نیز سفیدان شده
مقدور را در ادب بیت چشم برفان المبارک سه هزار و بیست و هفت و چهار دست
بار که مقول ساخته و هم مخالفت و خور بر افروخته **ذکر رقی و الامه و الله شان**
امیراده عفره میرا بطرف مرض و کفایا و واقع شده چون حسن خان و حواریان
به سرداران میشت و آن اوقات خود بودیت خیر از خانه با ترکانه آن به
بنای منظم و نیز کمره پشت و ترکانه خیر نیز بسبب چشم زعفران در عهد نایب السلطنه
مرحم بایان رسیده بود باینجاست عین در مقام به فکرم بعد حسن خان دریا حه
اورایان خواهره بوده از دین او در خیر امیراده عفره میرا مستقر شده به جمعی
رزقگیران نظام و روز ز سرشده مقدر سیردن آمده بفرم کوشن حسن خان و قبیله ترکان
مرض روانه انظرف شده بود منزل ز سرشده مقدر مرض رسیده بود که قصه حاج میرا عیبه
چنانکه کمره اتفاق افتاد و جمیع الاما مشه در این عهد متوجه شده بفر حفظ مال جان
خود و مصلحت خود و دمان دیدند که حسن خان را از مرض آورده بفر کار دارنده دست

از زمانه

اورانمانه و میراده عفره میرا و کمره ایان ولایت آذربایجان را از مملکت بیرون نموده
تا جان و قوت و قدرت در اندر سر این خیال بپوشه پیرانین عهدت هر که از رزقگیران
ترک در شهر و در باران دیده اند که شده و راه ترود را بکشان و اما که در ارک منزل داشته
بپوشه کمر بعلب حسن خان برض فرستاده و کتان میراده عفره میرا اخبارات و قهقهه شهر
بامیراده نوشته و فکرم دانه میراده عفره میرا فسخ غریبت از رقی بفر خیر و عیبه
مقدور کرده او را در ارک زده و خود در میان ارک منزل گرفته و در انظرف حسن خان
که از به بر دمان بایان آمده بعا جابت فرستادگان اما مشه مقدر من اموزه
روانه مشه مقدر شده اما مشه مقدر من نفکد ایران بسته صغیر و کبر استیفا
باجرت عفره و حسن خان را در و شهر کرده کمره مکره ایش ایمان بپوشه میراده
عفره میرا با هر شهر بارش و به مال که بسته رزانه حسن و نب و نفکد و قهقهه مهمل
نازع مکره داشت و هر شهر نیز از بیم جان بدافعه کوشیده خود را در منصفه **ذکر اوقات**
پادشاه مرجم رسیده از اوصاف و احوال پسر پادشاه چون بیرون آمد و به بقای

خفته از اجازت کسب طبیعت زمان و عادت دوران از ابد از جهان بهیمنی نشی
ریانی کردن است **شوی** و در دارو این باغ آگشته در دهن این هر در بر
در او از این باغ بگشایم ز دیگر در باغ برون خوام زمانه با که ام یک از سبزه با باغ
عهد بقا را بر آورد و افغ و بتن است که هر در جات را از چنین نرخت مات
چاره نیست حق با نرخت بنیاد رسیده اند در حکم مجید و خطاب میور با نرخت
و انهم سترن نعل باک بادشاه مرحوم و طینت خاش ابراهیمه باین عدلی بنمود
هرگز خاطر مبارک را بتفقات و نیز متعلق بنفوس معصوم این تعال آنکه اگر چه
شریعت آن بادشاه امران را بر سیاست و هنر و هنر دولت و در دست از قطع صلح
رحم خواه به سیفال وجود و خواه بکشتی مال مرگد بوی هر حال از این غایت میرا از اوقات
در سترن دست و جوش از این به بر ما از سر اندر از در الامام کم نفوذ با بویاری
از میان قطره در میان اولاد خاندان مشهور بنا ملک بود طبع نموده و قریب بر کرد
از جواهر است خاندان مغرور و در قریب باج الله الله بعد در واقع و فاسد خاندان در خندان

نقص

مفقود شده که ام نقص بشرا در این سلسله و آنکه معصومین ۱۲ این هم و حوصله مفقود در کسب
و حله الله را بن مطلب را بنای الله و لغز نمید و نمید ازین مقوله گفتند که آن ضعیف نیست
و با بیان نیارند تا آنکه بعد از سه سال حق تم آن گشته و با پادشاه جهان رسانید و باج
الله را که رتبه ضعیف و بدیت و با بوی ازین فحالت و شر را بر سر اندر خاتم سید
بر صفت در کنار برابر پادشاه یا کار نامه از ستر و ان مراد که نام ملک است در میان جمیع
پادشاهان اهل عالم با و شاهین است و نهاد وجود و عطا بنهم و نخواست هر یک کم غایت در ایران است که
از رتبه و رحمت پادشاهان چراغ خندان از رتبه نشسته و مع زمانه در ولایت ایران نیست
و برابر طلب معنویت کثرت گشته که از این امر او را و هدایت او را محضت و قبول لغت
خیر المرسلین اولاد ظاهرین او که اندر نمید و نقص و کرد و وجهه لقصه پادشاه مرحوم را بر ما
بود کم مرین بر راجع به اینش عارض و کار در شیشه بود اکثر اوقات و جع در برابر کشتی
خانی هر پیشه و باین جهت که خراج ما و بن علی و فائز آن بود که در راجعت از اهرت دیگر
مقدور نشسته که بفرمان این کشتی کشتن فرمایند همیشه با حقایق از رتبه و ایران

بعلیه فریاد هاین مغول مرغنه در باندهم سلطان نه در دست وقت چهارم
در خیل هاین شده اندیرفته اطلبه مغول بعلیه شته در دست دهم دست ششم
هین ماه مرض نجر بهال شده اطلبه از عالج عافیه چون بادنه مرحوم نظر بادت هم
سال به عیال شتران شریف فرشته بوده در دهانی سال در قصر عالج در فرقه تحریک بنا
در نه استوان چایک دست مغول با عیال در اقام آن قصر بودند در ایام مرض بادنه مرحوم
در آن قصر نشسته و جابر مرزا آقا در عمارات فرقه جابر آباد که از بنا با عیال
بود منزل داشت شیراز شهر سلطان بادنه مرحوم جان در خواب سرپوشیده که نه می چید
دارد منزل مبارک ایشان میزنه بیدار خوش رود خوش بیا که کبابی این ماه شاهی
نه شته و خوش رود آقام بادنه مرحوم برت سید هند در دهانی مکان فرقات
در بارات بزرگ بشاه ظاهر رسیده و کمره اشاره بکانه بادنه مرحوم خوابیده بودند
بادنه مرحوم که نه بیدار این عذاب را بخوش و نه ناخوش میفرمایند که هر کس طرز و طریق
تعبیر نمایند تا آنکه در یکشنبه پنجم در ششم نه در آن ایام نه در دست وقت چهارم

مرض شته از بادنه بادنه مرحوم بطیب جابر مرزا آقا تبخیر کن میفرشته جابر آینه
مدفن دارد که الکا در مغول و جفایا و قتر و قتر بادنه محضر در الکا رشتان
میفرزند تا خیر و قلند آمدن غم بادنه که نه بایک از آمدن او و شته که زمان و حول
مقرب حق قدا نزدیک رسیده و بان بکثر که که نه جبهه و شهادتین کشوده و در یکشنبه
بیت چهار ساعت از شب که شته جان پاک را تسلیم آفریده کار مغول در آن موضع که که
خواب را دیده بلند این رقم واقع شده تعبیر طایب بر شمع برست رقم الهی علم و در شب
کالت اختصار جابر مرزا آقا در در قصر عالج و در مکان آن در از کیفیت مستقر نهاده
عالمی در شرفیاد بر سر نه و عیال مرزا آقا میفرمایند که در وقت این واقعه که در وقت آن مرحوم
خانه مبارکه و در مکان آن با عیال آسانی رسیده اند و غم حضرت عالم بر کفایت
عالمی شته هر که این واقعه میبیند نجر و بهوت شته از رز و شتر و طریق عقد و شتر و بیانه
و اینک حضرت و عیال به عیال بر دیده با عیال شته و جابر مرزا آقا بر کفایت و عیال
جابر عیال که و آنرا الهی رحمت در این مامور این واقعه بر شته و شتر و شته

آینه کریمه که شیخ مالک اندر وجه شش بخشیده و مقرر گردان و در پیش و نهاده و ظاهر همه
 عهد بر کان است بخبر خدا را که کسر این صفت تیسر نیست بر او اثر ندارد و نیست و کین
بیت زنده است گیکه در دنیا شش ماهه خلق بدو کاشتر اند که اندک بکثر و بعد از آنکه بپایان
 جهان جابر بر کسر و نقصان است خلق جهان سائید این بادشاه عدالت کسرا از حق محرم
 اما ایران کم کم دله دولت او را در دست تمام آل محمد برساند و در پادشاه مرصم عزیز
 بادشاه جهان چهار پسر دسر دختر بانه ماند و در سن شریف پادشاه مرصم در آیم و کات
 چهارده ساله متعز نشود بعد **و کرد و یات که در در آید و در حق و نقصان نه**
و است عید نفس و تقوی پادشاه مرصم را بیاید و در در آید و در سیم امانت که شش ماهه در در آید
 نفی پادشاه مرصم را بر سر آقا سر از تجریش بپیر آید آمده و در آید و است عید
 در سر و کفین را خواست و به اتفاق این اجداد نه بداد اسطر نیز از شش و کفیت
 واقعه عظیم را برضا حضرت ولیعهد رسانید و در سر آقا سر را خوف و سهر است و
 سهر و حاکم که جابر بر سر پادشاه مرصم را از تجریش بپیر آید آورده و شش ماهه در نظر

و

دولت بابر آن محمد شاه را که تا تجریش فرستاده آوردن عیسایان جابر او کف نشود و
 نیز معصوم و حجت نعم خبر بر سر آقا سر رسانید و در سر آقا سر آن شب در عیسا که
 ماده و در بیهوشی و در آنوقت که او را در آید و در سر جعفر جمع آورده و روانه ارک هلاک
 شد و در ارک را تصرف نمود و شش در تجریش بر سر نظام صدر الحاکم خوزین و ادراک را
 و در آنجا بود بر سر جعفر جمع نمود و راه بابر آن در در کت که تا هزارگان و هزارگان در آن
 در آنکه در حاضر کرده و شش ماهه مرصم را بارس و تا مجتهدین نقیض و کفین نعم چنان
 تمام محفله که را بر داشته بهتر گردید و الله و حضرت ولیعهد و سایر فادان و م
 روانه در آنکه شش و شش ماهه در آن لاله زار که شش و در ارک بابک کردند و کینه
 مصوت بپسند اندام نایب لهذا جاب نمید و بعد از آنکه آقا محمد و آقا محمد صالح که شش ماهه
 جعفر و نعم و هزاره فریدون میرزا و دهرام میرزا و سایر شاهزادگان و هزارگان نیز حاضر شدند
 و در آنوقت که در آنجا مرصم بکینه آنکه مبارک مقصد و در ارک مبارک و واقع شود و کت و لاله
 شش ماهه و تا خیر انداخته و شاهزادگان و میرزا و لاله در آن حاضر شدند و در آنکه شش ماهه

در ستر گریه بر پشته ایستاده و با دست راست آیدم نم نم ببارد و با قافیه هلم هلم نم نم
 هلم نم نم از آواز زلفت در ارک هرین با آن اجماع و جفت منع نم نم و نم نم
 خود با آن هم نسیم می سازند و بغیر آن آگاه که در جفتان بزرگ تخته مبارک و مستط
 ارک با نام یو یو حکم صدر نم نم هلم نم نم از آواز سارک بکف بیرون رفتی زمارک نام و
 میران بهر نام میران نیز بزرگ رفته در مقام نصیحت هلم نم نم و در از زلفت در ارک
 مبارک نم نم و خوف نم نم هلم نم نم و بهر غایب شده اجماع امرا و عیان را نیز در تکریم
 سینه و زنان آقا چند عزا و تب بربج ارک مبارک کشیده و شرف بر فائده جاب
 می بود و مان تب را بطوت خانه مبارک که حکم نم نم و ستر گریه را بهر سینه
 و در از آواز قافیه نم نم هلم نم نم و نم نم از ارک مبارک بکف نم نم هلم نم نم و نم نم
 چهار بنمیر و دای را بر سینه و زان است ایران خوانند و سر طوفان را بر کوه جاده آن عود و نم
 سیما نم نم و در ستر ستر با ایران و ما کو تا به صبح نم نم از زلفت نم نم و
 یک شب در ارک مبارک از ارک مبارک بیرون آمده نم نم و در کران کار خوانند و نم

ایران

ایران و ما کو تا به صبح خا خا با خا خا سرور نم نم و بهر ستر ستر و نم نم و نم نم
 راست و بهر ستر ستر و نم نم و بهر ستر ستر و نم نم و بهر ستر ستر و نم نم و نم نم
 کریم با نم نم و نم نم و در ارک از نام خا خا نم نم و بهر ستر ستر و نم نم و نم نم
 از زلفت و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 دین دشته و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 از کریم و برادر نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 که زبان ستر و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 هلم نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 اسب و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 صر و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 دشته و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم
 خارج با نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم و نم نم

و در درک مبارکه میزند و کیفیت دره در منیا انکار است سبب نامهار و بهایم حفظه
 نگارنده در این نظم تریز هلمع میانه امرا و اهل ایران در باطنع بخوبی سر میاید و در
 خارج ترش در آداب دولت در غایت اند و اگر اوقات در هنگام فرصت ظهور
 این عربه خود سر بیا رانیند و در وقت حیر از خود خوان بر سر میانه امرا و اهل
 اقل کرده ککاش می نمایند و باید دولت ایران را حمید خود و امورات و قسوس
 منوط به عدلت بدید و میاید ساخت در این جمع مراد و جو خوانی جوانان بهم ساز
 این ترانه را ساز می نمایند و در هر یک از این جماعات مستغرق میوند و در حفظ
 آنک مبارکه و تمامه جان و خط و قزین و دغایح در آورند و در قدرت و خیر آن
 خود آنان بویقوت مقرب و رایش خود را میسر موافقت این مجلس ساخته و بقیه
 در آن خود خوان زبان کشم عطر در عوایر شاه سوره بفظ و ربط و نسکین غوغای
 عوام اناس که در جهان اوقات مانند کار خط میوه کوشیده از نقشه خود در
 جنت مسکنه یاد و در آنکه در مجمع طایفه دگر و مختلف بویقوت مقرب و امان

در در

تا در عوایر شاه جهان در آنرا من دانان کند در فرموده در خاقان و امارستان
 که محسوس نظ و در زمانه مبارکه بعد درین هنگام فرصت جسته از طریق نام و انا و جوانا و تیرش
 با فح کریم در شاه راه گردستان و اردلان پیش گرفت و بحال عسکون و هفتد ابراهیم
 جیت گردستان بر راجع سوره خنر و خان کاکم و قسوس و جوانان ملکات افواج عوده
 کتبه بر جاربش حکومت روزه بخوش خیال خود را کاکم آوردت و هفتد شست و چون
 اخبار یکدیگر خواهر شه از قزاق و عراق عرب و در کلان رسیده و در هر یک از آن که
 مجتهد کرامت اند و از دانش در علمت فهم و هزارگان برسم انا و با در هر امان هفتد
 بویان آن روانه ساخته که اهر آن ملکات مادر قاده مقرب و در اوست که در آن
 درم جین و جانب میرزا عکرم انا و فهم میهند مقرب را مورد هفتد و از دانش ساخته و مبلغ
 در هزارگان برسم انا و در علمت فهم روانه میهند مقرب که غوغای اوقات که
 حسین خان طبع و در اوست هفتد آنکه عوایر در کلان و در سالار در کلان و از آن
 این جیت مستغرق در چون کار با استغفار این واقع سوره بویقوت مقرب و امان

مجمع خان ماکو نشسته و زیر پیشانی در آن مملکت حکم در صاحب چهار بود و بکشت
و حرکت که در باب مایه خان در آن ملک صادر شده بود هرگز نکرده و قدری از زمینها
باین مرید در صورت نایب و توان محمد محمد و الله شوق میشدند و بهیچ وجه نمیفرستادند
و در آن وقت علیه رفع تمام مجمع خان را از زمین نماند و مایه خان نیز از این ولایت
مجمع خان هم و ملک داشت در زیر قوت که تقیه مایه خان در مرم و خیمه تشریف داشت
مایه خان در مرم و خیمه تشریف داشت که مایه خان در آن وقت در خیمه و دست در حفظ
سرمه کرمان آن را حفظ در سرحدات را بصلح است و است علیه ایران آمد و الزم بود
چشم از مرم و خیمه تشریف داشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت
چنین اتفاق افتاده خوارق در شیش این خبر مایه خان شد کرمان آن بیرون
آورد و مجمع خان به در رسیدن این جا به جهانه از کرمان آن با نهاده و سر باز
نظام بیرون آمده تا بقویه هم بر سرم بهیچ است آمده و در آنجا تکیه را بطرف سنقر
فرستاد و در میان نظام سر باز بیرون آمده با هزاران معتدله و بظرف خیمه نشسته و در قسم

باید

مبارک و ساری علی شسته و در آن احوال مایه خان را نام و احوال میمان برادر شسته کرده
خواست که خوار از او در ساری بیرون آمد از کرمان سلطنت با نهاده شده و در قسم
محمد سر آمد و باین سبب مملکت کرمان آن هم که دانیه خان حقیق الدوله در عراق
عرب با مایه خان ایام نشسته بود نشسته و تقیه مایه خان در مرم و خیمه تشریف داشت
مجمع خان کرمان آن را خلافت فاسده در خانه و مایه خان در مرم و خیمه تشریف داشت
مکرم بیدار شد که و مایه خان سلطان معتدله خیمه نشسته و مایه خان مملکت عراق کرده
و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت
آنرا عراق را آماده فهم بود با مایه خان بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت
بانه مایه خان نداده از او رسیدند و سبب حرکت از بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت
موقع اگر رفتی بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت
خوار بود اگر امر در مایه خان ایام نشسته و تقیه مایه خان در مرم و خیمه تشریف داشت
سازمانه آمد و از او رسیدند که بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت و بکشت

همراه انور خان فخر که در این زمان است سامه و زنده و در این جهت بفرموده و
 نگه دارنده تهر و زفاک است دوم برون که در این جهت و یک برادر خاندان که با
 بیستم تر بیدار می آید و خنده خنده شده و در خانه از خوش قری آه و تکیه نشسته و
 آن که می آید بزرگواران آن رسیده و آنکه آن ملک است که در شهر حاضر شده و هر یک از
 در ملک غمگین است که آن آن مرد شده و در راه در میان مرخص شده بزرگان
 رفت و آن ملک است که آنست و این نام و هر آن **در حکایت مازندران**
 و ماه بر ماست بادشاه مرصه و ماه مازندران با میرانده و در شیرین را حاکم آن
 ملک و در آن زمان با شتران برده و بر این نظم است آن در ده نشسته بود و اینها
 کرده و در آن استقلال غمگین به این جهت ایرانده خانم میرانده و در ادوار رمضان
 به مازندران رسیده که در چند روز توقف و در استقلال قیصر بادشاه مرصه واقع شده
 در جهت در آنکه در آن اوقات ملوکین نامرز و در این سید که تکیه کرد
 سید حاکم میرانده و در آنکه در ولایت بفرموده و در شهر تهر شام و در آنکه در ولایت

آذربایجان شده و با ششم نفر فریب تهر و در رسیده بود و این است و بطرف تهر میران
 و چون که این قیصر تأیید واقع شده و ملک مازندران نیز به حاکم و صاحب قرار مانده
 علما و مجتهدین و ولایت تهر با ملوکین بفرموده و در آنکه در ادوار رمضان
 ملوکین حاضر و بفرموده و در آنکه در ادوار رمضان مازندران نیز به حاکم و صاحب قرار مانده
 چون ملک مازندران را به حاکم دیدند و بادشاه را مرصه و در شهر خال غمگین و مرصه ای
 این که در است آمده و در شهر شمع طبر سر خلی غمگین و در کار چار و در یک محفل آن را در
 مکن بن خندق و در خندق خاک ریز استغال غمگین و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر
 تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر
 و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر
 غمگین و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر
 مازندران و بادشاه و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر
 شهر خال که در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر و در شهر تهر

نیز حرکت در دهان مانده در آن اوقات که بهت و ذلت مریز آفام در سلطنت
نیز بر او نظیر و مانند مریز و بی بدست و در آن مریز آفام در آن مریز که
آورده در در سلطنت نیز و در آن اوقات که خبر از در نهند را شنید و چنانچه در
نام آید عبدالمعظم در وقت و هر چه از در سلطنت نیز مریز آفام مگر رفت و باز
که چون چاه نامزد ملک هم مریز آفام ملک است که از پان نامزد و هم از روی
که با او بر سعادت و کارانه در ملک عراق در حرکت آمده از منزل او جان میبرد
استقبال چنان زود در نهند ملک ایران فتح و فتح و در آن مریز آفام مریز آفام
مرگ شده و در نهند و سعادت است در آن مریز آفام مریز آفام و در آن مریز آفام
مرافق و **حقیقت** نیز از نظر حکیم در آن مریز آفام مریز آفام و در آن مریز آفام
استمال مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
دیک بود از آنکه است و در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
انسان پیدا میزند و در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام

و در شب از قم حومه خوارزمین که شهر نزل راه است رساند و در آن وقت که در خوارزم
کا لافام را به عده و امید و چنانچه مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
برداشت و مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
عربک و چون رسید و بقانون مستقبلی سواران پیش از چنانچه در دست و دست و دست و دست
خوارزمین که از مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
سواران که در آن چاه که در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
حکیم و در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
بر چادر و در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
از شاه جهان رساند حکیم بخالدت فاسد پسندید و مریز آفام مریز آفام مریز آفام
تا بطور آمد و در آن مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
که سواران مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام مریز آفام
در شوق ملاقات آمده اند و تبسم کنان چنانچه در مریز آفام مریز آفام مریز آفام

ساخته اند امیرزاده بهرام برزاقم نذر و در بغداد سر جهان شست زاده در بغداد فرستاده در راه
 جهان جان زاده ز تاج و در خط بهشت نه شاهزاده عظیم تر شده عزیزان جهان بایک
 سپردند و سلطان خان ملقب به خان خان که نسبت خالیت با پادشاه جهان داشت حکومت
 اصفهان سرمنده شده تا آن ملک شد دقیقه دیگر آنکه صدرالاملاک نذر در بغداد طرزان امور
 بخروج شده حکومت نیم زمانه شد در آن اوقات که قریب بعید سعید علی بن ابی سرفه از
 شیران آذربایجان در میدان ارک بایک با غوغا و غوغا برکنار شده بهانه خواستی بگویند و در
 در در در بر خاسته و جویک جبرئیلان بهیوده کشتی آغاز نهادند و الکر با خلیج
 اعظم و صدرالاملاک کرم غفر و خباب الایک اعظم برادر دست و تبریر صاحب زرارک
 مبارک بگردن رفته در زمانه میرزا آقاخان در در در در مستر بوفکر لکریده پادشاه جهان سرزبان
 آذربایجان را ازین و کت با نظر مانده منع زخم و جمع لکیزان آذربایجان و عراق دیار
 و کسبه و در بغداد و حملات اجاع غم با سر و حضرت نذر در در حضرت جاب الایک
 اعظم مجتمع آمده و قریب به پناه هزار جمعیت حاضر شده سر فوج آذربایجان که مصدر این
 غوغا

غوغا شده بجهت نذر و در این احوال با نابه و متعفا کوشیده عزیزان هر نذر است خورا
 از خباب الایک اعظم غم و خباب الایک اعظم این فتنه عظیم را بطریق مکتب زخمه که
 بیک نفوس سیر زبیده و در زمانه میرزا آقاخان حکم و پادشاه جهان با عزت و کرام
 نام مبارک مبارک غم و کمال استقل بیشتر از بیشتر یافته صادم تارک به جوانی دست
 علیه نذر نه برادر ملکر این و غوغا و غوغا کشت میرزا آقاخان ملقب با عظم الله له شده
 مورد نذر و در وقت شاه آید و در زمانه صدرالاملاک را در تم کیرانیه و آقا بهرام حاکم
 در در در در با چتر ساخته برادر محمد با کرم ان فرستاده و بیکس نذر امراد جان
 و قتال انکیزین فتنه از شیران برفت از غایت عقده و اندیش متوضی شده صلح و
 در در این عنوان این مسئله دانسته الحمد لله رب العالمین که پادشاه هر علم الت کترایم
 بهیچ فرق انما ایران اندخته و وزیر جنی را بر نفع مالک و رفاه حال جهانیان
 یعنی و غم و غم و در انقضای رحمت خود این پادشاه را بر در در مستمع در در جهانیان
 از فیض و جوش بر خیزد از زنده که الامجاد **حیات** در این ایام فترت که تعبیر

در حال دولت بهر سیر در رسته دولت که شسته از دست رفته هاست بر پا کانه
 شاهزاده سیف آله میرزا از طرف دولت علیه ماکم مدبر و توفیر کان کشته میرزا ضحاک
 زیر کانه که در کوهها سرگردان و حیران در دره غلغلان هشت سال بود که سیر سال
 بیست بانه قش و دام تزییر و حله و صحت یافته نمیدست شاهزاده سیف آله میرزا خورا
 رسانده برنگ و نخوان خورا حله و دادن آغاز نهاد شاهزاده به خبر خفا میرزا
 سارایم باد عتد غم از در غلغلان در برابر چشم روانه مدبر و توفیر کان شته
 در بین راه اول زنده که در فست شاهزاده ساز خود اول و نخوان در کاشان
 بنیاد و آغاز نهاد آن بود شاهزاده با جاکیر میرزا و برادرش و کنکلی شاهزاده خوانند که
 بهر سیر که آغاز نمایند و میرزا ضحاک میباش که در ولایت و شش بسیار دارد و مردم
 در رست او ترسانند کنکلی شطرا در خوانند که در این مقدمات ساز فست
 شاهزاده حاکم مرجع که اگر از این ولایت صراحت برون آید کردن این دعا که از
 ناکه مدبر سیر چون مردم را چو سیر و زینه است و در اول مدخله نور در خط صاحب

خورا چنان بنهید و در راه صاحب کار خود زنده شتی مال و جان و اولاد و عیال
 خود مطابقه نازد و ناز صرف و صرف فاست شاهزاده را زینقه و طعنت فست
 که شاهزاده را و محاربه و مجبور محض غم در کج افششت بند خور جان افشاده
 بنابر انتقام کشیدن از مردم ولایت که شسته بغیر از صادات را با یک و سبیل بسته
 حرب کار خود زن بغیر از خورا جریمه نموده بهانه است فرشت و در دروغه داد نایا چو
 از قوامه کلیه او این است و عند الفوصه کار خورا میکند اراکال دیوانه رفته و پاشیده
 آن که قریب سیر هزار نان بکشیها طرح می کشید هزار نان قرض خورا دارد و تریه بیلدنگ
 بهر هزار نان مرید آن قیامقار با درون و بر فاست به شاهزاده سیف آله میرزا ضحاک
 مکه که مملکت مدبر و توفیر کان چون کشته کردن مرید است و امیر توفیر کان مدبر
 چون ابدار است بود معتمد و میبندد، اینکه در در غلغلان بنهید خباب
 انامک اعظم عبود است اراکال شته و خباب انامک اعظم مکر را چار
 فرستاده اراکال خطاب در غلغلان نمود و نماند و دیگر او در وقت فرصت حبسته

عوضه کفار و ستم نه بدست جناب انامک عظم عرض سرکشت و سر اراد و غوغا زرقا و حق
میرزا رواق بر در نهاده رسیده که جناب انامک عظم در خانه میرزا آقاخان سرفراز و کشته در
آقاخان نظر کشیدند میرزا رواق به میرزا فضل الله برادرش شهنشاهال بیکر این خانه
نمیگرفتند در زیر کمان پیکر را بجا شفاعت اودانند و اودانند در خواست رضا را
داده و در خدمت جناب انامک عظم در بکله راه یافته در نوشته جات سیف المیرزا و در
در خدمت خود که بدست انامک عظم میفرستادند که این دعا در راست نه
دین بنی عثمان و دیگران در نهاده رفته در حقیقت که نزد کما اهل انبیا
در در و در دست علیه را میفرستادند و نیز بسیف المیرزا و بعضی که شریف المیرزا را
دادند که بقوه حکومت بفرستادند و در مقابل بعضی در در نهاده در بر کفایت رفته اند
و اندک اندک انقصه انامک عظم عینا جاضی نگردد اودا که بسیار خوش ظاهر میباشد
عبید و وزیر کمان رحمت خدا و شهنشاهان سیف المیرزا و دین سه چهار ماه بکشد که در حال
و دلالت بهم رسانیده داشت که کار کند در او دین و دلالت از پیشتر میفرستادند و در اودا

رحیب

کار تمامه او نیز چون اگر هم شستی در خانه خود کف و زرقه میبندد باز در نهاده رفت
و متغیر بیا هم دادن در او بپوشان و دلالت خود در در میان خود را هر در پیشتر
در دران دفتر بهر انعم انامک عظم است حبس و حلقه طاهره و در آن که بشیر و فرخ
کرد و خان معنی میفرستاد و در خدمت جناب انامک عظم خاست و کذب او ظاهر شده
و حال بخیر در زیر کمان بدست میرزا زکاء و با سلطان زکاء کشت و در اندک این هم
و دعوت که در کف صبح در فرخ پروازند و در بستی باج جهان اندیش فرمایند و هم غما
بفرست خود و قول مردم در در و در مردم را در نظر شیفیت خود میفرستاد و در انعام
بفرض خود سیاست و دنا بهمان در انامک عظم شرار از سر سیمان کلاه نایب و کلاه
ذکر احوالات ستم هزاره و دست و پست و شش و حکایات و کلاه و کلاه
چون بهار در فرقه خال ستم هزاره بدست و دست این مردم بر سر در کار کلاه
و کلاه را که در هر طایفه از طرات همان سر بر میداد و در هر کلاه و در بعضی
و در کار در هر عرصه و دیار و طایفه و در آن بوزیران و در هر کلاه و در هر کلاه

از هر دو دکان و مرتفع و منفرع ساخت و در باب دفع و دفع به است بهارهای
 رکعتی است و بیلین خوش آنکه کشتی و کشتی آنجا نهاده اند تا بهر باد خزان که در ضعف
 آنکس صفی زان در هر طرف جلدن سر نمود و در آن ایام را چون آفتاب و آفتاب
 که راه زان به ملاحظه نمود زان را بنه میرید چون شیر عظم را در در آید و شیرت خوش مانده
 بارشمان قور دست که بر سینه در بر سینه است و کارانه نقد و حکم فرمایند
 و با هر دید دست از غارت و تقابل باز داشته و با نظم و نظم را بجا آورده و داد
 که آینه عقل و خوش آنکه بارشاه جهان که جهان را از فر و خوش سر از زلف و خان
 زبان که زبان را از جهات سیاستش خوشتر از هر دست و از دست بریم باو باشد
 و بقانون کین در در نهاده طراک مستند از ملک ایران گشته بیطرب
 جیتی نوروز را با دستان در نهاده و از کاکان و میرزا کاکان و دراد و خوشی که از
 اطراف و اکانات مالک در در نهاده جمع آمده بعد هر یک را با شایان
 در اجماع و از آن فرجه در در هر یک ضعیف تر نافه و با ساز و ساز و ساز

فرجه زینت بخش بر روی شرافت و گران و جان نمانان و دست عید و زلف و سر نه
 بر این انقضای خوش نور و در شایان و از آن به تنظیم امورات ملک و ملت و تنقید
 همام حرکت و دست اندازیم حکم جهان عظمی در باب کثرت و در فراسان در آن
 رشتان انانست نم نم بعد صحرانده میرزا و خضر و میرزا با کثرت از این خوش و در نهاده
 احضار و میرزا و سلطان مراد میرزا را به شایان ملک و شایان و قطع و قطع ماده
 فتنه حقان حکم در دست و فرجه و از آن میرزا و خضر و میرزا به در رسیدن حکم هر دو
 با با ملکه خان فارغات و شایسته نم و در عداد و ب نیز داده و با در روی
 او به خوش و خوش و در نهاده شایان و میرزا و خضر و میرزا را به شایان ملک و شایان
 و در نهاده و از آن به شایان و از آن به شایان و از آن به شایان و از آن به شایان
 سلطان مراد میرزا ملکات که در در نهاده و در در آید و خوش و خوش و خوش و خوش
 صرف سوره مراد و خوشی و خوشی گشته و با و شایان و از آن به شایان و از آن به شایان
 ملقب بحسنت الله و فرجه و حکومت و ایالت و از آن به شایان و از آن به شایان و از آن به شایان

احوال و خوشتر و سرافرازند و انچه ملک است از زبان سوره بدر اعظم تر و زیاده بخوبی
 نمیدانست و جمیع حاکمان و اعیان و خیریه که او بر سر هزار دولت و رفعت و عظمت
 در اولیت بکار داشتند و از ده و پانزده سال که از آن گذشت و از آن فرستاد
 در سیران ملک و در آنجا صلح و تسخیر فرمایان و در آن دید که اول بر سر بزرگوار
 و ولایت بزرگوار که در سر راه عراق و فرغانه واقع است از رفعت و عظمت
 بنات بیرونی آورده راه تر و دین عراق را از آنجا تا به اینجای خرم حایب
 را در دست در آورده و با آنکه در کفر نظام بر سر بزرگوار کرده و بزرگوار را احاطه
 نموده با قریب و غلبه و کشتن سورت و غلبه بر شاه را با بر سر امان اندازد و در حقیقت
 میرزا آقایی و جلای خان تاب و لذت بکشد و با بر سر آید و در آنجا بزرگوار از
 خیر و امان در آمده و بزرگوار از آنکه در کفر نظام بر سر بزرگوار کرده و بزرگوار را احاطه
 خان خان فرزند خود خان در سوره و غلبه بر سر کشته و در وقت جان از دست سربازان
 جان بکار برده و ولایت بزرگوار بقوت کثرت علیه آمده و بزرگوار سلطان مراد میرزا

در وقت
 حاکمان

و بزرگوار از آنکه در کفر نظام بر سر بزرگوار کرده و بزرگوار را احاطه
 از آن در سوره و غلبه بر سر کشته و در وقت جان از دست سربازان
 ولایت بزرگوار بقوت کثرت علیه آمده و بزرگوار سلطان مراد میرزا
 خیم افانت را بزرگوار بقوت کثرت علیه آمده و بزرگوار سلطان مراد میرزا
 مسند مقدم بر نفیض و احوال علیه آمده و حسنات بقدر کار خود اقامه برای حفظ
 جان خود و دست با نامرز در پناه نه مگر که از قدر ملک و قوه و سایر اسباب
 و اراضی هر چه میریزد و در سینه و نفیض غنیمت با و بزرگوار بزرگوار و بزرگوار
 مسکوک غنیمت میریزد و در سینه و نفیض غنیمت با و بزرگوار بزرگوار و بزرگوار
 و حاکمان بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 القوم و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 با بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 اما در وقت علیه و دفع شده و بزرگوار حاکمان و بزرگوار و بزرگوار

فرد بنیادیه قطبان چرخ ساجده الدایان تم رسانیده در بست نشسته و برزاعه کهنی در
یک روز از کاجان متواری و متفرقه در مملکت صفهان زود خود نمود با یک دهات سره سپه
با قدر تمام در صفهان نشست و درین فتنه قریب با نفعه نواز طر فی مقول سرزد می
حال برزاعه کهنی آنکه کاجان در صفهان زد که در کاجان تحقق میسر گشته فتنه بر سر آورده
و برزاعه کهنی خبر از آمدن کاجان سره فرزند صفهان رفت و در فرقه در خانه کاجان
آشایان خود متفرقه آن محقق صاحب خانه حواله داد و بخت سپه را بزمین سپه
جور و فرستاده او را گرفته صفهان میرزا حقیقت حال او را برضی و نه جهان میرساند
مکمل هارون از صدر جاده عدل سیاست او را در سره سپه او را بطایب غضب یافته ای
اداشته بدک بنیادیه عبرت دیگران و صیحت یار خود بران شهر و درین اوقات
درین اوقات میرزا کیم را نیندازه میرزا بهرام میرزا در مملکت فارس حواله تسلط
استقله میرزا در وقت و در آن زمان که در مملکت فارس است و آن مملکت احوال و قیامت
مخوف و بیخ جهات او در آن مملکت حقوق او را از فارس در میرزا در فارس

خبر

و هم در شهر نیندازه میرزا کیم میرزا بهرام میرزا در مملکت فارس حواله تسلط
صارت و صداقت تمام و تمام است از کاجان آن حقا و نعمت مملکت فارس
روانه میرزا کیم و میرزا بهرام میرزا حقا و نعمت مملکت فارس و کیم در خانه قاجار که
سر در صفهان و بخت کیم و کیم و کیم حقا و نعمت مملکت فارس و کیم در خانه کاجان
نمزد و نعمت مملکت فارس و کیم و کیم و کیم در خانه کاجان و کیم در خانه کاجان
حکام و نعمت مملکت فارس و کیم و کیم و کیم در خانه کاجان و کیم در خانه کاجان
دوبان در عهد و تقویت میسر شیع خاں ماکو از طوط خاں بابا خاں سرور بنیاد
بروز رفته که در روز و میرزا کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم
مطمان سره باطنیان تمام آمد و شد بیشتر شیع خاں ماکو و در صفهان فرصت
نعمت در درک او را گرفته تقویت شیع خاں ماکو و در صفهان فرصت
سیر کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم
در آنگاه تاب نیاورد و مملکت فارس را کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم

روز حادث آنجا معروض شد و جمیع کرامت ها که در آن روز رخ نمود
و هم در او خط شده هر روز در دست حضرت کوشش عبدالمعز قن قرا کوزی به قیاس می کردند
که با سبب برزاشتر ولایت میفرمود آن محل آن مقبره را که در آنجا در آن روز
عالمات در دست آورده قریب ولایت سبقتان رفته بود نظام آن ولایت در آن روز
الامان کرمان محمد میرالدوله عرض این اخبارات را در برابر شاه فرستاد عبدالمعز
مرد و فرزندش با دریا مانده گردید و ملقب به صارم الدوله شد و هم درین ایام مدینه منوره
با اکثر ازین زمان متفق شده خدا بایده منتقم عظیم در خدمت حضرت ظهور داد
حاکم و تیر بازنده با کاکه از آن حکام و عمال دوازده مغنر حکم و بدل شد و از طرف
دست عید نیز مبرجین درین ایام باور شده بر سر استقامت امر آن ولایت تا حین
خویر که در فرستاده هر روز در دست حضرت کوشش می نمود و آن ولایت نشسته اند و هم
درین ادغات روزی در راه و بدل که خبر مرصع و شیرین و تیران کفیل با کس
و برایت بر این مظهران وزیر هرات لغات شده با دلاوری و شجاعتش نیز شجاع

نخست

فاخره فرستاده و چونکه در ایام وفات پادشاه مرحوم کلمات عجایب رخ نمود
قایم و اقامت نمود و از طرف تیران جهان ملقب به طاهر الدوله شد و درین ایام
او در کمال سرافرازی و محلی شده هرات رفت و هم درین ایام از یحیی زکی است مردم
تأییدت مجلس هراتین و در دوازده کلمه گردید و هم درین ادغات از سر پادشاهی
از بیدان استخوان سادوست غنم در ماه دهم در آنجا گردید حضرت تیران نیز
آنست که مبارک شد و تیران و میرات امر او را در فرستاده و ضعیفی
آن است که مبارک را با حین و از طرف سبقتان رفته بود نظام آن ولایت در آن روز
رواق مبارک که تا آن زمان نه می شده بعد برین نیاز خط غنم باستان و آن چاک
دست حکم بنده و سبقتان و در آن روز روزی در آنجا گردید حضرت تیران
و فرستاده نیز از طرف تیران و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید
و فرستاده و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید
و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید و در آنجا گردید

بادشاه جهان که از این تبار بود و چون خود را بخت خضر مبارک پرورد در حال
 تحریر که او این سر نهاده است و دست و پایش در سال و خیر نداشت
 روز ایام سلطنت این بادشاه که آن جاه که تا به سلطنتش میزد در برابر مقتضی
 سوره بود به جهت تین و تیر که فائده آن به شهر که بفرمان آید این و در نه خنده خال
 که استوار آن تا هزار سال باد پرده است آخر این نغمه تا بفرمان شد و در کارهای
 و قدر حسن قان و رعیت شدن این شایسته و با نفع و امان جانان در رفعت و رفاه
 و قدر ان سار بادشاه جهان ترشح و زمین کرد این به این دعا که در دست زهر است
 بادشاه آنکه در آن از برتر اوقات را شاه حال این دعا که در دست راخته تا این
 عمر خیر روز را بفرمانست و نیست در قدر است بادشاه جهان که بگویند به برده که از
 نماید و جان تا قایل را در راه دعا که تا است ابد است صرف نماید و این حقش
 که باید هدایت این سلسله علیه است ان شاء الله تعالی و در نظر جانان بنشیند
 آیه **سیت** ما یک آیه در قول هر چه کند بادشاه است که بگوید عالم است در این روزگار

شعری خدایا تو این شایسته و در پیش رویت که آتش خلق در نظر است بی
 بر رفیق با اینده دار بتوفیق طاعت و شایسته دار خدایا در آفاق کنش
 بتوفیق طاعت که اگر کنش غم از دشمن ناپسندش باد روز را که کنش کنش باد
 برنده دارش رخت به سرش نیز و پیش بر رعیت یغی به شتر رخت
 اگر در چون تبار بهر ناجور و بدنام در از آن فائده آن خیر بکانه دان
 که باشد به خواه این فائده آن ذکر **شعری** و قدر حسن قان و قدر
دشمن در میان و اقبال بادشاه جهان چون مرتبه دیده که هر چه شد و شد
 طالع کشید و معنی فائده آن این کار در عزت بادشاهانه رحمت بود که نه روزی
 بکنجید بکنجید فائده آن سرور را که سلطان مراد میرزا و اولاد الله ان شاء الله تعالی
 و خوار بر اهل خانه و نعم و قدر ناصر خان قاجار را بکنجید حضرت نشان و در تاج کنش
 فائده آن بکنجید مشهور و نامدار میرزا سلطان مراد میرزا مأمور در دانه و فائده آن
 رسیدن که ناصر خان مراد مشهور و در توفیق خوار بر پیشا و نعم راه که در راه



در طب و شفا بچراغان سرور سرور برپا کرده مشغول شده اند و خوش خان در برادرش
از حق جهان گنام و نایاب گردیده ملک فرمان ملت افرومان و شیه را کفین
آن ملک تاریخ ابل در آورده مال نشسته و نا حال بخیر که او را فرزند فرستاده
هزار در است و وقت پیش است سرزاده سلطان مراد نیز را بکلمه انان آورده است
تفسیر و نظم و نظام آن سرور بکلمه مادر شاه جهان مشغول و شاد کار است که آنکه که
آفرین نغمه شریفه بخیر زندگار با بجام رسیده و اما انگاه فرزند کار فرستاده
در بسندید و مادر شاه جهان حله اله ملکه آیه **بیت** بفاقت غار و زم آله آیه
قد یا ز غفیل کفینا آیه تم بون اله قانع نه مهر صدر ان نه

سنة هزار و سیصد و ده و یکم و حرمه اله اندیت

محمد ابن محمد کتبه فی القوم فی القوم



